





تألیف: نامارا نالیوت رایس ترجمه: دکتر قیته بهرادی

نشانست بزرگ



# سکام

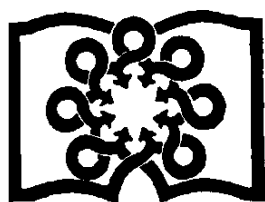
تألیف

تأمارا تالپوت راس

ترجمہ

خانم دکتر رقیہ بھٹ زادی

انتشار است یزدان



سکاه

نوشته: تامارا تالبوت رایس

ترجمه: خانم دکتر رقیه بهزادی

چاپ اول: ۱۳۷۰

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی: شرکت گیتی خودکار حروفچینی رضا ۸۹۰۸۷۷

چاپ از چاپخانه ممتاز

طرح روی جلد: عبدالصالح ضرغام

انتشارات یزدان: بلوار کشاورز، شماره ۲۳۸ تلفن ۶۵۶۶۱۶

دختران عزیزم سروش و نینوش

## دربارهٔ مؤلف

تامارا تالبوت رایس در سن پترزبورگ (لنین گراد) دیده به جهان گشود، ولی اندکی بعد از انقلاب اکتبر، روسیه را ترک گفت. پس از تحصیل در دانشگاه اکسفورد، چند سالی به عنوان روزنامه‌نگار در پاریس به کار پرداخت. در سال ۱۹۲۷ با دیوید تالبوت رایس، استاد هنرهای زیبا در دانشگاه ادنبرگ، ازدواج کرد و به انگلیس بازگشت.

از اوان کودکی به باستانشناسی عشق می‌ورزید، ولی مسافرت‌های فراوان او به خاورمیانه و نواحی دریای مدیترانه، همراه با تجارب دست اولی که ضمن کاوش‌های باستانشناسی تحت نظارت همسرش کسب کرد، بتدریج به اشتیاق او به این رشته افزود.

## فهرست مطالب

صفحه	شرح
۵	درباره مؤلف .....
۹	مقدمه .....
۲۵	فصل اول — زمینه .....
۴۹	منابع .....
۵۱	فصل دوم — مردم .....
۵۷	لباس .....
۶۵	سوارکاری .....
۶۹	زین و یراق و تجهیزات .....
۷۲	وضع ظاهر .....
۷۵	شهرنشینان .....
۷۸	چشم انداز فرهنگی و هنری .....
۸۰	جادوگری .....
۸۱	— دین .....
۸۳	مراسم تدفین .....
۸۷	منابع .....
۸۹	فصل سوم — گورها .....
۱۰۸	پازیریک .....
۱۲۰	منابع .....
۱۲۱	فصل چهارم — لوازم زندگی .....
۱۲۱	ابزارها .....
۱۲۲	تبر .....
۱۲۲	— سلاح .....
۱۲۴	زین .....
۱۳۱	ظروف خانگی .....

۱۳۴	اثاث منزل
۱۳۷	قالی
۱۳۸	آینه
۱۴۱	جواهرآلات
۱۴۴	منابع
۱۴۵	فصل پنجم — هنر سکاها
۱۷۵	منابع
۱۷۷	فصل ششم — میراث سکاها
۱۹۵	منابع
۱۹۶	کتابنامه
۱۹۷	لوحها
۲۲۹	شرح لوحها
۲۳۱	پادشاهان سکائی
۲۳۵	فهرست اعلام



## مقدمه

همان گونه که کنراد (Conrad) می‌گفت، تصادف (بخت یا حتی سرنوشت، به طرزی که دیگران می‌پندارند) به همان اندازه در تعیین سرنوشت نژادها اهمیت دارد که در سرنوشت افراد؛ و انسان منفرد و گروههای مختلف را به همان اندازه دستخوش تحولات می‌کند که آنان را سعادتمند می‌سازد. از این تحولات، آنچه از همه غم‌انگیزتر است، ولی مسلماً وحشت‌انگیزتر نیست، تحولی است که بر اثر آن، مردگان به دست فراموشی سپرده می‌شوند. شاید، وقوف ناآگاه از این امر اتفاقی، غالباً رهگذری خیالی را به گورستان کهنه‌ای رهنمون شود و او را بر آن دارد که لحظه‌ای در کنار سنگ قبر فرسوده‌ای درنگ کند، و به نوشته ناخوانا و از بین رفته آن خیره شود، و اظهار شگفتی کند که چگونه انسانی در زیر تخته‌سنگی اسرارآمیز خفته است؛ درباره نحوه زندگی او بیندیشد و اندوهگین شود که حتی اثر نام و دوران حیات موجودی سرزنده و چابک تا ابد از نظر بشر محو شده است.

عتیقه‌شناسان غالباً تحت تأثیر افکار مشابهی قرار می‌گیرند، به ویژه آنهایی که مجذوب تاریخ باستان، که درباره آنها اسناد و مدارک کمتری وجود دارد، واقع می‌شوند. در میان موضوعاتی که درباره آنها سند و مدرک کمتری وجود دارد، ولی جزء جالبترین مطالب به شمار می‌روند، مطالبی است که مربوط به سکاهای بیابانگرد است که در آخرین هزاره عصرپیش از میلاد، در جلگه‌های وسیع و تقریباً هلال شکلی که از مرزهای چین تا سواحل دانوب گسترده است، روزگار می‌گذراندند. امروزه، عملاً سراسر این گستره عظیم چمنزار طبیعی به شوروی تعلق دارد، اما، در دوره‌های پیش از تاریخ، طوایفی بیشمار در این دشت پهناور از پس یکدیگر می‌آمدند. در بخش شمال شرقی، بسیاری از طوایف مزبور غالباً تمایلی نشان می‌دادند که با گذشت قرون و اعصار مشخص‌تر شد، و آن عبارت از مهاجرت

به نواحی غربی یا جنوب غربی خاستگاه خود آنها بود. این تمایل بدون تردید بر اثر وجود موانع جغرافیایی در مرزهای دیگرشان بود که آنها را از حرکت در این جهات باز می‌داشت. نشان حرکت‌های آنان را در نقاط مختلف با توجه به اشیایی که برجای نهاده‌اند می‌توان یافت. ولی تاریخ آنها عملاً برای ما نامعلوم است، هرچند نویسندگان مطالب مربوط به پیش از تاریخ گاهی می‌توانند از آن سالهای گذشته، که از مدتها پیش فراموش شده و مدرکی درباره آنها موجود نیست، نکته‌هایی مبهم و تاریک به دست آورند. درباره بخش اروپایی این جلگه در طی آخرین هزاره پیش از میلاد اطلاع بیشتری وجود دارد. در آن هنگام پس از ساکنان این ناحیه در عصر مفرغ متأخر، طوایفی آمدند که سرانجام در آنها مستحیل شدند و در پیرامون سکا‌های سلطنتی (Royal Scythians) در جنوب روسیه استقرار یافتند؛ و اگرچه اصل و منشأ آنها مجهول مانده است، با وجود این، آثار ملموس فراوانی از زندگی خود برجای نهادند. همه اموال آنها، بجز ظروف سفالین، که به دست ما رسیده (شامل اشیاء ضروری) نظر ما را به خود جلب می‌کنند. این امر تا حدی به دلیل مهارتی است که در ساختن آنها به کار رفته و تا اندازه‌ای به سبب سبک بسیار ویژه تجسم جانورانی است که بدان وسیله قسمت اعظم آن اشیاء تزیین شده است. این تصاویر، نوعی شیفتگی را نسبت به جهان جانوران نشان می‌دهد که، همراه با استعداد هنرمندان در نشان دادن جنبه‌های اساسی این جهان، وضوح و قاطعیت و عظمتی دارد که تا کنون نظیری در هیچ مکتب دیگر هنر بدوی نداشته است. در واقع، شکل‌های حیوانی که سکاها آنها را برای لذت خود می‌کشیدند به اندازه‌ای سرزنده و فریبنده است که سرانجام در هنر قسمت اعظم اروپا تأثیر کرد و اثر خاص خود را برای همیشه در آن به جای نهاد.

باعث تأسف بسیار است که سکاها الفبا یا سکه نداشتند، زیرا اگرچه تنوع شگفت‌انگیز اشیایی که از گورهای آنها به دست آمده حاکی از روش زندگی بسیار پیچیده و استعداد تقریباً همگانی آنها در طراحی است، اطلاعات ما، درباره آنها بیشتر مربوط به منابع دست دوم است. اطلاعات دست اول ما محدود به نتایجی است که از نبش قبر آنها کسب می‌کنیم و، در مورد واقعیات تاریخی

اساسی، باید به مطالب پراکنده ای متوسل شویم که معاصران متمدن تر آنها، خواه چینی و آشوری و کلیمی، خواه یونانی، به حسب اتفاق در نوشته های خود به آنها اشاره کرده اند. همچنین باید به شرحهای مفصل تر ولی مغشوش تاریخ نویسان یونانی عصر باستان متوسل شویم.

بسیاری از دانشمندان یونان باستان به اشتباه سکاهای را کهنترین نژاد جهان دانسته اند. تروگوس پومپئیوس (Trogus Pompeius)، مورخ قرن اول پیش از میلاد، تأکید کرده است که سکاهای همیشه در نظر همگان، بجز مصریان، که از مدتها پیش با این نظر مخالف بودند، کهنترین نژاد جهان به شمار می رفتند. در این مورد، حق با مصریان بود، زیرا، برخلاف مطالبی که درباره اصل و منشأ خود نگاشته اند، سکاهای مدتها قبل از سده هشتم پیش از میلاد موجودیت ملی قابل تشخیصی نداشتند و، بنابراین، نمی توانستند از لحاظ قدمت نژادی با مصریان به رقابت پردازند. با وجود این، سکاهای در روزگار خود نیروی سیاسی مهمی را تشکیل می دادند، و اگرچه در روزگار ما تاریخ آنها در بعضی از کتابهای مفصلتر مرجع تنها چند خطی را اشغال می کند، با وجود این سکاهای به منزله منبع افسانه های مطلوب ما باقی مانده اند. بدین ترتیب، آیا یا (Aeaea) یا «سرزمین خورشید طالع» در اودیسه (Odysseus) همان دنیای پس از مرگ است، که در سکائییه، در سواحل شرقی دریای سیاه و در محلی وجود دارد که در روزگار ما کوبان (Kuban) یا شبه جزیره تامان (Taman) نامیده می شود. در اینجا نیز جاسون (ياسون Jason) و آرگونوتها (Argonauts) او در جستجوی پشم زرین برآمدند، و ادیسه دستخوش حوادث بعدی شد؛ در این جا بود که افی ژنی (Iphigenia) به یاری دیانا (Diana) شتافت؛ از آنجا بود که مأجوج (Magog) خشمگین بیرون رفت تا در میان یهودیان آشوب برپا کند.

گذشته از این افسانه ها، داستانهای شگفت انگیز بسیاری درباره ثروت تقریباً افسانه ای سکاهای با واقعیات موجه تری که توسط مورخان یونانی گردآوری شد درهم آمیخت. تصویر به دست آمده چنان آشفته و درهم بود که تا اواخر قرن نوزدهم، بسیاری از محققان، حتی قسمت اعظم آنچه را که هرودوت درباره آنها نوشته بود به حساب نمی آوردند. سپس به تدریج ارزش ذاتی اشیایی که مرتباً از

گورهای تپه ای سکا‌های جنوب روسیه پیدا شد عتیقه شناسان را برآن داشت که این منابع پیشین را دوباره مورد بررسی قرار دهند. آنان با کمال تعجب دریافتند که در کنار اشیای بی‌ارزش، اشیای گرانبهایی وجود دارد و توانستند با گذاشتن آنها در کنار یکدیگر تصویری از زندگی سکا‌ها به دست دهند. کاوشهای زمان ما همچنان دلایلی در تأیید بعضی از این گفته‌های باستانی به دست می‌دهد. مطالعه دقیق متون کهن، به انضمام نتایجی که از کاوش در دشتها حاصل شده، به اندازه‌ای آداب و رسوم اقوام بدوی عصر سکا‌ها را آشکار ساخته است که می‌توانیم روش زندگی آنان را تا حدی که انتظار نمی‌رفت روشن سازیم و با کمی دقت اهمیت سهم آنان را در هنر اروپای غربی در طی قرون تاریک\* ارزیابی کنیم.

سکا‌ها به طور اخص در واقع قوم عمده ای از يك گروه عظیم بیابانگرد بودند که طوایفشان را نمی‌توان با اشارات نویسندگان پیشین به آنها از یکدیگر متمیز داد. سکا‌ها تا قرن هفتم پیش از میلاد در جنوب روسیه و کوبان کاملاً مستقر شده بودند، و طوایف مشابه، و احتمالاً حتی قبایل وابسته، اگرچه از لحاظ سیاسی بکلی مستقل و از یکدیگر متمایز بودند، نیز در آلتایی متمرکز شدند؛ حتی بعضی ممکن است به ناحیه ینی‌سئی نفوذ کرده باشند. اصل و منشأ این طوایف آسیایی را اکنون نمی‌توان بدقت تعیین کرد، ولی بعضی از آنها به اندازه‌ای در هنر سکایی سهیم شدند و به آن کمک کردند که همه این گروه، در هر صورت از لحاظ هنری و فرهنگی، شایسته اند که يك واحد ملحوظ شوند، هرچند عدم تشابهاتی که بوجود می‌آید غالباً به اندازه‌ای به چشم می‌خورد که موجب تشخیص آنها از یکدیگر می‌شود. بنابراین، در این صفحات اصطلاح سکایی به ویژه در مورد طوایف سکا‌هایی به کار خواهد رفت که در کوبان، بخشهایی از کریمه و بسترهای رودخانه‌های عظیم جنوب روسیه مقیم بودند و بعدها به رومانی و بلغارستان و مجارستان و پروس نفوذ کردند. اصطلاح «سکا‌های خویشاوند» درباره طوایف بیابانگرد آلتایی به کار خواهد رفت، به ویژه آنهایی که گورهایشان در پازیريك

\* منظور قرونی است که از قریب قرن پنجم میلادی تا حدود قرن دهم میلادی در اروپا ادامه داشته است. — م.

(Pazirik) و نواحی مجاور در همان منطقه حفاری شده است. چنین تعریفی دارای این مزیت است که مغایر با تعریف قدما نیست. بدین ترتیب، اگرچه برطبق رسم اواخر قرن نوزدهم اصطلاح سکایی از سوی گروهی از مقامات شوروی درباره طوایفی به کار می‌رود که بر ناحیه‌ای از کارپات تا رودخانه دن فرمان می‌راندند، ولی استرابون در واقع منطقه دوبروجا (Dobrudja) را «سکائیة کوچک» نامید و حال آن که سراسر نواحی جلگه واقع در شمال و شمال شرقی دریای سیاه را «سکائیة شرقی» نام گذاشت.

در سراسر ناحیه‌ای که مورد نظر ماست طوایف سکایی و طوایف «سکاهای خویشاوند» اساساً بیابانگرد بودند، ولی زندگی چوپانی آنان تا اندازه‌ای وابسته به وجود جوامع کشاورزی بود. احتمال دارد که در هر صورت تا قرن پنجم پیش از میلاد بخشی از هر طایفه در اردوگاههای دایم یا نیم دایمی به سر می‌برد که برای افراد بیابانگرد طایفه به منزله پایگاهی به شمار می‌رفت. به نظر می‌رسد که افراد بیابانگرد هم در بخش آسیایی دشت، مسیر مشابهی در پیش گرفته و به شغل و پیشه همانندی پرداخته باشند. در نتیجه در سلیقه‌ها و علاقه‌ها و لباس و تجهیزات این دو گروه فرق بارزی دیده نمی‌شود. در این فاصله زمانی، محال است بتوانیم تعیین کنیم که چه قسمت از این تشابه مربوط به وجود پیوستگیهای نژادی مشخص میان دو گروه، و چه اندازه مربوط به تشابه محیط و روش زندگی آنها بوده است. هنر هر يك از این دو گروه، با وجود تشابه، قابل تشخیص است، و آن را نیز با توجه به بعضی ویژگیهای محلی، که تا حدی ناشی از موقعیت جغرافیایی هر کدام از آنهاست، می‌توان دانست. جلگه اوراسیایی\* (Eurasian) ابعاد وسیعی دارد، زیرا از حاشیه شرق تا اروپای مرکزی گسترده است و ناگزیر اقوامی که در کنار مرزهای آن می‌زیستند با همسایگان نزدیک خود، اگر هم تصادفاً با آنها بیگانه بودند، بیشتر مأنوس می‌شدند تا با گروههای دوردستی که از خویشان خود آنها بودند. بدین ترتیب، در شرق، نفوذ چین در فرهنگ بدوی ناحیه غلبه داشت، و در مرکز، عناصر ایرانی بیشتر به چشم

\* منظور اروپایی و آسیایی است — م.

می‌خورد و در مغرب، عناصر یونانی آشکار بود. با وجود این، به رغم این گرایشهای بیگانه، فرهنگ بدوی در سراسر ناحیه غالب بود و در آلتایی به صورت خام و در میان «سکاهاى سلطنتی» روسیه جنوبی با پختگی بیشتری جلوه می‌کرد. تأثیرات کلاً در يك جهت نبود، زیرا فرهنگ بومی جلگه به نوبه خود (هرچند در درجه کمتر) هم در جهان شرق، و هم در جهان غرب، محسوس بود. سکاها جوامع متشکلی به وجود می‌آوردند و از رؤسای خود بی‌چون و چرا اطاعت می‌کردند. اما افرادی ناآرام بودند و از جنگ و یغماگری و کندن پوست سردشمنان خویش لذت می‌بردند. در موارد بسیار، دلاوری آنها در صحنه نبرد موجب نگرانی واقعی دولتهای بسیار نیرومندتر آشور، ماد، پارت و یونان می‌شد. در قرن هفتم پیش از میلاد، سکاها در سراسر آسیای صغیر موجب بیم و وحشت بودند، ولی در همان حال ثروت آنان و اشتیاقشان به زینت آلات، آنها را طرف علاقه بازرگانان بزرگ یونانی قرار داد که در سواحل دریای سیاه مستقر شده بودند یا هنرمندان و صنعتگران یونانی که در سراسر بوسفور و به ویژه پانتی کاپایوم (Panticapaeum) اقامت کرده بودند. سکاها حتی در این مرحله پیشین تاریخ خود، استعدادی شگفت انگیز در ارزیابی و پذیرش بهترین جنبه‌های هنری زمان خویش، قطع نظر از اصل و منشأ آنها نشان دادند و به سرعت با هنرمندان بسیار برجسته یونانی در شهرهای پونتوس (Pontic) که در مرز جنوبی آنها در قرن هفتم پیش از میلاد به وجود آمده بود، برای خرید اشیاء ممتاز تماس حاصل کردند. یونانیان به نوبه خود اکراهی در کار کردن برای بیابانگردان ثروتمندی که از لحاظ بسیاری از مواد غذایی به آنها وابسته بودند نداشتند. خریدها احتمالاً به صورت پایاپای انجام می‌گرفت. از قرن ششم پیش از میلاد به بعد می‌بینیم که یونانیان این منطقه اشیائی می‌ساختند که کاملاً معلوم بود بنابه سفارش اشراف سکایی ساخته شده‌اند. اشیائی که با منازری از زندگی بدوی مزین شده و احتمالاً تنها مورد توجه رؤسای طوایف مناطق داخلی بود به دست آمده که شاید بنابر سفارشهای ویژه‌ای ساخته شده باشند. وضعی بسیار مشابه این را در سقز (Sakiz) می‌بینیم که در آنجا، بنابر گفته گیرشمن\*، گنجینه‌ای که به پارتاتوا

\* گیرشمن (۱۳)، ص ۱۰۶، شماره داخل پراتز به کتابنامه ارجاع می‌دهد.

(Partatua) پادشاه سکاها یا پسرش مادویس (Madyes) تعلق داشته شامل نمونه‌هایی عالی از زینت آلات آشوری-سکایی بوده است.

سکاها در واقع در تجارت همان نقش فعال را داشتند که در جنگ، و در زندگی عصر خود چنان عامل مهمی به شمار می‌آمدند که هرودوت لازم دانست يك كتاب کامل از تاریخ بزرگ خود را به آنان اختصاص دهد. وی برای بدست آوردن حداکثر اطلاعات ممکن، به مسافرت خسته کننده‌ای به اولبیا (Olbia) پرداخت که پایگاه مرزی یونانیان بود و در سال ۶۴۵ پیش از میلاد در ملتقای رودخانه‌های بوگ (Bug) و دنیستر (Dniestr) تأسیس شده بود. اولبیا برای بقای خود به حمایت سکاها و از لحاظ تجارتي به کمک آنها نیاز داشت، و در قبال بهره‌مند شدن از حمایت آنان نوعی باج می‌پرداخت. هرودوت آن شهر را دلبزیر و مرفعی یافت و از اوقات خود بخوبی استفاده کرد؛ گاهی نام طایفه‌ای را از شخصی و خصوصیات اخلاقی رئیس قبیله‌ای را از شخص دیگر می‌آموخت. وی همه را در کتاب چهارم تاریخی خود آورده است هرچند کوشیده است میان واقعیاتی که برای خود تحقیق کرده است و اظهاراتی که از سوی دیگران به او گزارش می‌شده و نمی‌توانسته است صحت و سقم آنها را دریابد فرق بگذارد. با وجود این، به رغم نوشته‌هایش، فقدان اسناد مکتوب در میان خود سکاها مانع بزرگی بود زیرا هرگونه خاطره‌ای درباره سکاها با محو شدن آنها از صحنه سیاست از میان رفت. تا قرن چهارم میلادی، جهان متمدن آنان را کاملاً از یاد برده بود، و حدود هزار و پانصد سال گذشت تا هنر آنان دوباره کشف شد. بر اثر این هنر بود که سکاها از نواذهان جهانیان را به سوی خویش معطوف ساختند.

نخستین گام در راه بازشناسی آنان در آغاز قرن هفدهم برداشته شد، و آن هنگامی بود که دسته‌های متشکل از غارتگران ذخایر گورها به کاوش گسترده گورهای تپه‌ای باستانی در سیبری پرداختند. گزارشهای مربوط به دزدیهای آنان به گوش پطرکبیر رسید. وی هرچند به سبب اشتغالات خود در غرب نمی‌توانست سرپرستی کاوشها را در متصرفات شرقی به عهده بگیرد، ولی صریحاً دستور داد که دسته‌های مزبور پراکنده شوند و تبه کاران به مجازات برسند و اشیاء تصرف شده به نزد و در سن پترزبورگ ارسال گردند. به موقع خود، مجموعه‌ای باشکوه از

ردیف	وقایع کلی تاریخی	بخش آسیایی
۷۰۰		
۶۰۰		
۵۰۰		
۴۰۰	{ هونها گوتها را از جنوب روسیه بیرون می رانند.	
۳۰۰	{ گوتها بر جنوب روسیه مستولی می شوند.	
۲۰۰		
۱۰۰		
میلادی	{ سارماتها بر جنوب روسیه تسلط می یابند.	
پیش از میلاد		
۱۰۰	{ دولت نئا پولیس	
۲۰۰		
۳۰۰	{ سارماتها در کنار دُن ظاهر می شوند.	
۴۰۰	{ سواره نظام چینی از سبک لباسهای	{ تماسهای دوگانه با چین. تماس آلتای
۵۰۰	{ بیابانگردان تقلید می کنند.	{ خاورمیانه قدیم و یونان از طریق ایران.
۶۰۰	{ حکومت سکاهاى سلطنتی.	
۷۰۰	{ دولت سقر.	
۸۰۰	{ امپراطور سوان طوایف آسیایی را به حرکت	
۹۰۰	{ در می آورد.	
۱۰۰۰	{ پیدایی سواران بیابانگرد در جلگه های آسیا و	{ نفوذ چین در سبیری.
	{ دشت مجارستان.	
۱۱۰۰	{ آثار آهنین در مینوسینسک.	
۱۲۰۰	{ تداول گورهای تپه ای در سبیری.	
۱۷۰۰	{ رسیدن هندوارو پائیان به ینی سئی.	

تصویر ۱. (جدول)



<p>ط ۲۰</p>	<p>بلقه سكاها</p> <p>بخش روسيه جنوبى</p> <p>ارو پاى غربى</p>
<p>۷۰۰</p> <p>۶۰۰</p> <p>۵۰۰</p> <p>۴۰۰</p> <p>۳۰۰</p> <p>۲۰۰</p> <p>۱۰۰</p> <p>مىلادى</p>	<p>انعكاس سبك سكايى-سارماتى در هنر دوره مهاجرت در اروپاى مركزى و گل. همچنين نفوذ آن سبك در هنر واىكنىگهاى اسكاندنياوى و از آنجا تاثير بر هنر ايرلند و انگليس در قرون وسطى</p> <p>اشاعه سبك سكايى-سارماتى در اروپاى مركزى و جنوبى به وسيله گوتهاى فرارى.</p> <p>شدن سكاها</p> <p>جديد سبك سكايى با استفاده از رنگارنگ.</p>
<p>پيش از ميلاد</p> <p>۱۰۰</p> <p>۲۰۰</p> <p>۳۰۰</p> <p>۴۰۰</p> <p>۵۰۰</p> <p>۶۰۰</p> <p>۷۰۰</p> <p>۸۰۰</p> <p>۹۰۰</p> <p>۱۰۰۰</p> <p>۱۱۰۰</p> <p>۱۲۰۰</p> <p>۱۷۰۰</p>	<p>تأسيس پايگاههاى مرزى در بالكان به وسيله سكاها</p> <p>رسيدن طلايه داران سكايى به شرق آلمان، مجارستان و بلغارستان و تماس آنها با چندين طايفه در هالشات</p> <p>سوى طبيعت گرایی در هنر.</p> <p>رسكاهاى سلطنتى در روسيه</p> <p>برترى نفوذ يونان در هنر.</p>

زمانى تاريخ سكاها.

سگکهای کمربند و پلاکها به پایتخت رسید. بعضی از آنها مزین به سنگهای گرانبها یا مینا بودند و بیشتر آنها که به شکل «B» افقی بودند صورتهای شگفت انگیزی از جانوران را عرضه می داشتند. صاحبان مجموعه ها و عاشقان هنر در پایتخت با مشاهده سبک سگکها کاملاً میبهوت شدند. این اشیاء که در گنجینه شخصی تزار، یا همانگونه که خود می گفت، در «خزانة» او نهاده شد، سالها بعد از موزه ارمیتاژلنینگراد سردرآورد، و در آنجا هنوز مجموعه ای منحصر به فرد و بسیار ارزشمند را تشکیل می دهد.

در قرن هجدهم، کشف تصادفی اشیائی در سبیره و جنوب روسیه، که مزین به تصاویر جانوران با جنبه ای تقریباً مشابه بود، موجب اندک توجهی به این نوع هنر شد و این توجه به تدریج باعث علاقه مردم به هنر بدویان جلگه اوراسیایی گشت. در ۱۷۶۳ این نظریه هنگامی تأیید شد که ژنرال ملگونف (Melgunov) در جنوب روسیه ضمن انجام دادن وظایف نظامی خود به کاوش تپه های با عظمتی پرداخت که اکنون نام او در روزگار ما بر آنها نهاده شده است. اکتشافات او هیجانی برپا کرد و، با وجود این، پیشرفت واقعی بعدی در باستانشناسی در روسیه تا پایان قرن هجدهم صورت نگرفت. در این زمان، پیشگامانی مانند کلارک (Clarke)، پالاس (Pallas)، دوبوادمونپرو (Dubois de Montpéreux)، سوما روکوف (Sumarokov)، و تنی چند دیگر، به منظور انجام دادن تحقیقات علمی، برای نخستین بار به سبیره رفتند. همه این جهانگردان، گورهای پیشین را بررسی کردند، که در هر صورت، از لحاظ باستانشناسان، چشم انداز ظاهراً نامحدود سبیری را حیات بخشید، ولی هیچیک از آنها نتوانستند در این ناحیه به اکتشاف پردازند. با وجود این، در ۱۸۰۶ موزه ای در نیکلایف (Nikolaev) تأسیس یافت؛ پنج سال بعد موزه دیگری در تئودوسیا (Theodosia) گشوده شد؛ در ۱۸۲۵ موزه دیگری در ادسا برپا گشت، و در سال بعد مهمترین آنها در کرچ (Kerch) تأسیس شد. این مؤسسات انگیزه ای برای عتیقه شناسان شد، و طی مدت کوتاه حیرت آوری دو تن از اهالی کرچ، به نامهای دوبرو (Dubru) و استمپوسکی (Stempowski)، که هر دو از دستاناران هنر بودند، با کمک بلارمبرگ (Blaremberg) و آشیل (Ashil) از مدیران موزه کرچ و با مساعدت

کاریشا (Kareisha)، نماینده محلی وزارت کشور، شروع به کاوش در محلی نزدیک به کرچ کردند. سپس کار مشابهی در کوبان و در نقاط مختلف، نزدیک به منتهی الیه جنوبی رودخانه‌های بزرگی که بخش اروپایی دشت را قطع می‌کنند، انجام گرفت. پس از چندی، کاملاً آشکار شد که تپه‌ها نه تنها حاوی گورهای آدمها و اسبهاست، بلکه فرآوردهای غنی بسیاری از فلزکاران را نیز در بردارد که آنها را می‌توان مربوط به سکاها دانست. همچنین آشکار شد که این قوم دارای يك هنر ویژهٔ جانوری بودند، هنری که پراز حیات و زندگی و برخوردار از نوعی پویایی بود که قوانین طبیعت را توجیه و در عین حال نقض می‌کرد، زیرا هم موجوداتی واقعی و هم موجوداتی خیالی را که در اذهان خیالپرست و خرافاتی آنها وجود داشت مصور می‌ساخت. اشیاء مفرغی و آهنین بی‌شمار و همچنین اشیاء زرین بسیار در گورها به دست آمده است. اشیاء زرین توجه بیشتری را به خود جلب کرده است، زیرا بزودی آشکار شد که آرایشهای روی این اشیاء تاحدی مربوط به سگکهای سیبری بوده که پطرکبیر آنها را يك قرن یا اندکی پیشتر، از نابودی نجات داده است.

گام بعدی در باستانشناسی مربوط به سکاها در سالهای پس از ۱۸۶۰ برداشته شد، و آن هنگامی بود که و. و. رادلوف (Radlov) به جستجو در سیبری پرداخت، و این بار مشاهدهٔ سطحی تپه‌ها را با حفاری تکمیل کرد. در ۱۸۶۵ کاوشهای او را به کاتاندا (Katanda) در جنوب آلتایی کشاند، که از لحاظ تپه به اندازه‌ای غنی است که وی تصمیم گرفت بعضی از وسیعترین آنها را بگشاید. کنجگاوی او بر اثر شکل غیرعادی این تپه‌ها برانگیخته شد، زیرا، به جای آنکه روی آنها خاک ریخته باشند (چنانکه معمولاً در جنوب روسیه چنین بود)، سطح آنها را با تخته سنگ پوشانده بودند. رادلوف هنوز بر روی یکی از بزرگترین این تپه‌ها زیاد کار نکرده بود که کارگزارانش به طبقه‌ای از یخ برخوردند. این وضع کاملاً تعجب‌آور بود، زیرا تپه‌های مزبور در منطقه‌ای قرار داشت که تابع انجماد همیشگی نبود. رادلوف، حتی بدون آنکه انتظار چنین پدیده‌ای را داشته باشد، به نخستین تپهٔ منجمدی برخوردده بود که در روزگاران آن را وابسته به این ناحیهٔ مخصوص آلتایی می‌دانند.

تشکیل یخ در این تپه ها تصادفی بوده و مربوط به طبقه ای از سنگ است که آنها را می پوشاند. باران پاییزی در این طبقه نفوذ می کند و از زیرزمین می گذرد. طی سرمای شدید ماههای زمستان، رطوبت تبدیل به یخ می شود، و حتی در تابستان، این یخ، که غالباً در عمق ۲۱ پایی منجمد می گردد، به سبب عایق بودن سنگهای فوقانی هرگز ذوب نمی شود. در نتیجه، بسیاری از اجساد و اشیایی که زیر طبقه ای از یخ مانده اند به خوبی حفظ شده اند، همان گونه که در عصرما، مواد غذایی را در زیر صفر درجه نگهداری می کنند.

رادلوف طبعاً از جریان امور آگاه نبود و، چون بر اثر دیری فصل شتاب داشت، در صدد برآمد که یخها را تا حد امکان سرعت ذوب کند، به همان نسبت که آبهایی که قرنهای منجمد شده بود ذوب شدند، آن باستانشناس مبهوت مردگانی را مشاهده کرد که قسمتی از لباسهایشان بخوبی حفظ شده و لوازم خانگی آنها عملاً دست نخورده باقی مانده بود. اما تقریباً به محض آنکه آب وارد گورها شد، بعضی از اشیاء خرد شدنی تجزیه می شدند. اگرچه بخشی از محتویات گورها از میان رفت، رادلوف موفق به بازیافتن برخی از آنها شد، و یافته های او شامل لباس و اثاث خانه بود که هشتاد سال بعد اهمیتشان از زمان کشف آنها بیشتر شد.

به همان نسبت که کاوشها در روسیه افزایش می یافت و نمونه های بیشتری از هنر جانوری به دست می آمد، آشکار می شد که سراسر جلگه اوراسیایی، حیاتی داشته که به گذشته های دور باز می گشته است، و در دوره سکایی همه آنها بر اثر تماسهای نزدیک و منظم به یکدیگر پیوسته است. اما کشف اشیائی از طلا و نقره مربوط به صنایع مسلم سکایی در بالکان و اروپای غربی دشواریهای تازه و پیش بینی نشده ای به کار ردیابی و تعیین این تماسها افزود. بعدها نیز شناخت عناصر سکایی در هنر وایکینگ (Viking) و سلت (Celt) و مرووژین (Merovingian) باعث پیچیدگی بیشتر این بررسی شد. ولی دشواریها دانشمندان را مشتاق تر ساخت. بسیاری از باستانشناسان با ملیتهای مختلف در صدد تلفیق اطلاعات موجود خود برآمدند تا منبع و گستره این هنر باشکوه بدوی را تعیین کنند، و راههای نفوذ آن را از منطقه ای به منطقه دیگر باز یابند، و پیوستگیها و تأثیرات آن را بر سایر مکاتب هنری توضیح دهند.

تولستوی (Tolstoy) و کنداکوف (Kondakov)، دو عتیقه شناس برجسته روسی نخستین کسانی بودند که به کار پرداختند، و سپس شروع به فهرست برداری و توصیف و تاریخ گذاری همه اشیاء سکایی موجود در روسیه کردند. آنگاه روستوتسف (Rostovtzeff) در روسیه، مینز (Minns) و دالتون (Dalton) در انگلیس، رایناک (Reinach) در فرانسه، تالگرن (Talgren) در فنلاند، و بسیاری از دانشمندان مشهور دیگر به بررسی این اکتشافات پرداختند، نتایجی را که خود به دست آورده بودند با گفته های قدما، به ویژه با گفته های هرودوت و هیسوکرات، مقایسه کردند، و در مورد واقعیات اساسی تاریخ سکاهای توافق رسیدند. جاذبه کار برای آنها بسیار قوی بود، و در واقع هر کس که این سعادت را داشته باشد که در گشودن يك گور سکایی شرکت کند، نمی تواند تحت جاذبه و فریبندگی این عمل قرار نگیرد. این خود تجربه ای فراموش نشدنی است که روزی در هوای شفاف، در آغاز تابستان، انسان آزادانه به دشتی بنگرد که به طور بی پایان پیش چشم او گسترده شده است، (دشتی که بدون تغییر از روزگاری بازمانده که نخستین سوار، با اسب خود را در پهنه بی حد و مرز آن تاخته است) و سپس ضمن آنکه گور را می گشایند، استخوانهای بی گوشت رهگذر دیگری آشکار شود که استخوانهای اسبش در نزدیکی او قرار دارد، و بدنهای آنها در اینجا و آنجا به زینت آلات طلا و تزئینات بسیار آراسته شده است. این منظره بیننده را به نوبه خود مصمم می سازد که بکوشد تا درباره رازهای هنری بیندیشد که به طور شگفت انگیزی انتزاعی و هم اساساً طبیعت گرایانه و واقعی است.

روستوتسف و مینز و گروهی دیگر پاسخ بسیاری از پرسشهای حیرت انگیز را یافتند و درباره آنها پیشنهادهای ذی قیمتی کردند که بسیاری از آنها هنوز بدون پاسخ مانده است. بعضی از دانشمندان روسی و مجارستانی این عقیده را ابراز داشته اند که سکاهای ممکن است قومی آلتایی بوده باشند. این عقیده به طور کلی پذیرفته نشده است و در واقع، مخالف نظریه بیشتر دانشمندان است. ولی نتایج کاوشها در پازیریک واقع در ناحیه آلتایی تاخدی آن را تأیید می کند. تحقیقات انجام یافته اخیر در دشت، تحت نظارت رودنکو (Rudenko) مربوط به سکاهای به طور اخص نبوده بلکه درباره یکی از طوایف خویشاوند آنها بوده است.

با وجود این، تشابه میان قسمت اعظم یافته‌های پازیریک و آنهایی که از کوبان و جنوب روسیه به دست آمده به اندازه‌ای فراوان است که غالباً می‌توان نتایج حاصله در پازیریک را در مورد مسائلی که مربوط به سکاهاست به کاربرد، بویژه از آن لحاظ که بعضی از تپه‌های پازیریک دلایلی به دست داده‌اند که تا کنون موجود نبوده است و آنها را می‌توان در تأیید بعضی مطالب هرودوت در خصوص سکاها به کار برد. گورهای پازیریک نیز پیوندهایی را نشان می‌دهد که مربوط به گورهایی است که رادلوف آنها را حدود هشتاد سال قبل در کاتاندا به دست آورد.

اگرچه نتایج حاصله از تحقیقات رادلوف در کاتاندا به ندرت مورد توجه عصری واقع شد که شیفته اکتشافات برجسته‌ای مانند گنجینه‌های زرین پیرگام، تراومیسن بود، و اگرچه باستان‌شناسان بعدی به آن اعتنایی نکردند، امکان دارد که رودنکو آن را در ۱۹۲۴، یعنی در زمانی که به یک سفر اکتشافی مردم شناسی به سیریه می‌رفت، در نظر داشته است. هنگامی که تصادف او را به همان منطقه‌ای در آلتایی رهنمون شد که بنابر گفته زمین شناسان شوروی پدیده گورهای منجمد فقط از آنجا به دست آمد، وی به سرعت امکانات محلهای مختلف را تشخیص داد، و بیدرنک تحت تأثیر گورهایی قرار گرفت که در مجاورت بستر رودخانه اورسول (Ursul) و انشعابات آن بوفور یافت می‌شود. وی درّه‌ای یافت که نظر او را به عنوان محلی امید بخش به خود جلب کرد، و آن عبارت از درّه پازیریک در دامنه‌های سلسله جبال چولیشمان (Chulishman) در کوههای آلتایی قرار داشت. رودنکو در ملتقای درّه پازیریک و رودخانه اولاگان (Ulagan)، گورستان مهمی یافت که شامل حدود چهل تپه بود. این تپه‌ها از لحاظ اندازه و شکل با هم فرق داشتند؛ بعضی از آنها مدور و برخی دیگر بیضی بودند، ولی روی همه آنها تخته سنگهایی قرار داده شده بود که در تشکیل یک طبقه محافظ از یخ بر روی حفره‌های گورها بسیار مؤثر بود. پنج تپه به طور استثنایی وسیع، و نه تپه کوچکتر دیگر بود که از لحاظ شکل و ساخت به آنها شباهت داشت. در ۱۹۲۹، رودنکو و معاونش گریاسنوف (Griasnov) توانستند نخستین تپه از تپه‌های وسیع را بررسی کنند. محتویات تپه مزبور بسیار هیجان‌انگیز بود، ولی آنها کار را در پایان فصل اول سال رها کردند. اما آن را در ۱۹۴۷ از سر گرفتند و آن را تا دو سال دیگر ادامه دادند.

تا آن هنگام، بر اثر اکتشافات، سرگذشت قومی آشکار شد که در کارهای تزئینی دارای استعداد شگفت‌انگیز و مهارت مسلم جهت نشان دادن آن به وسیلهٔ مواد بسیار متنوع بودند. همچنین به درجه‌ای نسبتاً عالی از فرهنگ رسیده بودند، مانند زندگی در چادرهای بسیار زیبا (اگر نگوئیم کلبه‌ها)، استفاده از ارابه‌های چرخدار، مهارت در اسب‌سواری، بافتن پارچه‌هایی با طرحهای استادانه و طبایخی ماهرانه (با توجه به ظرفها). هنر و شیوهٔ زندگی آنها تا اندازه‌ای بر اثر اتفاق مسرت بخشی که گورهای آنان را با طبقه محافظی از یخ پوشانید دوباره برای ما آشکار شد همچنین با توجه به مهارت و قابلیت رودنکو و معاونانش در غلبه بر دشواریهای حفاری در یخ، به هنر و شیوهٔ زندگی آنها پی بردیم. رودنکو در حفظ و انتقال یافته‌های خود از کوههای آلتایی و سالم رساندن آنها به موزه ارمیتاژ توفیق یافت. گذشته از این، تب‌حو و استادی مسلمش ویرا قادر ساخت که از هر دلیل کوچکی در ارتباط با قوم پازیریک حداکثر استفاده را ببرد. یافته‌های پازیریک، مانند یافته‌های گورهای «سکاهای سلطنتی» در جنوب روسیه ذاتاً گرانبها نبودند، و مانند قسمت اعظم آثار سکایی محض از روسیهٔ اروپایی یا مجارستان از نقطه نظر هنری رضایت بخش به شمار نمی‌آمدند، ولی گذشته را بیش از سایر اشیاء دیگر برای ما روشن می‌سازند. در نتیجه، کاوشهای رودنکو زمینه را برای درک بیشتر هنر و زندگی و تاریخ اقوام جلگه او راسیایی هموار می‌کند.

## فصل اول

### زمینه

( دشت پهناوری که طی قسمت اعظم هزاره اول میلادی در تصرف طوایف سکایی و بیابانگردان خویشاوند آنها بود از پادولیا (Padolia) ، در حاشیه غربی روسیه اروپایی، تا مرزهای چین ادامه داشت. دشت مزبور به صورت يك واحد جغرافیایی مرکب از علفزارهای طبیعی است، ولی در آسیا سلسله کوههای پامیر، تیان شان و آلتایی آن را قطع می کنند، و حال آنکه کوههای اورال عملاً بخش آسیایی را از اروپایی جدا می سازد. با وجود این، ارتباط در سراسر این منطقه گسترده هرگز بر اثر موانع جغرافیایی محض متوقف نشده است، زیرا دو گذرگاه زونگاریا (Dzungaria) و فرغانه معابری را تشکیل می دهند که بخشهای آسیایی و اروپایی دشت را به هم می پیوندند. در دوره های پیش از تاریخ، سراسر بخش آسیای مرکزی را عملاً علف پوشانده بود، ولی، اندکی پیش از آغاز دوره تاریخی، تغییرات اقلیمی چندی در آنجا روی داد که در نتیجه آن نواحی وسیعی از چراگاهها مبدل به بیابانهای لم یزرع و پوشیده از شن و نامناسب برای سکونت گشت. اما، این سرزمینهای شنزار همچنان مورد استفاده مسافران بود و تغییر شکل آنها مانع حرکت های ساکنان جلگه ها نشد و جلوتماسهایی را که میان طوایف مختلف برقرار شده بود نگرفت. بدین ترتیب، روابط میان طایفه ها از همان آغاز تا دوره های کاملاً متأخر به صورتهای سنتی باقی ماند.

در روزگار باستان، مرزهای منطقه ای که مورد نظر ماست از لحاظ جنبه های جغرافیایی محدود می شد، نه به سبب حدود و ثغور سیاسی. این مرزها از شرق به غرب عبارت بود از سلسله کوههای نان شان و تیان شان و رودخانه جیحون؛ و فلات ایران که به دنبال آنها قرار می گرفت احتمالاً به صورت يك مرز سیاسی بود، ولی، باز به دنبال آن مرزهای طبیعی می آمد، که به نوبه خود به وسیله کوههای قفقاز، دریای سیاه، کوههای کارپات و رودخانه دانوب تشکیل می شد. در طول



حاشیه شمالی جلگه، سرزمینهای نامساعد و خطرناک و پوشیده از باتلاقهای گمراه کننده، جنگلهای وسیع و توندراهای خودرو، مسکن طوایف درنده خوی فنلاندی و اویغوری بود، ولی خطرهای طبیعی اطراف شهر خود به خود موانع نیرومندی در راه نفوذ سکاها ایجاد می کرد.

در آن هنگام مانند عصرما، بخش آسیایی جلگه در ماههای زمستان دارای سرمای شدید و در تابستان در معرض گرمای سخت بود، و در نتیجه، گیاهان آن منطقه همیشه دارای شادابی کمتر و از لحاظ روشهای کشاورزی نامناسبتر از جنوب روسیه بود. اگرچه سرو در کنار بسیاری از تپه های آسیایی می روید، ولی کاج و صنوبر و غان در هر دو ناحیه مشترک بود. اما، درختان یکساله و دوساله عملاً در بخش آسیایی ناشناخته بود، و حال آنکه جلگه در جنوب روسیه، در سراسر بهار از گل پوشیده می شد. در آسیا، قسمت اعظم گیاهان شامل خانواده علف داران (Gramineae) مانند فستوکاتاسولکاتا (Festucata Sulcata)، آونادسرتوروم (Avena desertarum) و تری ستوم فلاوس (Tristum Flavescens) بود. پوتنتیلاس فرو-تیکوسا (Potentillos fruticosa) و سوبا کاولیس (Subacaulis) نیز در آنجا می روید. آنتاریادیوایکو (Antennaria dioico) و لئونتوپودیوم سیبری کوم (Leontopodium Sibiricum) و آرتمیسیاساکروروم (Artemisia Sacrorum) و سنکیاپراتنسیس (Senecia Pratensis) از گروه گیاهان مرکب نیز به طور عادی یافت می شد. سانفوان (Sanfoin)، آویشن وحشی (Thyme)، آکونیتوم بارباتوم (Aconitum barbatum)، پولساتیلا پاتنس (Pulsatilla Patens) و لاله های مختلف در آن جابه وفور می روید، و اسکیزونپتامولتی فیدا (Schizonepeta multifida) و فلومیس توبروزا (Phlomis tuberosa) قطعات وسیعی از زمین را در بر می گرفت. در بهار، ایریس روتنیکا (Iris ruthenica) و دیانتوس سگیری (Dianthus Seguieri) غالباً چشم را نوازش می داد. در جنوب روسیه، زمین بیشتر پوشیده از جنگل بود، و درختان بلوط، لیموترش، زبان گنجشگ و اقاقیا سایه خود را بر قسمت اعظم دشت می گسترند، و درختان مبهه محصولات خوشایندی به بار می آوردند، و علف عالی رمه را فربه می کرد. پیازها و ریشه های خوردهای به مصرف غذای افراد بشر می رسید، و گشنیز برای دم کردن

به دست می آمد و بوته شاهدانه ماده ای مخدر به دست می داد که هم به عنوان دارویی قوی و هم محرکی جهت ایجاد حالاتی شبیه وجد و خلسه به کار می رفت.

سراسر این منطقه به سبب داشتن جانوران مختلف، بسیار غنی بود. در آسیا گوزن، خرس، گرگ، پلنگ، گاومیش و اسب وحشی در نقاط مختلف پراکنده بودند. در اروپا گراز وحشی، خر، بز، سمور، و سگ آبی از جانوران عادی به شمار می رفتند. موجودات کوچکی از خانواده یربوع (نوعی موش)، راسو و قاقم در زیر گیاهان از این سوبه آن سومی جهیدند. افعی و مار در میان سبزه ها در کمین بودند، و زنبوران، که عسل آنها ارزش داشت، و زوزکنان از بالای سر می گذشتند. عقاب، قرقاول، دراج و بسیاری از پرندگان دیگر، آسمان را می پوشاندند. همه این جانوران و پرندگان، بانضمام بسیاری چیزهای دیگر، در هنر سکایی پدیدار می شود. آنها غالباً به طرزی گویا، صورت سبکی خاص را به خود گرفته و آشکارا با همه جنبه ها و خصوصیات اصلی خود هنوز قابل تشخیص بوده و به خوبی حفظ شده اند، یا اینکه به صورت موجودات افسانه ای و بسیار شگفت انگیزی درآمده اند که در آن غالباً جانور نخستین تغییر شکل داده است.

بخش اروپایی جلگه به طور کلی شادابتر و معتدلتر و حاصلخیزتر از بخش آسیایی بود، و رودخانه های بزرگی مانند و لگا، دن (و شعبه آن دونتس (Donetz)، دنیپر (Dniepr)، بوگ (Bug) و بالاخره دنیستر (Dniestr) از آن می گذشت. همه آنها مقادیر فراوانی ماهی و ذخایر گرانبهای از نمک در اختیار افراد قرار می داد. آب این رودخانه ها دره ها را حاصلخیز می کرد، ولی مانع عبور و مرور نمی شد. بدین ترتیب، طوایف بدوی می توانستند آزادانه در سراسر آن منطقه به حرکت درآیند و گله های خود را بچرانند و به تعقیب جانوران فراوانی که در جلگه بود بپردازند، بی آنکه گرفتار موانع جغرافیایی دشوار شوند یا به تغییرات ناگهانی اقلیمی یا کمبود علفزار دچار گردند، زیرا همان گونه که ویژگی بخش آسیایی در دوره های پیش از تاریخ به سبب تغییرات اقلیمی دستخوش تحولاتی شد، آب و هوای بخش اروپایی نیز از روزگار باستان، دگرگون گشت. بدین ترتیب، جنوب روسیه، گرمتر و خشکتر از زمانی شد که در آن، یونانیان ساکن ناحیه بوسفور از سرما و رطوبت سواحل شمالی دریای سیاه شکایت داشتند. در آن روزگار، دریای خزر مسلماً به مراتب

بزرگتر از دوره میلادی بود، و بسیاری محتمل است که تا جنوب کراسنودسک (Krasnovodsk) پیش رفته و وارد خلیج وسیعی می‌شده که السورس هانتیگتن<sup>۱</sup> (Ellsworth Hunting) آن را با خلیج سکایی یکی دانسته، یعنی همان خلیجی که دیودوروس سیکلی (Diodorus of Sicily) به آن در حدود سال ۶۰ قبل از میلاد اشاره کرده است. در آن زمان، جیحون احتمالاً به این خلیج می‌ریخته، زیرا راه بازرگانی از غرب به شرق از کنار این رودخانه می‌گذشته است. در زمان پس رفتن آب دریاچه خزر، آن رودخانه احتمالاً مسیر خود را تغییر داده و به سوی دریای آرال منحرف شده است. آنگاه بخشهای بازمانده از زمینهای پیرامون خزر برای سکونت مورد استفاده قرار گرفت، ولی به همان نسبت که زمینها به خشکی گرایید، محتملاً مواد غذایی کاهش یافت تا اینکه تعداد رماها کم شد و جوامع بدوی رو به نقصان نهادند.

سنگهای خوب ساختمانی در بخش غربی کمیاب بود، هرچند در روزگار باستان دو معدن غنی سنگهای ساختمانی از این نوع در کریمه مورد استفاده قرار گرفت و سنگ آهک نیز در ناحیه کرچ (Kerch) استخراج شد. از حدود قرن هشتم پیش از میلاد، مقادیر کمی آهن از منطقه دنیپر مرکزی به دست می‌آمد، اما مقادیر فراوانی از قفقاز حاصل می‌شد، و در آنجا آهن به اندازه‌ای زیاد بود که یونانیان می‌پنداشتند که این فلز در آنجا «اختراع» شده است. مس نیز به مقدار عظیمی در ماوراء قفقاز استخراج می‌گشت و در میان یونانیان سبب پیدایی قصه‌هایی درباره آرگونوتها شد، ولی طلا تاحدی از شمال غربی اورال و بیشتر از معادن بسیار غنی آلتایی به دست می‌آمد. باتوجه به مسافت مورد بحث، زیاد موجب شگفتی نیست که سکاها در منطقه غربی جلگه مقادیر نامحدودی از طلا در اختیار خود داشته باشند. آنها شاید ذخایر طلا را از طوایف خویشاوند خود در شرق به دست می‌آوردند، و در واقع، کاری آسانتر از استقرار تجارت طلا میان دو منطقه نبود، و در حقیقت این تجارت شاید از روزگار باستان وجود داشت. مدرکی در دست نداریم تا نشان دهیم که سکاها در ازاء طلا چه می‌داده‌اند. سکاهاى سلطنتى شاید مسكوكات فلزى را كه از نمونه‌هاى يونانى اقتباس شده بود براى خريد طلا مى‌پرداختند. اما اين معما هنوز حل نشده است.

کهربا به مقدار کم در مجاورت کیف (Kiev) به دست می‌آمد و از آدریاتیک نیز وارد می‌شد و به مقدار زیادی در کوبان به کار می‌رفت. صدف در همه نقاط بسیار کمیاب بود؛ با وجود این، بعضی گورها دارای نوعی صدف (Cowric) بوده که از اقیانوس هند به دست می‌آمده است.

در روزگار نوسنگی (neolithic)، هنگامی که ساکنان آسیای غربی هنوز ایام را به شکار می‌گذراندند، معاصرانشان در کنار آمودریا ماهیگیری بودند که با کشاورزان مروتاس گرفته و از آنها روش ساختن ظروف سفالین سرخ و سیاه و شاید پارچه بافی را فرا گرفته بودند. در اروپا، تقریباً در همان زمان، ساکنان خانه‌های چوبی و جگنی در اوکراین ظروف خود را با طرحهای هندسی می‌آراستند، و اندکی بعد، بر روی ظروف سفالین در تریپولیه (Tripolie) طرحهای گاونر، بز، سگ، گوزن و انسان آشکار شد. در سیبری، نسلهای بعد ظروف سفالین خود را با حاشیه‌های سرخ یا سفید که تا اندازه‌ای شبیه حاشیه‌های شوش یا سیلک (Sialk) بود رنگ می‌کردند، و تعداد زیادی حیوانات اهلی نگاه می‌داشتند، و مردگان خود را با زانوان خمیده در گورهای مستطیلی که آن را با تخته سنگ می‌پوشاندند دفن می‌کردند. بنابه گفته کیسلف<sup>۲</sup> (Kiselev)، بین سالهای ۳۰۰۰ و ۱۷۰۰ پیش از میلاد، نخستین کشاورزانی که از غرب آمده بودند در خاک سیبری به زراعت پرداختند و در زمینهای حاصلخیزتر اقامت گزیدند. برخلاف آنچه گفته می‌شود، درست در همین زمان بود که طوایف گله‌دار نخستین بار در اوکراین ظاهر شدند. افراد این طوایف مردانی با موهای روشن و کله‌های دراز و به احتمال زیاد تراسی (Thracians) بودند، و تبرزینهایی شبیه به تبرزینهای اروپایی با خود داشتند. اسب را رام کرده بودند و مردگان خود را قبل از دفن با گل اُخری رنگ می‌کردند، که حتی استخوانهایشان بعدها رنگ متمایل به قرمز به خود می‌گرفت. این دوره، زمان نقل و انتقالات عظیم انسانها بود و در طی آن طوایف غربی به سوی شرق و طوایف شرقی به طرف غرب به راه می‌افتادند. احتمالاً این مهاجرتها علتی عمومی داشته، و شاید به سبب یکی از خشکسالیهای عظیمی بوده که هرچند يك بار قسمت اعظم اروپای شرقی و آسیای غربی را فرا می‌گرفته است. این مرحله آغازین مهاجرتها، هزار سال بعد در جنوب اروپا موجب پیدایی

دو فرهنگ ویژه، یعنی سکایی در جنوب روسیه و اتروسکی در ایتالیا، شد، زیرا هرچند صورت دو تمدن کاملاً جدا از یکدیگر را داشتند، با وجود این نسبت به یکدیگر کاملاً بیگانه نبودند.

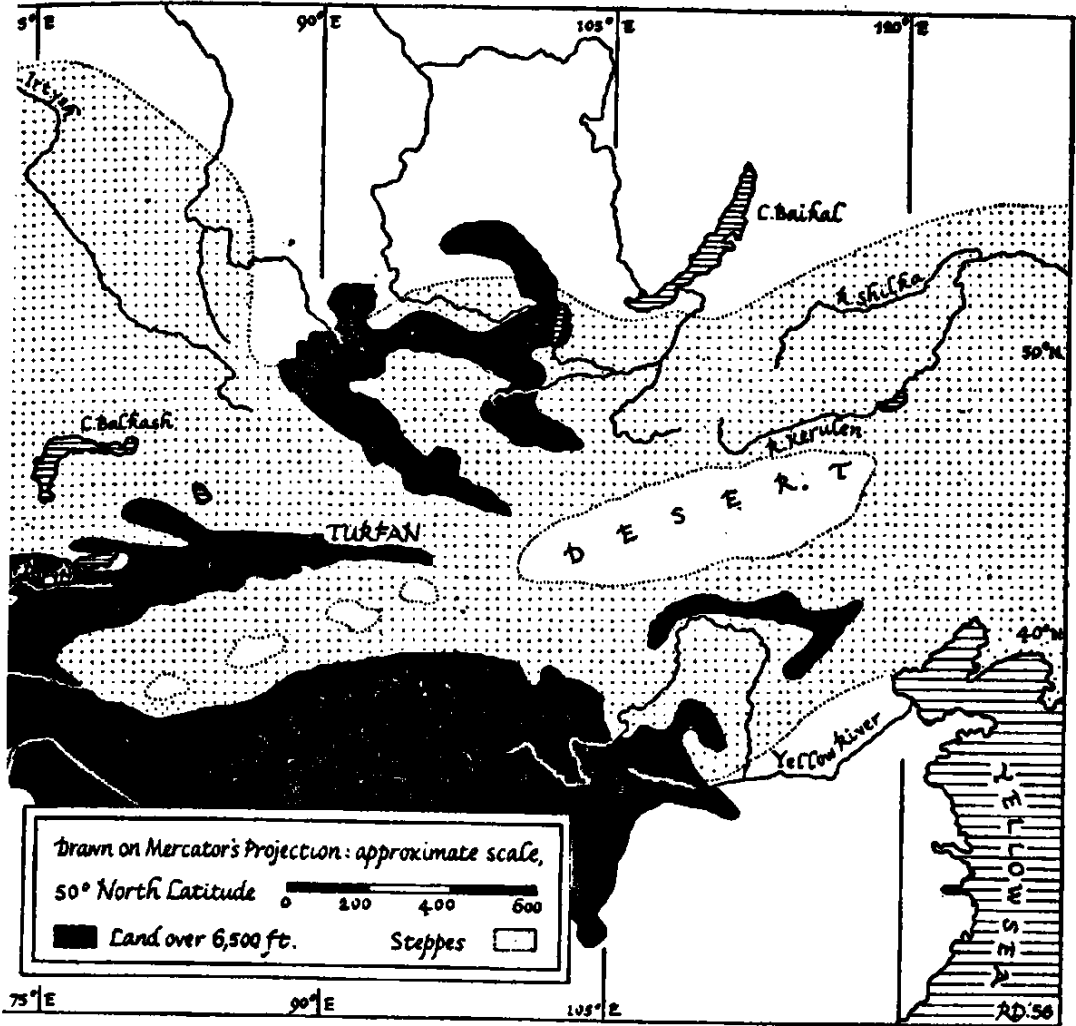
تا آن جا که مربوط به سکاهاست، آغاز تاریخ آنان را شاید بتوان حدود ۱۷۰۰ پیش از میلاد دانست، و آن هنگامی است که نخستین طوایف هند و اروپایی به ینی سئی (Yenissei) رسیدند. این مهاجران ممکن است از گروه هند و اروپایی، که به یونان و آسیای صغیر در حدود سه قرن پیشتر نفوذ کرده بودند، جدا شده باشند. آنها از ینی سئی به غرب آلتایی و به سوی قفقاز پیش رفتند. کیسلف<sup>۳</sup> عقیده دارد که آنها اقتصادی ویژه خویش به وجود آوردند، زیرا بعضی از آن طایفه به صورت کشاورز در دره های حاصلخیز سکونت اختیار کردند و گروهی دیگر به صورت شکارچی و بدویان گله دار در دشتها اقامت گزیدند. این مهاجران تازه وارد تا آن زمان هنر ریخته گری و استفاده از مس را به خوبی فرا گرفته بودند. بعضی از کوره های ریخته گری آنها که در اعماق زمین فرو رفته با قالبهایی که برای ساختن داس مورد استفاده قرار می گرفته کشف شده است. آنان ظروفی با رنگ متمایل به قهوه ای می ساختند و بر روی آنها طرحهای هندسی می کشیدند، و برای قطع درختان از آلات مفرغی استفاده می کردند. در آغاز، مردگان خود را در گورهای مسطح دفن می کردند و در پیرامون آنها دایره ای با سنگ می ساختند، ولی در حدود ۱۲۰۰ پیش از میلاد شروع به ساختن گورهای تپه ای عظیمی کردند. کیسلف<sup>۴</sup> عقیده دارد که وسعت این گورها، که در کنار یکدیگر در یک زمین مخصوص تدفین واقع بودند، به ثروت قبیله وابستگی داشت، ولی چون گورهای تپه ای مختلف مشتمل بر گورهایی بود که به نظر می رسد متعلق به مردمی از یک نژاد یا قبیله مشترک بوده است، شاید بتوان اختلاف وسعت گورها را به ظهور یک جامعه طبقاتی نسبت داد که در آن خانواده های متمول و نیرومند انتظار داشتند پس از مرگ نیز مورد احترام ویژه ای قرار گیرند.

در همان تاریخ، طوایفی در شمال شرقی سیبری شروع به استفاده از آهن کردند و در مینوسینسک (Minussinsk)، واقع در حوزه رودخانه ینی سئی، یک نژاد

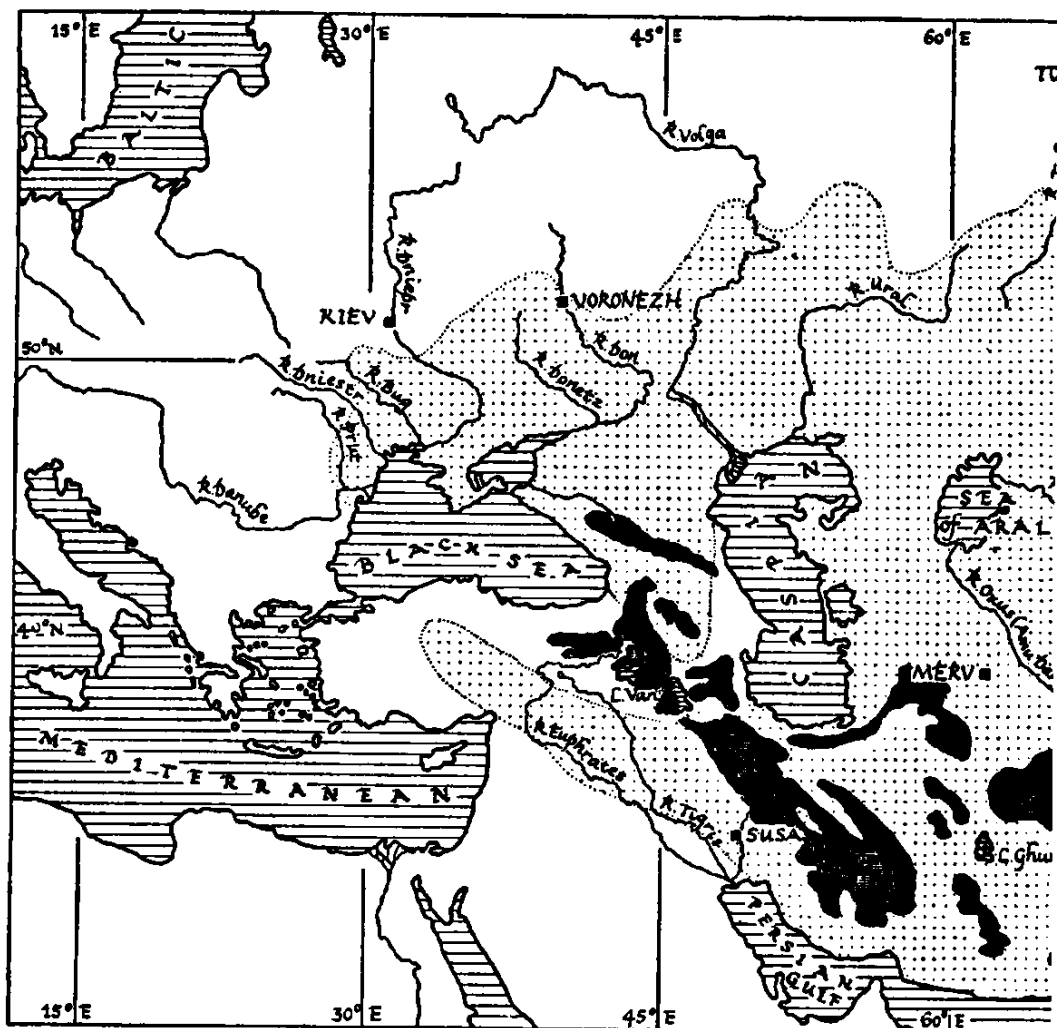
مغولی پدیدار شد که مجهز به کاردی بود که به طرف داخل خم می‌شد و شبیه کاردهایی مربوط به سلسله چو (Chu) در چین بود. طرح این کارد حاکی از نفوذ تمدن چین به منطقه ای است که تا آن روزگار بیشتر تحت تأثیر گرایشهای آسیای غربی یا اروپای شرقی قرار گرفته بود. این طایفه یا مردگان خود را می‌سوزاندند و خاکستر آنها را زیر یک تخته سنگ دفن می‌کردند، یا گاهی جسد را در آنجا می‌گذاشتند و آن را در وضعی خمیده قرار می‌دادند. هیچ استخوان اسبی مربوط به آنان به دست نیامده است؛ بنابراین، باید فرض کرد که، مانند خود چینیان، این مردم از نخستین کسانی بودند که آداب شرق را به غرب معرفی کردند، آنها تا این زمان اسب سواری را هنوز نیاموخته بودند. اما بیابانگردان اسب سوار، که طوایف سکایی و مازمیر (Masemir) آلتایی جزء آنان بودند، در سایر بخشهای جلگه آسیایی مقام شامخی داشتند. افراد مهم این گروهها دستور می‌دادند که پس از مرگشان اسبان آنها را در کنارشان دفن کنند. در اروپا، اگرچه اسب سوارانی احتمالاً از نژاد تراسی در حدود ۱۰۰۰ پیش از میلاد در مجارستان ظاهر شدند، افراد کیمیری (Cimerians) که بر اسب سوار نبودند همچنان روسیه جنوبی را تحت فرمان خویش داشتند.

از میان طوایف مختلف اسب سوار آسیای مرکزی و اروپای شرقی، اهمیت سکاها هم در روزگار خود آنها و هم در قرون تاریک\* از دیگران بیشتر شد؛ و در این زمان نفوذ آنها در هنر اروپای شرقی و غربی آشکار گشت. معهذاً، باتوجه به فاصله زمانی زیاد، محال است بتوانیم نژادی را که سکاها دقیقاً به آن وابسته بودند تعیین کنیم. این مسئله موجب بحث فراوان شده است: بعضی از محققان آنها را جزء طایفه هون و برخی آنان را ترك یا مغول می‌دانند. اما به طور کلی، بیشتر محققان در این نکته با یکدیگر توافق دارند که سکاها جزء هند و اروپائیان و احتمالاً از نژاد ایرانی یا، همان گونه که گراناجی<sup>۵</sup> (Géza Nagy) و دیگران گفته اند، اویغوری - آلتایی (Ugro-Altaians) بوده اند. تنها حقیقت مسلم این است که طوایف سراسر دشت همگی به يك زبان سخن می‌گفتند، به همان گونه که بسیاری از اقوام بدوی در سراسر آسیا به گویشهای ترکی تکلم می‌کردند. زبانی که در میان طوایف

\* از قرن پنجم تا قرن دهم میلادی را قرون تاریک نامند - م.



تصویر ۲. نقشه



تحت نفوذ سکاها.



بیابانگرد به کار می‌رفت اساساً يك زبان ایرانی بود، ولی ممکن است که بیشتر وابسته به زبان اوستایی بوده باشد تا به زبان فارسی باستان<sup>۶</sup>

شواهد انسان شناسی زیادی در دست نیست که به روشن ساختن مسئله کمک کند، ولی آنچه وجود دارد نسبت هند و اروپایی آنها را تأیید می‌کند، و این به نوبه خود مانع از انتساب آنها به آلتاییها نمی‌شود. بررسی مجسمه‌های مردان و سرهای مومیایی شده‌ای که در پازیریک به دست آمده است این نظریه را تأیید می‌کند، علی‌رغم آنکه رئیس قبیله مدفون در تپه شماره ۲، و همچنین زنی از یکی از گورها هر دو از نوع مغولی بودند. پیرمردی که در گوری جالب توجه و تا اندازه‌ای مشابه در شبیه (Shibe) در آلتایی دفن و در ۱۹۲۷ به توسط گریاسنوف از خاک بیرون آورده شد نیز از نوع مغولی بود.<sup>۷</sup> در واقع وجود تصادفی افرادی از نژاد مغول در میان طوایف ساکن بخش شرقی جلگه آسیایی شگفت‌انگیز نیست، زیرا احتمالاً میان آنها و قبایل محلی ازدواج صورت می‌گرفته است، همان گونه که سکاهاى ملطنتی گاهی با یونانیان یا با تراسیهای مناطق مجاور غربی ازدواج می‌کردند. اتحاد طوایف ضعیف و نیرومند از طریق ازدواج غالباً تنها راه تضمین امنیت قبیله کوچکتر بود. از این لحاظ آریا پایتس (Ariapeithes) پادشاه روسیه جنوبی با زنی یونانی از ناحیه ایستروس (Istrus) و همچنین با زنی سکایی و نیز با دختر تیرس (Teres) رهبر قبیله تراسی ازدواج کرد.

یونانیان باستان نامهای اسکوت<sup>۸</sup> (Scyth)، سکا، کاه را به طور اعم در مورد همه بیابانگردان جلگه اوراسیایی به کار می‌بردند، و بین ساکنان مجاور چین و ساکنان نزدیک به سلسله جبال کارپات فرقی قائل نمی‌شدند. در قرن دوم میلادی، بطلمیوس ناحیه سینریا (Sineria) را در آسیای مرکزی اسکوتیا (Scythia) نامید. هرودوت، که گذشت زمان بخش اعظم نوشته‌های او را درباره سکاها به اثبات رسانده است، چنین می‌پنداشت که همگی آنها از آسیا آمده و در تاریخی نامشخص، سکاهاى آسیایی از ساکنان کنار دریای سیاه جدا شده‌اند. دانشمندان

۶. سیت فرانسوی شده همین اسم است. یونانیان این اسم را از این جهت به این مردمان داده بودند که «اسکوت» در زبان یونانی به معنی پیاله است و افراد این قوم همیشه پیاله‌ای با خود داشته‌اند. فرهنگ فارسی.

اتحاد جماهیر شوروی کلمه سکایی را به مفهوم دقیقتر آن استعمال می‌کنند و آن را تنها در مورد گروه نسبتاً کوچکی از طوایفی به کار می‌برند که در کنار سواحل دریای آزوف، دریای سیاه، کوبان و دنیپر می‌زیستند. ولی چون همه افراد بیابانگرد و اسب سوار در عصر سکاهای به همان زبان ایرانی سخن می‌گفتند (خواه از ناحیه دنیستر و خواه از سواحل جیحون)، چنین به نظر می‌آید که در هر صورت اکثر آنها با نوعی پیوند نژادی به یکدیگر وابسته بودند. پیوستگی مشخص دیگری بر اثر ماهیت هنری آنها به ذهن متبادر می‌شود زیرا، هنر آنها دارای جنبه‌های تقریباً مشابهی در ناحیه وسیع و گسترده‌ای است. وجود بعضی عناصر ظاهراً سیرایی در سرزمینهای غربی مؤید نظریه بعضی از دانشمندان است مبنی بر این که سکاهای قومی از سبیری غربی-یا همان گونه که مینزو و گزاناجی اشاره می‌کنند-مردمی مشخصاً از منطقه آلتایی بودند. اما تأیید نهایی عقیده مزبور این خواهد بود که آیا کاوشهای آینده در آلتایی موادی از نوع اشیاء سکایی به دست خواهد داد که از هر ماده‌ای که در کوبان و جنوب روسیه یافت شده است کهنتر باشد. تا کنون چنین موردی پیش نیامده است.

بدین ترتیب، درباره محل اقامت اصلی سکاهای همان اندازه اختلاف عقیده وجود دارد که درباره اصل نژادی آنها، با وجود این، هرگاه وابستگی آنها به آلتایی یا سبیری غربی به مناسبت مسئله نژادی آنها پذیرفتنی باشد، آنگاه مهاجرت بعدی قبایل از آن ناحیه با سهولت بیشتری قایل درک خواهد بود. گذشته از این، نظریه مزبور این مزیت را دارد که مغایر مطالب موجود در اسناد فارسی باستان نیست. براساس این منابع، که بسیاری از آنها همزمان با وقایعی است که منابع مزبور درباره آنها بحث می‌کنند، سکاهای ضمن پیشروی از شمال غربی قفقاز ناگهان پدیدار شدند. این عقیده که آن را نویسندگان یونانی، یهودی و ارمنی ابراز داشتند حاکی از عقیده متداول در جهان باستان است.

این نکته نیز با بعضی وقایع در تاریخ چین که درباره آنها مدارک بسیاری موجود است و به تاریخ سلسله چو مربوط است تطابق دارد. این مطالب تاریخی درباره قبایل وحشی هیونگ نو (Hiung-nu) است که تصور می‌رود

نیاکان همان هونهایی بودند که بعدها قسمت اعظم اروپا را ویران کردند و در همین تاریخ مزاحم کشاورزان صلح دوست و ساکن در زمینهای مجاور مرز غربی چین می‌شدند. تا قرن نهم پیش از میلاد، به اندازه‌ای خرابی به بار آوردند که امپراطور سوآن (Suan ، ۷۸۱-۸۲۷ پیش از میلاد) مجبور شد علیه آنها دست به اقدامات نظامی بزند. لشکرکشی او که به قصد تنبیه انجام گرفت طایفه هیونگ‌نورا کاملاً به سوی مرزهای غربی چین عقب راند. این امر که اقدامی کاملاً دفاعی بود دارای انعکاسات غیرمنتظره و وسیعی در مناطقی بود که صدها فرسنگ تا غرب صحنه کارزار فاصله داشت، زیرا طایفه هیونگ‌نو، ضمن عقب‌نشینی، ناگزیر همسایگان غربی خود را از اردوگاههای سنتی خویش بیرون راند. اینان به نوبه خود طایفه دیگر را از جای برکنند، و این طایفه نیز به همسایگان غربی خود برخوردند، به طوری که طوایف سراسر آن جلگه بزودی به حرکت در آمدند و هر طایفه‌ای به منظور به دست آوردن چراگاههای تازه به همسایگان غربی خود حمله ور شد. قابل توجه آن که این ناآرامی همزمان با خشکسالی شدیدی است که السورث هانتینگتن (Ellsworth Huntington) آن را مربوط به سال ۸۰۰ پیش از میلاد می‌داند<sup>۸</sup>، و این امر ممکن است عامل دیگری برای مهاجرت طوایف باشد.

در هر صورت، ماساژتها (Massagatae) ، که در شمال رود جیحون می‌زیستند، سرانجام درگیر مبارزه‌ای بر سر چراگاهها شدند، و به نوبه خود به سکاها، که به کیمریان شرقی حمله ور شدند، تاختند. در نبردی که با مبارزان اخیر در گرفت سکاها، که براسب سوار بودند، بر کیمریها، که پیاده می‌جنگیدند، غلبه کردند. کیمریان به گردنه داریل رانده شدند و مجبور گشتند که از آنجا عقب‌نشینی کنند. این عمل آنان را به سرزمین وان و اورارتو رسانید که رقیب و دشمن آشور بودند. از سوی دیگر، سکاها همچنان به پیش تاختند و یک گروه از آنها از سیحون (Jax artes) یا از ولگا گذشتند و از آنجا به جنوب روسیه رفتند و قسمت عمده کیمریان را در آن منطقه یافتند و آنها را مغلوب کردند. در این ضمن، گروهی دیگر از کنار گردنه داریل گذشتند و به سوی گذرگاه دربند پیش رفتند و از آنجا در سواحل دریاچه ارومیه سردرآوردند. براساس مدارک آشوری، ظهور آنها در روزگار سارگن (۷۰۵-۷۲۲ پیش از میلاد) بوده است و این تاریخ دقیقاً با زمان

استقرار نخستین گروه سکاهای در جنوب روسیه مطابقت دارد. بنابراین، تاریخ مزبور را می‌توان آخرین مرحله در مهاجرت طوایف آسیایی به سوی غرب دانست. این طوایف در نتیجه اقدامات تنبیهی امپراطور «سوان» علیه طایفه هیونگ‌نوبه حرکت درآمده بودند. در ارمنستان، دیوارهای ویران بعضی از حصارهای باستانی هنوز پیکانهای سه پره‌ای را در داخل شفته‌ها به عنوان گواه مبارزه‌ای سخت در درون خود دارند.

پیشرفت بیشتر سکاهای به درون آسیا را باید ماجراهای نظامی محض دانست، زیرا، اگر سکاهای می‌خواستند در کنار دریاچه ارومیه ساکن شوند، می‌توانستند چنین کنند. اما، چون از پیروزی خود سرمست شده بودند، همچنان کیمریان را در آسیا عقب راندند، و سی سال گذشت تا این جنگاوران به مرزهای آشور رسیدند. سپس سکاهای با آسرحدون (Esarhadon) پادشاه آشور علیه مادها همدست شدند، ولی خود به کمک بعضی از کیمریان فراری برضد دشمنان اصلی خود اقدام کردند و قسمت اعظم کیمریان را به آسیای صغیر عقب راندند و تا سال ۶۳۵ پیش از میلاد دشمنان خود را از میان برداشتند. کیمریان که از برابر آنها می‌گریختند به سرزمین فریژی یا فروگیه (Phrygia) که متعلق به شاه آنها موسوم به میداس (Midas) بود عقب‌نشینی کردند. و آن سرزمین را بکلی ویران کردند و سپس در لودییه (Lydia) به تاخت و تاز پرداختند و شهرهای ساحلی یونانی‌نشین را به باد غارت دادند پس از آن از نظر ناپدید شدند.

در این ضمن، در ناحیه‌ای که تقریباً مطابق آذربایجان کنونی است، دولت اورارتو منقرض شده بود. سکاهای تحت فرمان پادشاه خود پارتاتوا (Partatua) و فرزندش مادویس در شمال ایران مستقر شدند و خود اورارتو را به تصرف درآوردند و سکز (سقر) را به پایتختی برگزیدند و سرزمین دیگر را در غرب تا رودخانه هالیس (قزل‌ایرماق) تسخیر کردند. قدرت آنان در آن روزگار بسیار بود، و در سال ۶۲۶ پیش از میلاد کمک آنها باعث شد که آشوریها بتوانند نینوا را که در محاصرهٔ مادیها بود نجات بخشند. سکاهای بر اثر سرمستی از پیروزی خویش، به پیش تاختند و از سوریه و یهودیه گذشتند و سرانجام به فیلیستایا (Philistaea) در مصر رسیدند (۶۱۱ پیش از میلاد)، تا اینکه پسامتیک (Psametek) با پرداخت پول از پیشرفت

آنها جلوگیری کرد. در این ضمن، مادها با بابلیها همدست شده بودند. ارتشهای متحد آنها علیه آشوریهها به حرکت در آمدند و این بار قوای مشترك آنها موفق به نابود ساختن این امپراطوری که روزگاری جلال و شکوهی داشت شدند. سپس مادها بیدرننگ زمام قدرت را به دست گرفتند و نخستین وظیفه خود را طرد سکاها از سرزمین ماد دانستند، و آرام نگرفتند تا آن بیابانگردان را بتدریج از آسیا به نقطه ای که از آنجا حملات خود را علیه ایران آغاز کرده بودند عقب رانند. آنگاه مادها از راه ترحم، عاقلانه اصرار ورزیدند که بعضی از سوارکاران آن طایفه در ایالت لرستان سکونت اختیار کنند تا به تربیت و استقرار واحدهای سواره نظام برای ارتش ماد پردازند.

/ سکاها بیست و هشت سال بر قسمت اعظم آسیای غربی حکومت رانده بودند. آنها در این زمان به اورارتوی بازگشتند. شاید در این تاریخ بود که بعضی از آنها دوباره به سوی شرق بازگشتند تا بخشی از جلگه را که میان دریاچه خزر و دریای آرال قرار داشت اشغال کنند. در آنجا با خویشاوندان داهه ای (Dahai) خود در آمیختند و گروه نژادی را به وجود آوردند که حدود سیصد سال بعد اشکانیان یا پارتیان از میان آنها برخاستند. گروه دیگر ممکن است تا حدود هندوستان پیش تاخته باشند، و بدین ترتیب، اصل سکایی را در ترکیب دراویدیهای سکایی می توان دانست، و بقیه در ارمنستان باقی ماندند. اما اکثر آنها به سوی جلگه غربی به حرکت درآمدند و به خویشاوندان خود، که در سرزمینهای حاصلخیز جنوب روسیه استقرار کامل یافته و پیشرفت کرده بودند، برخوردند.

در قرن بعد، سکاها ی غربی در جنگی عظیم درگیر شدند. سرداری که به آنها حمله برد داریوش بزرگ بود. وی تصمیم گرفته بود که یونان را تسخیر و آن را کاملاً ویران سازد و به عنوان نخستین قدم در صدد برآمد که جلومهمات و آذوقه حیاتی دشمن به ویژه واردات الوار آن را از بالکان و جلومحمولات گندم آن را از سکائیه بگیرد. با این هدف، در سال ۵۱۶ یا ۵۱۳ پیش از میلاد نبرد در اروپا را آغاز کرد و از بوسفور از روی پلی که ماندروکلس (Mandrocles). مهندس ماهر یونانی از اهالی ساموس (Samos) مخصوصاً برای او ساخته بود گذشت. سپس از راه تراس به سوی دانوب پیش رفت و از آنجا نیز به وسیله پلی قایقی اندکی پایین تر

از غلاطیه (Galatz) امروزی عبور کرد. آنگاه گروهی از سربازان ایونی را به جای نهاد و به آنها دستور داد که آن را مدت شصت روز تا هنگام مراجعتش پاسداری کنند و اگر نتوانند از آن بگذرند، آن را پشت سر خود خراب کنند. از آنجا در صدد جستجوی سکاها برآمد. اما بدویان در نخستین اعلام خطر دریافتند که بدون کمک دیگری نمی‌توانند با داریوش مقابله کنند. از این رو، از طوایف مجاور استمداد کردند و با این استدلال که امنیت در وحدت است در صدد بستن عهدنامه‌ای برآمدند، و گفتند که اگرچه داریوش می‌تواند آنان را یکی پس از دیگری از میان بردارد، ولی به دشواری خواهد توانست که آنها را در صورت وحدت مغلوب سازد. اما طوایف شمالی این عقیده را نپذیرفتند و ترجیح دادند که به جای مبارزه با چنان سردار کار آزموده‌ای از او امان بخواهند. بنابراین، سکاها مجبور شدند که به خود متکی باشند و تصمیم گرفتند به «سیاست زمین سوخته» متوسل شوند. بنابراین رسم، قوای خود را به سه گروه تقسیم کردند و هر کدام را به ترتیب تحت فرمان یکی از سه طایفه سکایی سلطنتی یعنی ایدانثورسوس (Idanthyrus)، اسکوپاسیس (Scopasis)، تاکساکیس (Taxacis) فرار دادند و توافق کردند که هر یک از این سه تن تحت تعقیب داریوش قرار گرفت باید به داخل سرزمین عقب بنشینند و چاههای آب را خراب کند و مواد غذایی و علوفه را از میان ببرد.

داریوش با عبور از رود دن و پیشروی به سوی ولگا حمله را آغاز کرد. سکاها پیوسته از برابر او عقب می‌نشستند شصت روزی که این سردار ایرانی برای پاسداران ایونی خود به منزله مهلت جهت دفاع از پل روی دانبوب تعیین کرده بود به سرعت سپری می‌شد، سربازانش از آن تعقیب بی حاصل احساس خستگی می‌کردند و چهار پایانش دچار کمبود علوفه می‌شدند. با وجود این، سکاها همچنان به سوی شرق عقب می‌نشستند. عدم آمادگی آنها برای جنگیدن با داریوش او را بر سر خشم آورد. از این رو تصمیم گرفت کار را یکسره کند و پیامی توسط قاصد برای ایدانثورسوس فرستاد. قاصد پیام داریوش را در حضور ایدانثورسوس فریاد کنان چنین بیان کرد: «ای بیگانه، چرا همچنان از برابر من می‌گریزی و حال آنکه به آسانی می‌توانی دو کار انجام دهی: اگر می‌پنداری که در برابر من یارای مقاومت داری، از سرگردانی دست باز دار و بیا تا به نبرد پردازیم. اگر

آگاهی که نیروی من از نیروی تو بیشتر است. که حتی در آن صورت نیز باید از فرار دست برداری. باید برای سرور خود خاك و آب بیاوری\* و بیدرنك به مذاکره پردازی.» اما پادشاه سکایی مغرورانه پاسخ داد: «ای پارسی، راه و روش من این است. هرگز از کسی نمی‌ترسم و از برابر او نمی‌گریزم. در گذشته چنین نکردم و از برابر تو نیز نمی‌گریزم. آنچه می‌کنم کاری تازه یا شگفت‌انگیز نیست؛ فقط روش متداول زندگی خود را در زبان صلح به کار می‌برم. اکنون به تومی‌گویم که چرا بیدرنك با توبه جنگ نمی‌پردازم. ماسکاها نه شهر و نه زمین زرعیتی داریم که ما را بر آن دارد تا به سبب ترس از تصرف یا ویرانی آنها شتابی برای مبارزه با شما نشان دهیم. اما هرگاه لازم است که بیدرنك با ما به جنگ پردازید، نگاه کنید، گورهای پدران ما اینجا است. به جستجوی آنها برآید و جرأت کنید که بر آنها دست بیازید.\*\* در آن صورت، خواهید دید که با شما خواهیم جنگید. تا زمانی که این کار را نکرده‌اید، مطمئن باشید که با شما جنگ نخواهیم کرد، مگر آنکه میل ما بر آن قرار گیرد. این است پاسخ من به مبارزه‌طلبی شما<sup>۱</sup>.»

داریوش چون نومید شده و دریافته بود که تعقیب بیشتر سودی ندارد، تصمیم به عقب‌نشینی گرفت. سکاها به سربازان او که عقب می‌نشستند پیوسته حمله می‌بردند، ولی داریوش موفق شد که سربازان خود را به سوی پل بازگرداند و از طریق دانوب به جای امنی برساند. لشگرکشی به پایان رسید. داریوش از این معرکه جان به سلامت برد، ولی باردیگر جرأت نکرد به اروپای شمالی بتازد.

اما سکاهاى خشمگین تشنه انتقام بودند. در این هنگام آریستاگوراس (Aristagoras) که رهبر آنان شده بود قوای خود را گردآورد و به سوی آبودوس\* (Abydos) پیش رفت و از کلثومنس (Cleomenes) اول، پادشاه اسپارت، تقاضا کرد که ضمن آنکه خود او از ناحیه فاسیس (Phasis) به ایرانیان می‌تازد وی از افسوس (Ephesus) به آنها حمله برد، ولی داریوش آبودوس را به آتش کشید و

\* آوردن آب و خاک دلیل اطاعت بوده است. م.

\*\* از این نکته مستفاد می‌گردد که پرستش‌نیاکان در میان سکاها متداول بوده است — م.

» در اینجا توجه خواننده ارجمند را به این نکته معطوف می‌دارد که «y» در یونانی صدای «او» می‌دهد — م.

کلوئمنس از درگیر شدن در مبارزه سرباز زد. آریستاگوراس بناچار از نقشه خود چشم پوشید و پس از غارت کردن تراس در ۴۹۵ پیش از میلاد به سوی خرسونسوس (Chersonesus) پیش رفت و میلتیادس (Miltiades) فرمانروای جبار آنجا را مجبور به فرار کرد و سپس به سرزمین خود بازگشت، جایی که افرادش کار و پیشه مسالمت آمیز و زد و خوردهای قبیله ای خود را از سر گرفتند.

در قرن بعد، سکاها<sup>۱</sup>ی سلطنتی از وجود طایفه ای جدید یعنی سارماتیها (Sarmatian) که در حاشیه شرقی سرزمین آنها پدیدار شده و شروع به دست اندازی به اراضی آنها کرده بودند آگاه گشتند. سارماتیها از لحاظ اصل و نسب بسیار شبیه سکاها بودند. هر دو به يك زبان تکلم می کردند و تقریباً روش زندگی مشابهی داشتند. ولی دوشیزگان سارماتی همراه با مردان طایفه خود سوار بر اسب می شدند و شکار می کردند و می جنگیدند، در صورتی که زنان سکایی در انزوای مطلق می زیستند و در فعالیتهای مردان شرکت نمی جستند در واقع، هیچ دوشیزه سارماتی نمی توانست پیش از کشتن دشمنی در صحنه نبرد ازدواج کند، و شاید به سبب همین وضع بود که سکاها دوشیزگان مزبور را «سروران مردان» می نامیدند. اما پس از آنکه زن سارماتی دشمن خود را به قتل می رساند اجازه ازدواج می یافت و از این به بعد خود را کاملاً وقف کارهای خانه می کرد.

یونانیان اگرچه قصه های مربوط به آمازونها<sup>۲</sup> را وابسته به سکاها می دانستند ولی بیشتر احتمال دارد که مقصود آنها سارماتیها باشد. در این مورد، کشف تصادفی گوری متعلق به زنی جنگاور در زمواوچالا (Zemo-Avchala) در حدود سیزده فرسنگی تفلیس، توسط گروهی از کارگران کشاورز، بسیار جالب توجه است. این زن را در وضعی خمیده به خاک سپرده و سلاحهایش را در کنارش قرار داده بودند. تاکنون گورهای مشابهی با ویژگی سکایی در روسیه یافت نشده است و نیکورادزه<sup>۳</sup> (Nikoradze)، مطالبی درباره این گور به چاپ رساند و در این نکته که قدمت آن گور را به قرن سوم پیش از میلاد می رساند تا حد زیادی ذیحق است. ولی اگرچه او آن گور را مربوط به هیچ طایفه ویژه ای نمی داند، بیشتر احتمال دارد که این گور غیرعادی به يك زن جنگنده سارماتی تعلق داشته باشد.

۱ زنان جنگنده آسیای صغیر، که بر طبق افسانه های باستانی، با یونانیان می جنگیدند - م.



شاید این زن در مبارزه با سکاها کشته شده باشد.

تا سال ۳۴۶ پیش از میلاد، سارماتیهای مهاجم از رودخانه دن گذشته بودند، و شاید میل به یافتن اراضی امنتر بود که آیرتس (Aertes) پادشاه سکاها را بر آن داشت که سربازان خود را از راه دانوب عبور دهد و آن قسمت از دوبروجا را که نویسندگان باستانی آن را «سکائی کوچک» نامیده اند به تصرف درآورد. تا سال ۳۳۹ پیش از میلاد، سکاها به نقطه ای در حوالی بالچیک (Balchic) جدید رسیده و در نتیجه خشم فیلیپ دوم پادشاه مقدونیه را برانگیخته بودند. فیلیپ که از نفوذ بیشتر آنها بیم داشت در ناحیه ای نزدیک به دانوب با آنان به نبرد پرداخت و آیرتس را که در آن هنگام بیش از نود سال داشت به قتل رساند. سکاها شرایط صلح را پذیرفتند ولی کاملاً به آن وفادار نماندند زیرا، طی سه سال بعد اسکندر کبیر به نوبه خود مجبور شد قوایی برای تنبیه آنان گسیل دارد. ولی او پس از آنکه به قصد رفتن به صحنه کارزار به سوی آسیا به حرکت درآمد، زپوریون (Zephyrion) استاندار تراکیه (تراس) را مأمور سرکوبی سکاها کرد. ولی این سردار نگون بخت از عهده آن کار برنیامد. سربازانش شکست خوردند، و خود او در جنگ کشته شد و سکاها پیش از آنکه به سرزمین خود در جنوب روسیه باز گردند پایگاههای مرزی در بالکان برقرار ساختند و بر آنها خراج بستند. آنان ترجیح میدادند که برجای بمانند تا مبارزه علیه مقدونیها را ادامه دهند، و حتی از اولبیا برای آن کار استمداد کرده ولی با ناکامی مواجه شده بودند؛ و چون به ضعف خود پی برده بودند تصمیم گرفتند که بگذارند آتش جنگ به تدریج خاموش شود. باوجود این، سکاها دوباره قوای خود را گرد آوردند.

اسکولوروس (Scylurus) پایتخت خود را در نئاپولیس (Neapolis) در حدود سال ۱۱۰ پیش از میلاد قرارداد و در اولبیا به نام خود سکه زد. وی باوجود خطر شدید از ناحیه سارماتیها، نتوانست از حمله به خرسونسوس خودداری کند، اگرچه این شهر پایتخت مهرداد ائوپاتور (Eupator) پادشاه پونتوس بود. مهرداد، که تا سال ۹۵ پیش از میلاد به صورت فرمانروای سراسر آسیای صغیر باقی ماند، به آسانی حمله سکاها را دفع کرد، ولی پیش از آنکه نتایج قاطعی از این مبارزه به دست آرد، دریافت که چون در این زمان با رومیها نیز درگیر شده است،

مصلحت در بستن عهدنامه ای با سکاهاست. وی برای فرونشاندن آتش خشم اسکولوروس، دوتن از دختران خود را به عنوان عروس نزد او فرستاد، اما این دختران نگوین بخت پیش از آنکه به مقصد برسند، به دست رومیان گرفتار آمدند، و کمکی که سکاها از این به بعد گاه گاه به مهرداد کردند ناچیز بود. در واقع، آنان بیش از این کاری نمی توانستند انجام دهند، زیرا سارماتیها، مانند خود سکاها در حدود هفت قرن پیش از جلگه اوراسیایی شدیداً به سوی غرب می تاختند. جنگاوران سارماتی نیز مانند سکاها در روزگار پیشین، به سبب تجهیزات تازه خود به موفقیت کامل دست یافتند، زیرا سکاها اگرچه به واسطه استعدادشان در سوارکاری سرزمینهایی را فتح کرده بودند، سارماتیها با اختراع رکاب فلزی، که به نوبه خود استقرار واحدهای سنگین اسلحه را در ارتش تسهیل کرد، بدان مقصود نایل آمدند. سکاها به دست نیروی جدیدتری مغلوب شدند. گروههایی از آنها در نقاط مختلف تا قرن دوم میلادی باقی ماندند، و در این زمان بیشتر آنها به وسیله گوتها، که موج بعدی قومی به شمار می رفتند که از اروپای جنوبی به پیشروی پرداختند، از صحنه روزگار محو شدند. گروههای دیگری از سکاها مسلماً به اندازه ای در میان ساکنان محلی مستحیل شدند که تنها آثار کمی از آمیزه ای شگفت انگیز مرکب از گردنکشی و شکوه، که از ویژگیهای زندگی آنها به شمار رفته بود، برجای نهادند.

سکاها در اوج قدرت خود مردمی موفق و کامکار بودند، و قسمت اعظم ثروت خود را از تجارت و به ویژه از تجارت با یونان به دست می آوردند، زیرا حتی در آن روزگاران کهن، سرزمین هلاس (یونان)، بدون وارد کردن مواد ضروری از نواحی دور دست، قادر به تغذیه مردم خود نبود. سکائیه به منزله یکی از انبارهای غله یونان به شمار می آمد، و در جنوب روسیه غله ای که توسط ساکنان محلی کشت می شد به وسیله امیران طوایف بدوی به کوچ نشینان یونانی در پونتوس انتقال می یافت و آنها به نوبه خود به عنوان واسطه آن را به یونان می فروختند. از سوی دیگر، سکاها ی کوبان با صاحبان کشتیهایی که از ایونی به بندرگاههای آنها می آمدند به طور مستقیم معامله می کردند.

گذشته از این سکاها روی هم رفته محمولات گرانبهای نمک، ماهی خاویار و ماهی تون، عسل، گوشت و شیر، پوست و خز و برده را که ارزشش کمتر

از آنها نبود در اختیار یونانیهای پونتوس می‌نهادند. بردگان، اگرچه از سوی یونانیان «سکایی» نامیده شده‌اند، احتمالاً دشمنان مغلوب یا کشاورزان محلی بودند نه افراد آزاد شده بدوی. سکاها در ازای این کالاها، جواهرآلات و اشیاء فلزی و ظروف سفالین بسیار عالی یونانی را دریافت می‌داشتند.

در اروپا، هرکدام از گروههای عمده سکایی ظاهراً دوره‌ای ویژه، از عظمت و شکوه داشتند. گروه کوبانی یکی از نخستین گروههایی بود که علاقه خود را به توانگری و جلال آشکار ساخت. گروههای آنان که تاریخ زیباترین آنها را می‌توان بین اوایل قرن هفتم و اواخر قرن ششم پیش از میلاد دانست حاوی اشیایی عالی از طلاست، که بسیاری از آنها نمونه‌هایی ممتاز از استادی در صنعت است، و در این منطقه شماراسبانی که در هنگام مرگ يك رئيس طایفه قربانی می‌شد غالباً به صدها رأس بالغ می‌گشت. اگرچه سکاهاى این ناحیه دارای حکومت پدرسالاری بودند، رئیس خود را بدون تردید، همان گونه که در پازیریک مرسوم بود، خود انتخاب می‌کردند. بسیاری از گورها به اندازه‌ای غنی است که احتمال می‌رود شمار نسبتاً زیادی از خانواده‌های توانگر تقریباً به اندازه رؤسای خود متمول بودند.

در جنوب روسیه، ساختار سیاسی اندکی متفاوت بود. در اینجا سکاها خود را بومی می‌دانستند، و چنین می‌پنداشتند که از نیایی به نام تارگیتائوس (Targitaus) به وجود آمده‌اند. به عقیده آنان، وی از ازدواج خدای آسمان با دختر رودخانه دنپسر، که موجودی نیمه زن و نیمه مار به شمار می‌رفت به وجود آمده بود. بر طبق يك روایت سکایی، که به وسیله هرودوت نقل شده است، خیشی زرین و یوغی و تبرزینی و پیاله‌ای که همه آنها حاکی از تسلط بر کشاورزان و جنگجویان بود از آسمان فروافتاد، فرزندان تارگیتائوس برای برداشتن این اشیاء قدم به پیش نهادند، ولی هنگامی که دو فرزند بزرگتر نزديك می‌شدند، شعله‌هایی از زمین بیرون جست که آنان را به عقب راند. هنگامی که جوانترین فرزند پیش آمد، شعله‌ها فرونشست، او آن اشیاء را برگرفت و پادشاه طایفه سلطنتی فالاتای (Phalatae) فرمانروای ملت اسکولوت (Scolot) شد. این پسر، که کولاکسیس (Colaxis) نام داشت، بعدها کشور خود را میان سه فرزند خویش تقسیم کرد، و

سنت تقسیم جنگجویان به سه گروه تا چند قرن باقی ماند. هسته مرکزی حکومت همچنان در منطقه ای باقی ماند که از دنیپر سفلی تا رودخانه توکماک (Tokmak) از شعب مولوخنایا (Molochnaya) ادامه داشت.

این افسانه البته صورت دیگری از گونه ایرانی قره ایزدی است که تنها نصیب پادشاهان پرهیزگار می شد. سکاها نیز چنین می پنداشتند که تارگیتائوس هزار سال قبل از ۵۱۳ پیش از میلاد می زیسته است، یعنی قرنهای پیش از آنکه خود سکاها به دنیپر رسیده باشند. بنابر روایات مختلف، آنان گورهای سلطنتی را در درون سرزمین مربوط به تارگیتائوس متمرکز کردند و جانشینی موروثی رهبران خود را به آرامی پذیرفتند، زیرا در مورد آنان، فرمانروا بیشتر جنبه پادشاه داشت تا رئیس قبیله. این امر طبعاً منجر به رشد یک طبقه اشرافی در داخل آن ناحیه شد، و همچنین منجر به افزایش ثروت شخصی خانواده های سلطنتی و شاهزادگان گشت. این ثروت را در گورهای آن ناحیه می توان دید، زیرا گورهای سلطنتی غنی تر از همه گورهای سکایی هستند و بیش از هر ناحیه دیگری در جلگه اوراسیایی طلا و مواد گرانبها با خود دارند.

شمار سکاها ی سلطنتی نسبتاً کم بود، ولی آنها چنان فرمانروایان مقتدر و چنان جنگجویان بیباکی بودند که به سهولت بر سرزمینی وسیع مستولی شدند و به آسانی جمعیتی مرکب از کشاورزان خودشان و کشاورزان بومی مستقر در منطقه را که تعداد آنان به مراتب بیشتر از خود آنها بود تحت فرمان درآوردند. سکاها ی سلطنتی، بدون توجه به شمار آنها، تا قرن ششم پیش از میلاد و احتمالاً تا صد سال پیش از آن در ناحیه ای که به دن و دنیپر محدود می شد کاملاً مستقر شدند، و در واقع آن جلگه را تا رودخانه بوگ و اراضی حاصلخیز و مجاور پولتاوا (Poltava) مسخر خود ساختند و در آنجا در کمال استبداد به حکمرانی پرداختند. مردی که به فرمان پادشاه به مرگ محکوم می شد می بایستی با همه خویشاوندان ذکور خود به قتل برسد، زیرا بر طبق قانون، کسی که احتمال داشت قصاص خون دیگری را بگیرد نمی بایستی زنده بماند. با وجود این، هرگاه پادشاهی نگاهبانان خود را خشمگین می ساخت، آنان نیز در کشتن او تردیدی به خود راه نمی دادند. شاه اسکولس (Scyles)، که خود فرزند زنی یونانی بود، به سبب علاقه به فرهنگ یونان، جان

خود را برسر این کار گذاشت، زیرا، به سبب توجه شدید به فرهنگ یونانی، در جشنهای دیونیسوس یا دیونوسوس\* (Dionysos)، که در یکی از شهرهای پونتوس در این منطقه برپا می‌گشت، شرکت جست. نگهبانان او از این عمل که آن را انحرافی از آیین دیرین خود می‌دانستند خشمگین شدند. از این رو، بدان شهر درآمدند و شاه نگون بخت را ضمن بیرون آمدن از پرستشگاه به قتل رساندند.

با وجود این، بسیاری از اشراف سکایی از فرهنگ یونانی لذت می‌بردند و زیاده‌ترین آثار هنری یونان را می‌ستودند. بعضی از آنها شیفته اندیشه و دین یونانیان و گروهی مسحور زیبایی مهندسی شهری یونان بودند و اعضای خانواده سلطنتی غالباً بیش از همه شیوه زندگی یونانیان را می‌پسندیدند. شاه اسکولس از نخستین افراد بیابانگرد بود که به فکریافتن خانه‌ای برای خود افتاد و آن را در اولبیا برگزید و نمای آن را با تصویرهای تماشایی و موجودات نیمه شیر و نیمه انسان یا نیمه شیر و نیمه عقاب که مورد توجه شدید سکاها بودند آراست. اما مردم عادی سرسختانه محافظه کار و سنت گرا بودند، و اگر چه سکاها سلطنتی حامیان شناخته شده بسیاری از شهرهای پونتوس به شمار می‌رفتند، پادشاهان، خواه ناخواه، همچنان در اردوگاهها به روش سنتی می‌زیستند و شاهزادگان، سواران، گله‌ها و شکاربانانشان نیز در پیرامون آنها بودند.

اشراف سکائی در میان ساکنان محلی و بومی این ناحیه و همچنین در میان شبانان و کشاورزان سکایی به سهولت مورد قبول واقع شدند. کارگزاران و رؤسای کوچکتر به همان روش پادشاه و رؤسای قبایل ولی در مقیاسی کوچکتر می‌زیستند. از لحاظ اداری، سکائیه سلطنتی یا سکائیه خاص به چهار ناحیه تقسیم شد و هر ناحیه آن تحت فرمان حاکی بود که از سوی پادشاه منصوب می‌گشت. جزء وظایف این حکام، گردآوری خراج مقرر از کشاورزان ناحیه خود و نیز از بعضی از شهرهای پونتوس بود که مانند اولبیا خراجگزار بودند. همچنین حکام مزبور می‌بایستی در اجتماع سالانه جنگجویان شرکت جویند. در اینجا کسانی که نخستین دشمن خود را کشته بودند خون قربانی را در حضور حاکم و تماشاگرانی که به آنها غبطه می‌خوردند و آنان را ستایش می‌کردند می‌نوشیدند. در واقع، سکاها

عقیده داشتند که تنها بدین طریق می‌توانند شجاعت دشمن مقتول را وارد بدن خویش سازند. سربازانی که در اختیار حکام بودند موجب خود را به صورت جنسی دریافت می‌داشتند و این برخلاف رسمی بود که در مورد نگهبانان رئیس قبیله رعایت می‌شد. این افراد به صورت مردان آزادی بودند که از میان قبایل انتخاب می‌شدند، و اگرچه سربازان موجب نمی‌گرفتند، ولی حق داشتند سهمی از غنائم جنگی را به خود اختصاص دهند، ولی هر جنگجویی پس از نبرد می‌بایستی سربریده دشمن را به رهبر خود نشان دهد، و در آن صورت بود که حق داشت آن



تصویر ۳. کلاهی از گورهای تپه‌ای کوردزهیپ در کوبان که دو جنگجوی سکایی را نشان می‌دهد، یکی از آنها سربریده دشمنی را در دست دارد. حدود قرن چهارم تا سوم پیش از میلاد. طول در حدود  $7\frac{1}{4}$  اینچ.

سهم را به دست آورد. در زمان جنگ، از چند ناحیه‌ای که کشوربدان منقسم می‌گشت سربازانی گرفته می‌شد که به صورت گروههایی درمی‌آمدند و هرگروه دارای فرماندهی مخصوص به خود بود. هر سال یکبار، این گروهها با فرماندهان خود برای شرکت در جشن به حضور پادشاه می‌رفتند. هرفردی که دشمنی را در برابر چشم پادشاه خود کشته یا در حضور پادشاه در دادخواهی پیروز شده بود حق داشت که جمعه دشمن مقتول را برای خود نگاه دارد. بنابر گفته هرودوت، سکاها غالباً پوست سر دشمنان خود را می‌کنند و گاهی از آن دستمال می‌ساختند و جمعه‌ها را به صورت آبخوری درمی‌آوردند و آنها را در طلا یا ماده گرانبهای دیگری می‌نشانند، و از کمر بند خود می‌آویختند. از این آبخوریها برای بستن پیمان برادری با خون یا هنگام سوگند خوردن استفاده می‌کردند<sup>۱۱</sup> و مخلوطی از شراب با

خونی را که نخستین بار سر شمشیر خود را بدان فرو برده بودند به سلامتی یکدیگر می‌نوشتند.

هرودوت به گروهی از سکا‌های شورشی اشاره می‌کند که از قبیله اصلی جدا شده و به شمال غربی دریاچه بالخاش (Balkash) مهاجرت کرده و در ناحیه‌ای که وی آن را ساکای (Sacaе) می‌نامد اقامت گزیده بودند. به نظر محتمل می‌رسد که گروههایی از سکا‌های استقلال طلب نیز در بعضی نواحی جلگه وجود داشته بودند، و حتی ممکن است ناراضیانی بوده باشند شبیه آنهایی که به پروس نفوذ کردند. بدین ترتیب، علت وجود گورهایی را ثابت می‌کنند که به نظر می‌رسد شبیه گورهای جنگاوران منفردی مانند گور فترسفلد (Vettersfeld) باشد. بیشتر زیستگاههای سکایی در بالکان را شاید بتوان پایگاههایی دانست که به عمد توسط سکا‌های سلطنتی تأسیس شده بود، و جنگجویان منفردی مانند جنگجویان فترسفلد در آن نقشی نداشتند. از سوی دیگر، بعضی از گورستانهای پیشین سکایی واقع در خاک مجارستان ظاهراً مربوط به گروههای ماجراجویی هستند که ناآرام به سوی غرب یورش می‌بردند. وضع در مورد گورهای بعدی که در رومانی و بلغارستان باقی مانده است اندکی تفاوت دارد، زیرا این گورها ممکن است به گروههای کوچکی از سکا‌هایی تعلق داشته باشد. اینان می‌خواستند چراگاههای خود را در جنوب روسیه به منظور فرار از برابر سارماتی‌هایی ترك کنند که بی رحمانه از شرق به پیش می‌تاختند. همه این گروههای پراکنده از رسوم و عقاید نیاکان خود پیروی می‌کردند و قسمت اعظم اصالت پیشین سنتهای هنری مخصوص به خود را نگاه می‌داشتند.

## منابع

شماره ها در پیرائتزه کتابنامه ارجاع می دهد.

۱- السورث هانتینگتن (۹)، ص ۳۳۵.

۲- کیسلف (۸۱)، ص ۴۸، ۶۱، ۹۴.

۳- همان، ص ۱۰۴.

۴- همان، ص ۲۲۸.

۵- گزاناجی (۱۰۰).

۶- واسمر (۵۱).

۷- کیسلف (۸۱)، ص ۱۸۲.

۸- السورث هانتینگتن (۹)، ص IX.

۹- هرودوت (۱۵)، کتاب چهارم.

۱۰- نیکورادز (۸۶).

۱۱- برای دیدن تصویر دو نفر سکایی که از يك آبخوری مربوط به سوگند برادری

می نوشند رجوع شود به مینز (۱۸)، تصویر ۹۸، صفحه ۲۰۳.



## فصل دوم

### مردم

در بادی امر، زندگی قبیله ای بر اثر بی مسئولیتی و عدم نگرانی در آن، بیننده را می فریبد. اما این احساسی سطحی بیش نیست و بیشتر ناشی از وضع خالی از قیود زندگی بیابانگردان و به خودی خود حاکی از نیازمندیهای محدود آنان است. اما پس از تفکر بزودی آشکار می شود که افراد بیابانگرد می بایستی نظامی را پیروی کنند که کمتر از نظامی نیست که بر جوامع ساکن و ثابت حاکم است، هر چند نظامی مخصوص به خود باشد.

پیشرفت فرد بیابانگرد، اگر نگوییم بقای او، وابسته به توانایی او در مقابله با نیازهای خود به طور اخص و تأمین سعادت طایفه به طور اعم است. در نتیجه، کارائی و تأثیر آن توانایی وابسته به سهولتی است که بدان وسیله نیازهای مزبور برآورده می شود. این امر به نوبه خود تا حد زیادی به قدرت سازماندهی و بینش رئیس قبیله بستگی دارد. رهبر موفق کسی است که از ذکاوت بسیار برخوردار است، و می تواند درباره افراد و برنامه ها تصمیم بگیرد، و در عین حال شخصی فرصت طلب به شمار می آید و در رسیدن به يك تصمیم سریع، ماهر و زبردست است. قومی که زندگی خود را در هوای آزاد می گذرانند و عملاً در برابر شدیدترین تغییرات جوی حفاظتی ندارد، پیوسته دستخوش خطرهایی است که در بیابان در کمین اوست، و تنها متکی به خود و به رهبر جامعه خویش است. هرکس که چنین گروهی را در حرکت دیده باشد (خواه بدویان جهان عرب، خواه طوایف ترك آسیای صغیر و خواه افرادی که در روسیه قبل از انقلاب در بیابانها سرگردان بودند) بی درنگ درمی یابد که در چنان اوضاعی جایی برای بی احتیاطی و عدم مسئولیت وجود ندارد. حتی خوردن غذا به طور دسته جمعی در صحرا اگر مبتنی بر پیش بینی نباشد انجام نمی گیرد. مهاجرت، مستلزم کوششی به مراتب بیشتر از سوی همه افراد ذینفع است، زیرا هرگاه قرار باشد حرکت روزانه به طور سریع و مؤثر انجام گیرد و آرامش و ادامه

نوعی زندگی را تأمین کند که الگویی پیچیده مانند الگوی هرجامعه مستقری را داشته باشد، سازگاری و هماهنگی به طور مساوی لازم است.

بیشتر بیابانگردان به تربیت رومه اشتغال دارند و از بابت لباس و غذا به گله خود وابسته هستند. بنابراین، نخستین نیاز آنها همانا چراگاه خوب است که در واقع پیشنیاز زندگی آنهاست، و قبیله به طور کلی همیشه آماده است که بر سر نگهداری چنان زمینهایی به ستیزه پردازد و در صورت لزوم از آن دفاع کند. در اوقات عادی، چراگاهها در کشمکشهای فصلی به طور اتفاقی به تصرف درمی آیند و هر سال بر اثر مبارزه دست به دست نمی گردند، بلکه از لحاظ سنتی مربوط به قبایلی ویژه اند، و مرزهای زمینها به همان اندازه به طور واضح تعیین، و مالکیت آنها به همان دقت شناخته می شود که زمینهای قابل کشت و زرع متعلق به جوامع کشاورز. در نتیجه، قبیله ها غالباً سالها در همان ناحیه می مانند، و با تغییر فصل از همان چراگاه زمستانی به همان علفزارهای تابستانی، مانند پدرانشان در طی نسلهای پیش، نقل مکان می کنند. بدین ترتیب، تغییرات غیر قابل پیش بینی، و بعضی فاجعه های اقلیمی، مانند فرسودگی خاک و خشکسالی یا حمله از طرف همسایه ای قبیله را از سرزمین خود محروم می سازد. در کشمکش بعدی به منظور حفظ بقا، گروه محروم و غالباً گرسنه به منظور یافتن زمین تازه و بی صاحبی به حرکت درمی آید ولی غالب اوقات مجبور است زمین را از دست قبیله ضعیف تر دیگری بیرون آورد. مهاجرت های فصلی طوایف اوراسیایی به سبب نیاز به علفزار انجام می گرفت، زیرا در تابستان علفهای سوخته دشت در بخش آسیایی جلگه، طوایف را به کوهپایه های پست تر که در نتیجه ریزش باران سنگین حاصلخیز شده بود می راند. اما در پاییز سرمای شدید باعث خشکی گیاهان نقاط مرتفع تر می شد، و طوایف بار دیگر به دشت که تا این هنگام دوباره از سبزه پوشیده شده بود باز می گشتند. در روسیه جنوبی، مسطح بودن سراسر جلگه، عدم اختلافات شدید درجه حرارت و قلت جمعیت، بیابانگردان را بر آن می داشت که اردوگاههای خود را در دوره های طولانی برپا دارند، اما هنگام شدت سرمای زمستان و گرمای تابستان، بسیاری از طوایف، متمایل به حرکت به سوی بسترهای رودخانه هایی می شدند که در آنجا آب در دستریشان قرار می گرفت. مرفه بودن نسبی زندگی در بخش اروپایی،

بیابانگردان آسیایی را به سوی خود جلب می‌کرد. اینان نایل به تجاوز به بخش‌های جنوبی و غربی جلگه بودند که آب و هوای معتدلتری داشت. هجوم آنها غالباً به صورت حملات شدیدی به داخل اراضی مجاور درمی‌آمد، ولی گاهی يك طایفه نیرومندتر به قصد یافتن جای پادرمنطقه‌ای حاصلخیزتر دست به تجاوز می‌زد، و غالباً موفق به گرفتن جای يك اجتماع ضعیفتر می‌شد. هرگاه این اقدام منجر به پیروزی مهاجمان می‌گشت، بیشتر افراد مغلوب به طور کلی به قتل می‌رسیدند، و عده کمی از آن افراد به منظور رهایی از مرگ به صورت برده درمی‌آمدند. افراد باقیمانده، گذشته از آن که به خدمت فاتحان خود می‌پرداختند، از آنها انتظار می‌رفت که رسوم و عقاید اربابان خود را بپذیرند، ولی طوایف مغلوب غالباً سرسختانه می‌کوشیدند تا سنتهای خود را حفظ کنند. سرانجام، بعضی از جنبه‌های فرهنگی آنها باقی می‌ماند و با فرهنگ فاتحان درهم می‌آمیخت. در نتیجه، بازماندگان هردو گروه به تدریج نظریات مشابهی می‌یافتند تا اینکه به نوبه خود بر اثر موج جدیدتر از مهاجمان از بین می‌رفتند یا در آن مستحیل می‌شدند. تاحدی به سبب این وضع است که بدشواری می‌توان پیوندهای دقیق نژادی را که در میان طوایف دشت اوراسیایی وجود داشت تعیین کرد، یا حتی سهمی را که هریک از آنها در ایجاد هنر جانوری، که مربوط به سکاهاست، تشخیص داد.

( در طی قسمت اعظم هزاره اول پیش از میلاد، زندگی در درون جلگه به طور کلی آرام بود، زیرا نهضت مهاجرتی که سکاها را به روسیه جنوبی کشاند به اندازه‌ای کند صورت گرفت که زندگی افراد قبیله فقط اندکی دستخوش تغییر تدریجی شد. اقتصاد آمیخته‌ای که آن را به عنوان اساس زندگی خود بنیان نهاده بودند دارای ثباتی نسبی بود، در سراسر قرنهای هفتم و ششم، بیشتر جنگهایی که سکاها در آنها شرکت جستند در وضع جنگجویانی که تنها بخشی از جمعیت را تشکیل می‌دادند اثر گذاشت. بیشتر طوایفی که در کوبان و در جنوب روسیه اقامت گزیده بودند همچنان زندگی چوپانی را حفظ کردند و بسیاری از مردان آنها به گله داری، شکار، مرغداری، و ماهیگیری یعنی پیشه‌های مطلوب خود و همچنین به تجارت با یونانیان پونتوس پرداختند.

سکاها زنان متعدد می‌گرفتند، پسران غالباً همسران پدران خود را به ارث

می‌بردند، هرچند در هر صورت یکی از آنان معمولاً در هنگام در گذشت شوهرش می‌نایستی بمیرد به منظور آن که او را تا جهان دیگر همراهی کند. برخلاف آنچه در گورهای سکاها دیده شده است، در پازیریک زنانی که با شوهرانشان می‌مردند غالباً در تابوت آنها قرار داده می‌شدند، و این نکته را می‌توان حاکی از آن دانست که مرد تنها يك زن اختیار می‌کرد و این زن همسر او بود و معشوقه او به شمار نمی‌رفت.<sup>۱</sup> عقیده یونانیان باستان در اینکه سکائیه دارای حکومت مادر سالاری بود بر اثر شواهد باستانشناسی تأیید نمی‌شود و این فکر احتمالاً از افسانه‌هایی ناشی شد که سرزمین آمازونها\* را به سکائیه مرتبط می‌سازد. اما در واقع، مدارك موجود نشان می‌دهد که هرچند زنان سکایی بیش از مردان جامه‌های رنگارنگ می‌پوشیدند، با وجود این، در مرتبه فروتر قرار داشتند و به جای آنکه در کنار همسرانشان سوار بر اسب به مسافرت بروند مجبور بودند که در ارابه‌ها با کودکانشان سفر کنند، و کاملاً به خانه داری پردازند. در بعضی موارد نیز مجبور به مردن با همسرانشان بودند. در گورهای آنها هیچ گونه علامت قدرت قرار داده نمی‌شد.

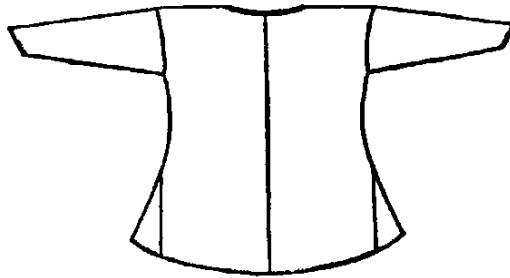
ارابه‌هایی که زنان و کودکان با آنها سفر می‌کردند چهار تاش چرخ داشتند. سقف آنها از نم و فضای داخلی آنها به دو یا سه بخش تقسیم می‌شد. در بعضی از گورهای سکاها، نمونه‌های گلی کوچکی از این ارابه‌های قدیم که شبیه به ارابه‌های جدید است دیده می‌شود، و یکی از جالب توجه‌ترین ارابه‌ها از گور تپه‌ای اولسکی (Ul'ski) در ناحیه کوبان به دست آمده است.<sup>۲</sup> عجب آنکه نمونه‌های سفالی مشابهی از این ارابه‌ها در ناحیه پونتوس و در کاپادوکیه یافت شده است. روستوسف این شباهت<sup>۳</sup> را به اجتماعی دارای يك ژاد منتسب می‌دارد و آن را مربوط به تجارت نمی‌داند. این شباهت بسیار شگفت‌انگیز است، زیرا به آسانی نمی‌توان دریافت که چگونه نمونه‌های سکایی تحت تأثیر اقوامی قرار گرفتند که در سواحل دوردست دریای سیاه می‌زیستند. همچنین به آسانی نمی‌توان چگونگی تکامل خودبه‌خود شکل این ارابه‌ها را با جنبه‌های تقریباً مشابه آنها دریابیم. با وجود این، درباره این روزگاران بسیار دور به اندازه‌ای اطلاعات ما محدود است

\* زنان جنگجویی که به عقیده یونانیان باستان در آسیای صغیر می‌زیستند و تحت فرمانروایی یک ملکه بودند و در میان آنها مادر سالاری رواج داشت—م.

که شاید بتوان گفت مهاجرتی نامعلوم باید علت این تشابه بوده باشد.

با این فاصله زمانی، محال است نشان دهیم که ارابه های سرپوشیده سکاها به منزله خانه های دائمی آنها بوده باشد که مردان - که پیوسته سواره به این سو و آن سو می تاختند - شب هنگام برای اقامت در آنها باز می گشتند. شاید هم بخش فوقانی ارابه ها را برمی داشتند و در اردوگاه آن را مانند چادر نصب می کردند و فقط در زمان حرکت در ارابه های سرپوشیده می زیستند. آرایش حجره های گورهای پازیریک این نظریه اخیر را تأیید می کند، زیرا، مسلماً هدف از آن رسم این بوده که گور را به صورت چادر در آورند. اما این استنتاج الزاماً درباره سکاها و جلگه اروپایی صدق نمی کند، هرچند ممکن است روزگاری آدابی ساده تر اقوام آلتایی را داشته بودند. ولی از یک نکته می توان مطمئن بود: خانه های آنها، خواه ارابه و خواه چادر، مسلماً جای راحت و رنگارنگی بوده است. وسایل مکشوف در پازیریک و شواهد به دست آمده از گورهای سکاها و سلطنتی و نیز اکتشافات به عمل آمده در بلخ و نوین اولا (Noin Ula) در مغولستان شمالی نشان می دهد که افراد طایفه هم دارای قالیهای نمدی و پشمی - کرکی بوده اند. تزئینات رنگارنگ بعضی از اطاقکهای گورها در کریمه و قطعات یافت شده در پازیریک موارد استفاده از آنها را معلوم می سازد. گذشته از قالی، تقریباً همه جا پارچه ها را به عنوان پرده نقش دار به کار می بردند و در پازیریک نیز از آنها به عنوان پرده هایی که جنبه مذهبی داشت استفاده می کردند. همچنین در پازیریک و در هر صورت در آلتایی پرده های نمدی مزین به طرحهای تکه دوزی شده استادانه مورد استفاده بوده است.

اگرچه سکاها و سلطنتی طرفدار جانشینی موروثی در امر ریاست قبیله بودند، طوایف خویشاوند ظاهراً ترجیح می دادند که رهبران خود را خود انتخاب کنند. در پازیریک، بلندی قامت رؤسای متوفی ممکن است حاکی از آن باشد که مردان طوایف، برتری جسمانی را مانند برتری عقلانی شرط لازم ریاست می دانستند. در کوبان، مانند بقیه بخش اروپایی جلگه، مدرکی در مورد روش انتخاب ریش به دست نیامده است، ولی احتمال دارد که، مانند سایر اجتماعات بدوی، شجاعت تا اندازه ای در انتخاب افراد مؤثر بوده و ثروت در مرحله دوم اهمیت قرار می گرفته و وسیله ای برای نیل به آن مقام نبوده است. این نکته حاکی از



تصویر ۴. الگوی پیراهنی از تپه ۲، پازیریک. حدود قرن چهارم پیش از میلاد.

صحنه ای است که غالباً در هنر سکایی دیده می شود و در اشیایی که در شبه جزیره تامان (Taman) در کول اوبا (Kul Oba)، ورونژ (Voronezh) و در گورهای بی شمار دیگر یافت شده که در آنجا الهه بزرگ، که سکاها او را با اشتیاق خاصی می پرستیدند غالباً به صورت نشسته بر روی تخت نشان داده شده است و در این ضمن يك رهبر بدوی در برابر او ایستاده تا موافقت او را برای انتخاب خویش به ریاست به دست آرد یا این که از سوی او اختیاراتی اضافی که احتمالاً در این مقام عالی برایش سودمند باشد کسب کند. جالبترین تصویر این مراسم را بر روی پارچه ای نمیدین می توان دید که در تپه شماره ۵، در پازیریک یافت شده است. در آن جا الهه بزرگ به صورت نشسته در روی تختی در کمال عظمت نشان داده شده است که پرچم یا عصایی در دست چپ خویش دارد، و در این ضمن جنگجویی سوار بر اسب با اعتماد به نفس که در افراد تازه انتخاب شده وجود دارد در برابر او ایستاده است.

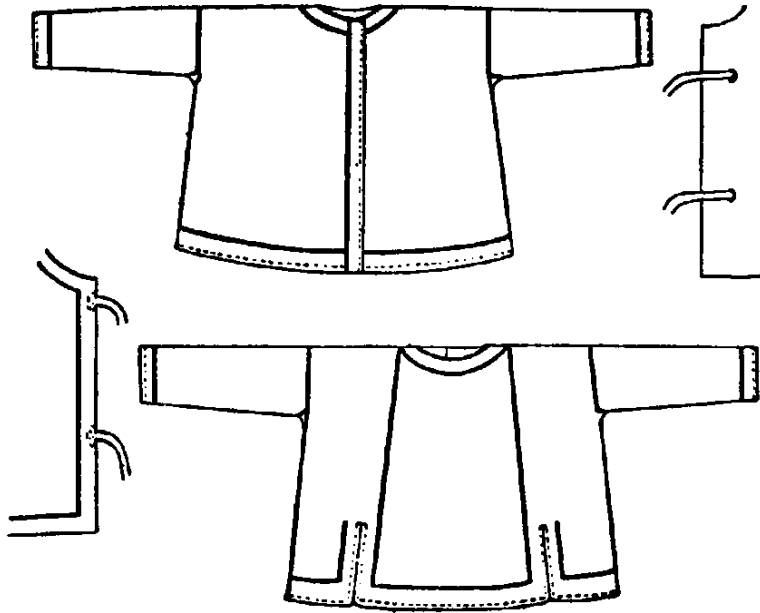
زندگی روزانه افراد آزاد\* سکائی نسبتاً به خوشی می گذشت. سرزمین آنها روی هم رفته پراز ماهی و شکار بود و، در مواقع عادی، مردان قبیله هرگز مواجه با کمبود غذا نمی شدند. غذای دائم آنها کومیز (Kumis) نام داشت که نوعی شیر تخمیر شده مادیان بود (که هنوز هم در قفقاز و مغولستان متداول است) با مقدار زیادی پنیر و گاهگاه رستنیهایی مانند پیاز، سیر و لویا. گاهی هم به این غذا به میل خود ماهی تن و خاویار و انواع گوشت شکار و گوشت اسب و بره و بز • در مقابل برده م.

می‌افزودند. غالباً گوشت را در دیگی بزرگ با شکل خاص خودشان می‌پختند ولی گاهی آن را به صورت قطعاتی درمی‌آوردند و با خود حمل می‌کردند. سکاها، مانند بسیاری از طوایف دیگر، خوشگذاران بودند. بقراط نوشته است که آنها فربه و تنبل و بذله‌گو بودند، و گاهی حداکثر استفاده را از اوقات خود می‌بردند. شراب می‌نوشیدند و بانوشیدن از يك ظرف، پیمان برادری یا محبت می‌بستند و با خواندن و رقصیدن همراه طبل و سازهای زهی شبیه عود، به تفریح می‌پرداختند.

### لباس

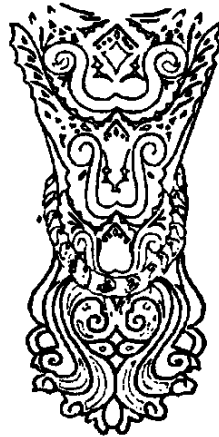
(سکاها لباسهای خود را با تزئینات شاد می‌آراستند و به این کار بسیار علاقه‌مند بودند، و می‌توانستند کارهای تکه‌دوزی را باچنان ظرافت و مهارتی انجام دهند که شبیه کاملترین قلابدوزیها باشد. برای خود جامه‌های عالی ولی اساساً عملی می‌دوختند و غالباً پوست و چرم به کار می‌بردند.) در واقع پوستها و چرمهای آنها با چنان مهارتی عمل آورده می‌شد که در نقاط دوردست هم خریدار داشت. پرسودترین بازارهای پوست در آشور، بلخ و یونان بود، برخلاف بازارهای گوشت و غله و برده که در مجاورت خود آنها و غالباً در منطقه پونتوس قرار داشت.

(پوست و چرمی که درپازیريك یافت شده از جنس بسیار عالی است، و از لحاظ بافت، از چرم ضخیم و سنگین گرفته، تا پوستهای ظریف و قابل انعطاف، شبیه بسیاری از محصولات امروزی است. در آنجا انواع و اقسام لباسهایی از دل خاک بیرون آمده که بسیاری از آنها دارای کیفیتی عالی است. در میان لوازمی که برای مردگان در گور برای استفاده در جهان دیگر می‌گذاشتند هیچگونه شلواری به دست نیامده است، ولی دوپیراهن پشمی به وضعی عالی باقی مانده است. کمر هر دو پیراهن را خوش ترکیب و استادانه ساخته و در ناحیهٔ کپل، آنها را با سجافهای سه گوشه آراسته‌اند. این پیراهن‌ها را در زیر نسیم‌تنه می‌پوشیدند. سه‌دست از این نیمتنه‌ها درپازیريك پیدا شده که همگی از يك الگو بوده و صافتر و تا اندازه‌ای درازتر از پیراهن است. آنها را با بخیه زندهای پاکیزه به پایان رسانده و سپس با



تصویر ۵. الگوی نیمتنه از تپه ۳، پازیریک. حدود قرن سوم-دوم پیش از میلاد.

طرحهای تکه دوزی شده و زنده و مجلل آراسته اند. يك نیمتنه چرمی با آستر پوست سمور، دیگری با چرم بدون آستر و سومی از نمد بوده است. همه آنها سجافهای راسته داشته اند، در صورتی که جنگجویان سکایی، که تصویر آنها در تالار خشیار

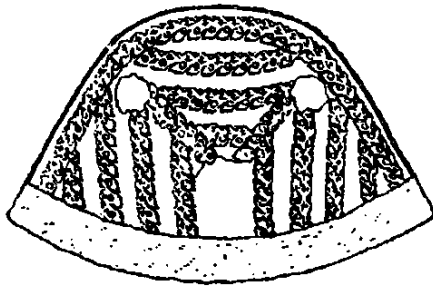


تصویر ۶. آرایش روی جوراب زنانه از تپه ۲، پازیریک. حدود قرن چهارم پیش از میلاد.



شا در تخت جمشید کنده شده است، لباسهایی شبیه کت‌های دامن دار امروزی پوشیده‌اند. آن لباسها شباهت نزدیکتری به کت‌هایی دارند که به وسیله رادلوف در کاتاندا به دست آمده تا آنهایی که در پازیریک کشف شده است.<sup>۴</sup>

همه لباسهای یافته شده در پازیریک بر اثر وفور تزئینات خود بیننده را به شگفتی و امی دارد. در یک مورد، جوراب ساقه بلند سفیدی با تزئینات بسیار روی کف چرمی تعبیه کرده و کف چرمی را نیز به همان اندازه آراسته بودند، به طوری که هنگامی که شخصی بر روی زمین چهارزانو می‌نشست کف مزین جورابهای او به



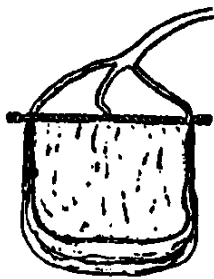
تصویر ۷. ردای زنانه از تپه ۲، پازیریک.  
حدود قرن چهارم پیش از میلاد.



تصویر ۸. آستین از یک جامه زنانه از تپه ۲، پازیریک حدود قرن چهارم پیش از میلاد.

چشم می‌خورد. روچکمه‌ای‌ها را با طرحی می‌آراستند که از کنار هم قرار دادن تکه‌های خز به رنگهای مختلف ساخته شده بود. دو کلاه مردانه نیز به تزئینات بسیار مزین شده بود. در یکی از آنها، تزئینات به صورت کنگره چوبی شگفت‌انگیزی در می‌آمد که به تاج کلاه می‌دوختند. این پوشاک سر، بیننده را بر آن می‌دارد که آن را علامت مقام و نوعی تاج تلقی کند.

جامه‌های زنان پازیریک حتی مزین‌تر از جامه‌های مردان بود. از اینجا قبابی بزرگی به دست آمده که مخروطی شکل و بدون آستین است، ولی سوراخهایی برای آستین در آن تعبیه شده بود. این لباس را از نمد ساخته و در حاشیه آن خز گذاشته و در سراسر سطح آن عملاً طرحهای تو در تو و پیچیده تکه‌دوزی نهاده بودند. جامه‌ای که همراه با آن می‌پوشیدند بلند و چسبیده به تن بود، با آستینهای دراز و راست و سینه‌بندی چسبیده. در اینجا نیز، هم آستینها و هم قسمت جلو سینه‌بند، پوشیده از تزئینات بود. هیچ پوشش سری برای زنان در پازیریک «بدست نیامده، جز نقابی دراز و کلاهی پشمی\* با گیسی بافته متصل به آن، اما کمر بند و کیسه و خرجین به وفور یافت می‌شد که حاشیه بسیاری از آنها با خز آراسته شده بود. در صورتی که اشیاء مشابه دیگر را با طرحهای مختلف تزئین کرده بودند. به بعضی از آنها بندی برای بستن آنها دوخته بوده و حال آنکه به



تصویر ۹. آرایش روی سینه‌بند لباسی از تپه ۲، پازیریک حدود قرن چهارم پیش از میلاد. عرض قریب  $\frac{1}{4}$  - ۷ اینچ.

تصویر ۱۰. کیسه چرمی از تپه ۲، پازیریک. حدود قرن چهارم پیش از میلاد، عرض ۲۰ اینچ.

\* در متن، wooden: چوبی آمده است که ظاهراً woolen: پشمی است.

بعضی دیگر دسته ای متصل کرده بودند.

هیچ جامه کاملی از هیچ نوع در گورهای سکایی در ناحیه اروپایی به دست نیامده است، تا دقیقاً معلوم سازد که بیابانگردان چگونه لباس می پوشیده اند، ولی چند ظرف بسیار عالی زرین از گورهای غنی و پیر از اشیاء به دست آمده که اگرچه کار صنعتگران یونانی است، ولی به مناظر با روحی از زندگی سکاها مزین شده است. جزئیات آنها با چنان وضوحی طراحی شده که از همان آغاز، دانشمندان آنها را به منزله مدارک موثق برای آن دوره پذیرفته اند. این مناظر، ماهیت لباس و آداب سکاها و همچنین چگونگی ظاهر آنها را آشکار می سازد. اکتشافات اخیر پازیریک نشان می دهد که این فرضیات در مورد برش و آرایش لباسها درست بوده است، مانند لباسهایی که روی کوزه مشهور نقره ای از وروتز و کوزه الکترومی\* از کول اوبا دیده می شود. در هر دو مورد، لباسها تقریباً به لباسهایی که در پازیریک باقی مانده است شباهت دارد. تاریخ ظروف وروتز و کول اوبا به قرن چهارم پیش از میلاد باز می گردد، و تاریخ لباسها ممکن است اندکی از آنها پیشتر باشد.

بر روی کوزه وروتز، طرح يك اردوگاه سکایی در حال استراحت نشان داده



تصویر ۱۱. کوزه سیمین از وروتز حدود قرن چهارم پیش از میلاد.

\* آلیاژی از طلا و نقره به رنگ کمرنگ که مورد استفاده قدما بود.

شده است که شاید شامگاه پیش از نبرد باشد. این منظره، که مانند حاشیه‌ای تزئینی است، در پیرامون بخش برآمده کوزه کشیده شده است. در آغاز، فرماندهان سکایی را می‌بینیم که در انجمنی گرد آمده‌اند؛ سپس جنگجوی باتجربه‌ای به جنگجوی جوانی روش استفاده از کمان را می‌آموزد، و سرانجام، جنگجویانی که خود را برای نبرد آماده می‌کنند نشان داده شده‌اند. در نقش روی کوزه کول اوبا، نبرد انجام گرفته و یا در حال انجام گرفتن است، و رئیس قبیله‌ای را می‌بینیم که به سخنان قاصدی گوش فرا می‌دهد و جنگجویی از ساق پای دوست مجروح خود مواظبت می‌کند، و جنگجویی مواظب زخم دهان دیگری است. در هر مورد، جامه راحتی و مناسب و کمربندداری که قسمت پشت آن درازتر از پیش است نشان داده شده است. همچنین شلوارهای تنگ با حاشیه‌های زیاد که آنها را در چکمه‌های بلند و نرم فرو برده‌اند به تصویر کشیده شده است. روی سر جنگاوران، کلاه‌های نوک‌تیز، که با بند آنها را زیر چانه بسته‌اند، به چشم می‌خورد. همان نوع کلاه که هنوز (هرچند در میان کودکان) در بخشهایی از روسیه متداول و به باشلق<sup>۵</sup> معروف است. همه این جنبه‌ها بسیار شبیه جنبه‌های لباسهای معمولی است که در بازیریک یافت شده است. همچنین با شکلهائی که ایرانیان از سکاها در نقشهای بزرگ حاملان خراج و زندانیان در تخت جمشید کشیده‌اند تطابق دارد. در تندیس کوچکی از کول اوبا لباس تقریباً متفاوتی نشان داده شده است، زیرا در آنجا مردی سربرهنه دیده می‌شود با جامه‌ای شبیه قطیفه گرمابه، که پیاله‌ای در یک دست و تیردانی در دست دیگر دارد. شاید چنین جامه‌هایی را افرادی می‌پوشیدند که در مراسم مذهبی شرکت می‌جستند یا کاهن بودند.

زن به ندرت بر روی آثار فلزی سکاها این دوره دیده می‌شود، و لباسهای روزانه آنان را کمتر می‌بینیم. به نظر می‌رسد که زنان جامه‌های بلند و پوشاکهای بلند سر، همراه با نقاب، داشتند. تشابه میان لباسهای مردانی که بر روی ظروف وروژ و کول اوبا نشان داده شده و لباسهای معمولی که در گورهای بازیریک

۵ این کلمه در متن به همین صورت آمده است.



تصویر ۱۲. تندیس میان تهی زرین از مردی که احتمالاً کاهن است و پیاله و تیردانی در دست دارد از کول او با. حدود قرن چهارم پیش از میلاد، ارتفاع ۵ اینچ.

به دست آمده، و کشف تکه‌هایی از نقاب زنان در تپه شماره ۲، پازیریک این نظریه را توجیه می‌کند که زنان سکایی بیشتر شبیه زنان پازیریک لباس می‌پوشیده‌اند. اوستوتسف چنین می‌پندارد که ملکه‌ها و شاهزاده خانمهای سکایی به مثابه کاهنه‌های الهه بزرگ بودند و در هنگام انجام دادن تشریفات مذهبی، جامه‌های مخصوص بر تن می‌کردند. بنابه گفته او، برآنان نیز در هنگام مرگ چنین جامه‌هایی می‌پوشاندند؛ ولی گذشته از کشف نشانه‌های لباس با تصاویر الهه بزرگ در گورهای عالی‌تر زنان در جنوب روسیه، علامتی وجود ندارد که ما را از چگونگی لباسهای زنان آگاه سازد، و در پازیریک هم چیزی یافت نشده که این موضوع را روشن سازد. مهمترین نمونه‌های نشانه‌های الهه بزرگ از گورهای قره‌گودن اشخ (Karagoden ashkh) و بلیس‌نیتزا (Blisnitzy) یا گورهای تپه‌ای دوگانه به دست آمده است.

در جنوب روسیه و کریمه، بر روی نوک تپه‌های تندیس آدمی از سنگ نخراشیده و نتراشیده گذاشته‌اند. تندیسها معمولاً مجسمه‌های زنان هستند، هرچند گاهی مردی در میان آنان دیده می‌شود و، در قرون گذشته، اهالی محل آنها را «بانوان سنگی» (Kamenniga babi) می‌نامیدند. جهانگردان نخستین، این تندیسها

را مربوط به مردمی می‌دانستند که در زیر زمین دفن شده‌اند، و بعضی از دانشمندان روی هم رفته در عصر ما این عقیده را پذیرفته‌اند. با وجود این، لباسهایی که روی بدن این تندیسها نشان داده شده است بهیچ وجه شباهتی به جامه‌های یافت شده در پازیریک ندارد. وان‌لوکوک<sup>۶</sup> (Van le Coq) عقیده داشت که کمر بند بعضی از این تندیسها دارای بند شلوارهایی بوده که چکمه‌های بلند و نرم آنان را بر جای نگاه می‌داشته است. تنها محل دیگری که در آن بند شلوارهای مشابهی دیده شده در نقاشی‌های روی گچ در معابد اوایل قرون وسطی در بازاکلیک (Bazaklik) در ترکستان بوده است، و مردمی با اندامی بلند و مویی سرخ و چشمانی آبی که چهره‌های آنان به طور نمایان اروپایی بوده آن بند شلوارها را می‌پوشیدند، و این نظریه را تأیید می‌کنند که سکاها از نژاد هند و اروپایی بوده‌اند. تندیسهای زنان کلاههای بلندی را نشان می‌دهد که تا اندازه‌ای شبیه آنهاست که زنان ویلز در قرن هجدهم بر سر می‌نهادند، ولی نقابی پشت نما بر روی آنها می‌گذاشتند، و بدین ترتیب مسئله را دشوارتر کردند، زیرا شکل کلاهها معلوم نمی‌سازد که تندیسها مربوط به سکاها یا باشد که در زیر آن تندیسها دفن شده‌اند، ولی نقابها ظاهراً عکس این مطلب را می‌رساند.

احتمال دارد که سکاها جامه‌ رویی خود را از ردای آشوریها اقتباس کرده باشند، ولی بزودی آن را به صورت جامه‌ای در آوردند که بخوبی با روش زندگی سوارکاری آنها تناسب داشت. در این صورت، جامه به گونه‌ای نبود که مانع حرکات آنان شود، یا حتی آنان را در حال اسب تاختن بر روی تندروترین اسبان، بادشواری مواجه سازد. ردای چسبان و قن‌داق و ار کلاه بلندشان، که محکم زیر چانه‌هایشان بسته شده بود، آنها را در هر نوع آب و هوا کاملاً محافظت می‌کرد. نوع دیگری از این جامه را اسب سواران دشت اوراسیایی می‌پوشیدند که نقطه مقابل لباسهای گشاد یونانیان یا رومیان بود، ولی مزایایی که برای جنگجویان سوار کار داشت پیوسته در نبرد آشکار می‌شد. با وجود این، جامه مزبور را یونانیان اقتباس نکردند، و در حدود ۳۰۰ پیش از میلاد بود که سرانجام چینیان محافظه کار به مزایای آن پی بردند. در آن زمان، چینیان از دست طایفه هیونگ‌نوی آشوبگر به ستوه آمده و دریافته بودند که بدون واحدهای سوار مقاومت امکان‌پذیر نخواهد بود

و تعقیب و تنبیه دشمن کمتر میسر خواهد شد. تصمیم به وارد ساختن سوارکاران به ارتش، بدون ایجاد اصلاحاتی در لباس نظامی، عملی نبود، زیرا لباس گشاد سنتی و کفشهای تنگ چینیان برای نسل جدید سوارکار تناسب نداشت. به جای آن، امپراطور چین لباسی را متداول ساخت که شبیه لباس دشمنان بیابانگرد او بود، و شلوارهای کیسه ای و ردهای تنگی که به منزله لباس ملی چینیان تا جنگ جهانی دوم باقی ماند حاکی از نوعی لباس شرقی بود که به وضوح جنبه سکایی آن به چشم می خورد.

### سوارکاری

(سکاها نخستین قومی نبودند که اسب را رام کردند، ولی از نخستین اقوام (اگر نگوئیم نخستین قوم) آسیای مرکزی بودند که اسب سواری را فرا گرفتند. هم در چین و هم در هندوستان، و احتمالاً در مصر، اسب را در هزاره دوم برای حمل کالا یا برای کشیدن ارابه هایی به کار می بردند که چرخهای محکم آنها از سنگهای تراشیده یا از کنده درختان بود. همچنین اسب را برای کشیدن ارابه های سبک در جنگ و به منظور شکار نیز تربیت می کردند. اما موفقیت سکاها در جنگ بیشتر به سبب برتری سواره نظام آنها بر پیاده نظام دشمن بود، و این برتری را دشمنانشان زود دریافتند. در نتیجه، تقریباً بی درنگ پس از نفوذ سکاها بر آسیا، فن سوارکاری به سرعت در سراسر خاورمیانه متداول شد، در حقیقت، سرعتی که با آن پیاده نظام مبدل به سواره نظام شد به اندازه ای زیاد و آن چنان همگانی بود که امکان دارد سوارانی که در اروپای مرکزی در همان روزگار دیده شدند سوارکاری را از همسایگان شرقی خود آموخته باشند. اینان نیز به نوبه خود، فن مزبور را به کسانی که در بخش غربی اقامتگاه آنان می زیستند آموختند. سکاها از اسب برای سواری خواه در جنگ خواه در شکار استفاده می کردند، و آن را وسیله حمل و نقل سریع به شمار می آوردند و گاوان را همچنان برای مقاصد خانگی و کارهای سنگین به کار می گرفتند. از سوی دیگر، در آلتایی، از اسب برای کشیدن گاریهای سر-پوشیده ای استفاده می کردند که زنان و کودکان را بدان وسیله از جایی به جای دیگر می برد. گذشته از این، اسب را برای کشیدن گاریهای سنگین به منظور حمل

قطعات سنگ جهت قرار دادن روی تپه‌های گوری به کار می‌گرفتند<sup>۶</sup> همه گورهای پازیریک محلی برای دفن اسب داشتند، و شمار آنها در گور ۳، به هفت رأس و در بعضی جاها به چهارده رأس می‌رسیده است. این حیوانات آنهایی بودند که به رئیس متوفی در طی حیاتش تعلق داشتند و شامل اسبهای فرسوده و آنهایی بود که وی از آنها مقارن زمان مرگش استفاده می‌کرده و نیز مشتمل بر کره اسبهای دویا سه ساله‌ای بوده که وی احتمالاً آنها را برای استفاده خود در جهان دیگر برمی‌گزیده است.<sup>۷</sup> اگرچه پروفور ویت<sup>۸</sup> (Vitt) ثابت کرده است که بیشتر اسبان کوتاه و کوچکی که در پازیریک به کار گرفته می‌شده از نژاد وحشی مغولی و از اصل پرزوالسکی (Przewalski) بوده، و بدین ترتیب به اسبانی شباهت داشتند که در سراسر سکائیه مورد استفاده واقع می‌شدند. هر گور موجود در پازیریک لا اقل دارای جسد یک اسب اصیل بود که از نژاد با ارزش فرغانه‌ای به شمار می‌رفت. اسبان این نژاد مورد پسند امپراطوران چین بودند زیرا چنان تیز تک بودند که چینیان آنان را دارای اصلی ماواء طبیعی می‌پنداشتند.<sup>۹</sup> ویت عقیده دارد که مردم آلتایی اسبانی را که برای اصلاح نژاد نگاه می‌داشتند از راه غارت یا به عنوان خراج به دست می‌آوردند، ولی رودنکو معتقد است که اسبان مدفون در گورها در محل تربیت می‌شده‌اند. حد متوسط قد آنها پانزده وجب و بیشترشان کهر و کردند بودند. به اعتقاد ویت، سمهای اسبانی به این رنگ در برابر زمین سخت و ناهموار بیشتر مقاومت می‌کند تا اسبانی که رنگشان روشن‌تر است.<sup>۱۰</sup> پاهای بعضی از زیباترین اسبان مدفون در پازیریک نشان می‌دهد که زمستان را در جایی سرپوشیده به سر برده بودند، و دلیلی وجود دارد که نشان می‌دهد آنها با گندم تغذیه می‌شده‌اند، هر چند اسبان زمخت و کوتاه و کوچک مغولی که در همان گورها قرار دارند پیش از مرگشان از حیث غذا در مضیقه بودند. گوشهای اسبهای با ارزش‌تر را داغ و همه آنها را اخته می‌کردند. در سکائیه نیز، همه اسبها را اخته می‌کردند، و در حقیقت این رسم در بعضی جوامع قزاق در قفقاز و روسیه مرکزی تا انقلاب اکتبر باقی ماند، و در این جا تنها افراد فقیر حاضر می‌شدند که بر اسبان اخته نشده سوار شوند.

در پازیریک، هر فرد بیابانگرد لا اقل یک اسب و به طور کلی بعضی دیگر تعداد بیشتری داشتند، و حتی برای هر یک از زنان در گورشان اسبی می‌نهادند،



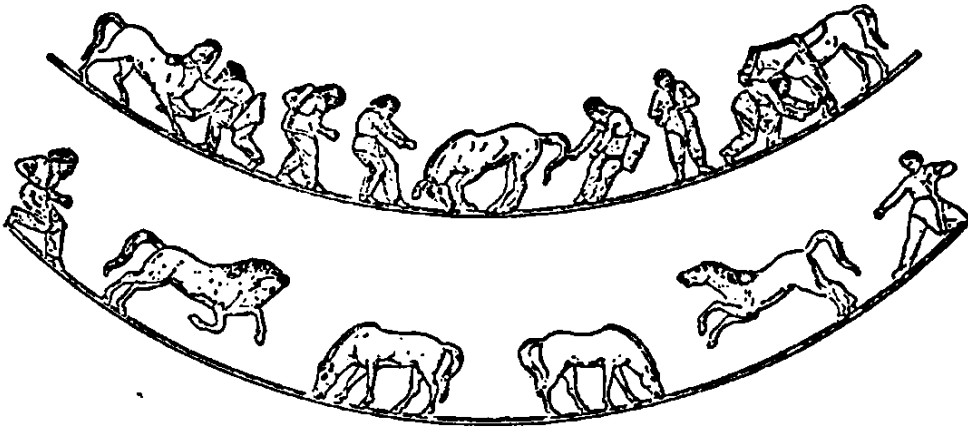
هرچند دلیلی وجود ندارد که نشان دهد که آنها از اسب در طی حیات خود استفاده می‌کردند. برش جامه‌های زنان این نکته را غیرمحتمل می‌سازد که واقعاً از اسب استفاده می‌کردند. در سکائیه، بیشتر جنگجویان شمار نسبتاً زیادی اسب داشتند و رؤسای قبایل به‌طور کلی دارای تعداد فراوانی اسب نر و همچنین اسب ماده برای تولید مثل بودند. بهترین گله‌های اسب احتمالاً در کوبان و در سواحل دنپریافت می‌شد، زیرا شمار اسبانی که در گورهای تپه‌ای مهمتر این منطقه دفن شدند غالباً به صدها رأس می‌رسید. از سوی دیگر، درپولتاوا و بخشهایی از کیف نادر است که بیش از یک اسب در یک قبر یافت شود. احتمال می‌رود که اسب در این نواحی کمتریافت می‌شده، یا مردم آن فقیرتر بوده‌اند. یا قلت اسب در يك گور شاید دلیل آن باشد که مردم به نوع پیشرفته‌ای از کشاورزی و بهتر از آنچه که در جنوب متداول بوده دست یافته و ترجیح داده باشند که روزهای یکنواختی در خانه‌های جگنی بگذرانند و زندگی هیجان انگیز و مخاطره آمیز بیابانگردان گله دار را نداشته باشند. در گورهای سکایی که در مجارستان مورد کاوش قرار گرفته به ندرت دو اسب را در يك گور نهاده‌اند و گذاشتن يك اسب در گور متداولتر بوده است.

یال همه اسبهای سواری را که درپازیريك یافت شده چیده بودند، و همان رسم در سکائیه تقلید شده، زیرا اسبهای سواری که بر روی آثار فلزی سکایی نشان داده شده‌اند بدون یال هستند. احتمالاً یالهای اسبان را از آن جهت می‌چیدند تا برای جنگجوی سوارکاری که ضمن چهارنعل تاختن تیر خود را رها می‌کرد مانعی ایجاد نشود، زیرا اسبهای گاری بر روی آثار فلزی همگی با یالهای دراز و رهانشان داده شده‌اند. دم اسبان را می‌یافتند، ولی گاهی نیمی از آن را گره گره می‌کردند. تصویری سرزنده و متقاعد کننده از سکائیانی که با اسب سرو کار دارند به صورت تزیینات روشن و واضحی بر روی کوزه‌ای از الکتروم از گور تپه‌ای چرتوملیک باقی مانده است. این کوزه دوپا ارتفاع و دو دسته دارد، و متعلق به قرن چهارم پیش از میلاد است و احتمال دارد که به دست فردی یونانی از یکی از شهرهای یونان که در آن حوالی بوده ساخته شده باشد. پایه آن مزین به طرح برگهای کنگر است. در بالای آن، نواری به صورت حاشیه آرایشی قرار دارد که دو نفر جوان



تصویر ۱۳. کوزه مخصوص کومیس (کومیز) جنس الکتروم، از چرتوملیک. حدود قرن چهارم پیش از میلاد، ارتفاع  $\frac{1}{4}$  - ۲۷ اینچ.

سکایی و دو فرد نسبتاً مسن تر دیگر را نشان می‌دهد که دو اسب کوتاه و کوچک نوع مغولی را با طناب می‌بندند. یال بعضی از اسبان را چیده‌اند، و احتمالاً آنها را پس از مدتی سواری به حال خود گذاشته‌اند که بچرند. اسبهای دیگر یالهای دراز دارند و ظاهراً هنوز رام نشده‌اند، زیرا بر اثر تماس با کمند، شیرجه می‌روند. این منظره دشت را به خاطر می‌آورد، و امکان دارد که در هر جامعه قزاقی در روزگاران پیش از انقلاب اکتبر نظایری داشته است. بیشتر مهارت سکائیان در شکار و جنگ مرهون استعداد عالی آنان در به کار بردن اسب است. اما اگر چه ساعتی متمادی



تصویر ۱۴. بخشی از حاشیه آرایشی بر روی کوزه چرتوملیک مخصوص (کومین).

را صرف تربیت آن می‌کردند ولی احتمالاً اوقات بیشتری را به آراستن زین و یراق و تجهیزات جنگی و شکاری آنها اختصاص می‌دادند. همه تزئینات اسبانی که تا کنون یافت شده است (قطع نظر از منشأ آنها در شرق یا غرب دشت) اهمیت زیادی را که سکاها به آرایش اسبان خود می‌دادند آشکار می‌سازد. آیا ساکنان انگلیس این سنت را با جنبه‌های آرایشی آن که در هنر سلتی تأثیر کرد از سکاها آموختند؟

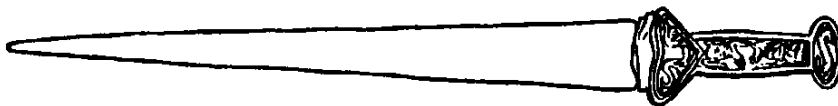
### زین و یراق و تجهیزات

همه اجزاء زین و یراق بیابانگردان که در اوراسیا به دست آمده از بهترین مواد موجود در آن زمان و با مهارت کامل ایجاد گشته، و همه مزین به تصاویر فراوانی است که نظیر آن تا کنون در هیچ جا دیده نشده است. درپازیریک، تزئینات زین و یراق به طرزی حیرت انگیز و در کمال استادی ساخته شده است، و حال آنکه آلتایی پایگاهی مرزی در جهان سکاها بوده و زین و یراقهای مشابهی داشته که در روسیه جنوبی باقی مانده است، احتمال می‌رود که از لحاظ ظرافت و پرداخت بر نمونه‌های شرقی خود برتری داشته باشند. هر جا که مقایسه‌های میان دو منطقه ممکن بوده است، اثر سکایی محض، مزیت بیشتر و استادی عالیتري

همراه با عشق به استفاده از مواد گرانبهاتری را نشان می‌دهد. اما اگرچه تقدیر چنین بود که اشیاء فلزی و از بین نرفتنی در جلگه اروپایی نابود نشود، ولی اشیاء فراوانی نیز که معمولاً زودتر از مواد دیگری تجزیه می‌شوند عملاً طی حدود دو هزاروپانصد سال درپازیريك از آسیب برکنار بماند. بدین ترتیب، زینهای چرمی و نمودی بسیار مجلل و عرق گیرهای زین از نم و پارچه و افسار و لگام در پازیريك با وضعی عالی به دست ما رسیده است. در نتیجه، امکان پذیر شده است که زین و یراق کامل سوارکاران مربوط به نخستین هزاره را گردآوری کنیم و روش دقیقی را که بدان وسیله اسبان خود را مجهز می‌کرده‌اند بشناسیم.

بخشهایی از زین و یراق یعنی دهنه‌ها و گونه‌بندها که از مواد نابودنشده‌ی فلزی ساخته می‌شوند در آلتایی و جنوب روسیه یکسانند. این امر محتملاً نشان می‌دهد که قطعات بازمانده از ساز و برگ‌هایی که در سکا‌تیه خاص از بین رفته است شباهت نزدیکی به تگه‌هایی داشته که در پازیريك برجای مانده است.

سكاها کمانهایی با دو سر منحنی از شاخ می‌ساختند و زه آن را با رگ و پی درست می‌کردند و در شکار و جنگ به کار می‌بردند. تیرهای آنان دارای سر سه شاخه بود و بر طبق مرحله تکامل، آنها را از سنگ و استخوان و مفرغ و آهن می‌ساختند. تیر و کمان را در جلدی می‌گذاشتند و آن را از کمر بندی در تهیگاه می‌آویختند. هم سكاها و هم اهالی پازیريك مانند پارتیان از سوی چپ تیرهای خود را رها می‌کردند.



تصویر ۱۵. شمشیری از چرتوملیك. حدود قرن چهارم پیش از میلاد، طول قریب ۲۰ اینچ.

سكاها گذشته از تیر و کمان، به شمشیری مجهز بودند که گاهی طول آن به دو و نیم پا می‌رسید. همچنین از دشنه‌های دولبه استفاده می‌کردند و آن را

به وسیله تسمه‌ای به ساق چپ خود می‌بستند. گذشته از این، از کاردهای مهلك با اندازه‌ها و گونه‌های مختلف استفاده می‌کردند که بعضی از آنها تیغه‌های خمیده مانند کاردهای چینی داشته و بعضی دیگر شکل‌های اروپایی را حفظ کرده بوده است. تبرها و کلنگهایی که به کار می‌بردند به آنهایی شباهت داشت که از طریق اوراسیا توسط آخرین مهاجران اروپایی به سوی شرق حمل شده بود. سکاها همچنین گاهی نیزه و نیزه‌های با خود حمل می‌کردند که روی آنها تصویر یا سرجانوان واقعی یا خیالی را قرار می‌دادند. این نیزه‌ها و علامتها ممکن است حاکی از علائم خانوادگی باشند که در آن صورت وجود آنها را در میان سکاها باید ناشی از نفوذ آشوریه‌ها دانست. با گذشت روزگار، عناصر آشوری و ایرانی ناپدید شد، زیرا سکاهاى سلطنتی مایل بودند با پایگاه‌های مرزی یونانی در ناحیه پونتوس به طور روزافزون روابط نزدیکتری داشته باشند. تا آنجا که مربوط به سلاحهاست، نفوذ یونانی در اتخاذ سپر و کلاهخود به سبک یونانی آشکار گشت که حتی گاهی توسط صنعتگران هلنی ساخته می‌شد. در گورهایی که در آنها تأثیر یونانیان بیشتر به چشم می‌خورد زره نیز به دست آمده است.

سکاها در کمند انداختن مهارت داشتند ولی ترجیح می‌دادند که شکار خود را تعقیب کنند و آن را با تیر از پای درآورند، و گاهی در هیجان شکار، کار خود را رها می‌کردند. بدین ترتیب، در یکی از موارد بسیار نادری که فوجی از سکاها تصمیم گرفته بودند با داریوش درگیر شوند و هردو سپاه آماده نبرد بودند، پیدا شدن ناگهانی خرگوشی در میان خطوط دشمن به اندازه‌ای حواس مردان طایفه را متوجه خود ساخت که بنابه گفته هرودوت «به محض آنکه سکاها آن را دیدند، با آشفته‌گی بسیار و هیاهوی فراوان به تعقیب آن پرداختند. داریوش چون این فریادها را شنید، از علت آن پرسید، و به او گفتند که سکاها مشغول شکار خرگوشی هستند. بنابراین رو به سوی اطرافیان خود کرد و به آنها گفت: این افراد واقعاً ما را بسیار خوار می‌شمارند.» این منظره را به آسانی می‌توان به تصویر کشید و نشان داد که سربازان با انضباط ایرانی بی‌حرکت در انتظار فرمانند، و حال آنکه بیابانگردان، سراسیمه به دنبال موجود کوچکی می‌دوند که به شتاب از دشت می‌گریزد.

## وضع ظاهر

اما نشان دادن هیئت ظاهری سکاها دشوارتر از درک شیوه تفکر آنان است. آیا قد آنها کوتاه یا بلند و صورت آنان دراز یا گرد بوده است؟ در این مورد شواهد انسان شناسی بسیار اندک است.

بقایای اجساد مومیائی شده آنها در پنازیریک نشان می‌دهد که رؤسای قبیله بیشتر بالا بلند بوده‌اند و قد آنها به پنج پا و هشت اینچ می‌رسید، و قد زنان پنج پا و یک اینچ بود<sup>۱۱</sup>. با وجود این، احتمال دارد که اندازه‌های مزبور تنها در مورد رؤسای قبایل صادق باشد، زیرا مردان قبیله دوست داشتند که رهبرشان قوی هیکل باشد. میانگین قد عمومی ممکن است به مراتب کمتر بوده باشد.

به نظر می‌رسد که سکاها از لحاظ ظاهری با اهالی پنازیریک فرق داشته باشند زیرا در آثار هنری، پهن و چاق و خپل نشان داده شده‌اند. با وجود این، هیچ گواه انسان شناسی وجود ندارد که نشان دهد که سکاها به چه افرادی شباهت داشتند و هیچ تصویری از مردم پنازیریک نیز تا کنون دست نیامده است، و شش سر مومیایی شده که در قبه‌ها به دست آمده برای تکمیل دانسته‌های ما بسنده نیست. رودنکو<sup>۱۲</sup> توانسته است ثابت کند که بیشتر مجموعه‌های یافت شده در پنازیریک و در گورهای وابسته مانند شبیه، توکت (Tuekt)، کورای (Kuray) و کاتاندا از نوع اروپایی بوده‌اند. این مطلب نظریه<sup>۱۳</sup> جت مارا (Jettmar) را تأیید می‌کند که در هر صورت تا قرن پنجم یا چهارم پیش از میلاد، ساکنان سیبری غربی قومی با موئی روشن و دارای اصل و نسب اروپایی بودند، و پس از این تاریخ بود که هجوم مغولان منجر به گونه‌ای بسیار آمیخته از مردم شد. در پنازیریک، گورها دارای مجموعه‌های زیر بودند: sub - brachy - cephalic، dolichocephalic، Mesocephalic، brachycephalic، که حاکی از اختلاط جمعیت به مقدار قابل ملاحظه است. از تصویرهای روی ظروف کول اوبا، چرتو-ملیک و وروتر چنین برمی‌آید که سکاها تاحد شگفت‌انگیزی به روستایان روسیه قبل از انقلاب شباهت داشته‌اند. اما بیشتر دانشمندان بر این عقیده‌اند که میان

اسلاوها و سکاها هیچ پیوند نژادی وجود نداشته است و ریپلی<sup>۱۴</sup> (Ripley) توجه ما را به این واقعیت معطوف می‌دارد که در گورهای روسیه مرکزی مربوط به عصر سنگ سه چهارم مجسمه‌ها dolichocephalic بودند. از قرن نهم تا سیزدهم، تنها نیمی به این گروه وابسته بودند و پس از آن تاریخ تنها چهل درصد بدین صورت باقی ماندند، و بقیه مردم brachycephalic بودند. چوویکا<sup>۱۵</sup>، از سوی دیگر، پس از کاوشهای بسیار در منطقه به این نتیجه رسید که جمعیت اصلی از روزگاران پیشین تا همین اواخر به یک صورت باقی ماند، ولی طبقه حاکمه هم در پیروزیها و هم در حوادث سیاسی تغییر یافت. تشابه ظاهری میان سکاها (همان گونه که در آثار فلزکاران یونانی دیده می‌شود) و کشاورزان روسیه مرکزی، پیش از انقلاب اکتبر، شاید تصادفی باشد، و این خود ناشی از سبک آرایش مو و ریش بلندی است که هر دو گروه به آن علاقه مند بودند، ولی تشابهات دیگری وجود دارد که شرح آنها دشوارتر است. بدین ترتیب، بدن چاق و خپل و بینی‌های پهن و مدور در هر دو گروه مشترک است، و گذشته از این، جنبه‌های مشابهی در اخلاق هر دو گروه می‌توان یافت. هر دو قوم موسیقی را دوست داشتند؛ هر دو چنان شیفته هنر بودند که می‌توانستند سبکهای کاملاً بیگانه را تحسین و اقتباس کنند و آنها را به صورتی کاملاً تازه و ملی درآورند. هر دو دارای استعداد هنرهای ترسیمی بودند. علاقه تقریباً کلی آنها را برای رنگ قرمز نیز باید در نظر گرفت. همچنین هر دو قوم به هنگام حمله دشمن در اتخاذ «سیاست زمینه سوخته» آمادگی داشتند. شاید ازدواج در میان آنها تا حدی باعث شده باشد که در روسیه بعضی ویژگیهای سکایی تا امروز باقی بماند و در قیافه مردم آشکار شود.

یک مسئله جالب توجه دیگر مربوط به این است که آیا سکاها ریش داشتند یا نه. بعضی از نویسندگان باستان نوشته‌اند که فساد و بیماری باعث ریختن موی ریش آنها شده است، اما تصاویرشان بر روی مدارک نسبتاً متأخر و دست اول مانند ظرف کول اوبا و چرتوملیک و ورونژ به وضوح خلاف آن را نشان می‌دهد. کاوشهای پازیریک این قضیه را به جای آنکه روشن کند پیچیده می‌سازد، زیرا معلوم می‌دارند که اگرچه اکثر مردان طایفه یا موی صورت خود را می‌کنند یا می‌تراشیدند، رئیس قبیله مغولی که در تپه ۲، دفن شده اگرچه به طور طبیعی بدون

ریش بوده است، ولی ریشی مصنوعی در گور او در زیر سرش نهاده اند. این ریش را از موی حقیقی و نسبتاً کوتاه ساخته و آن را به رنگ سیاه در آورده و روی تسمه‌ای چرمی گذاشته بودند. قسمت آخر این تسمه در پشت سرش گره نخورده بود. گذشته از این، کیسه‌ای چرمی حاوی رنگ سیاه اضافی در کنار این ریش مصنوعی نهاده بودند. پس به نظر می‌رسد که مردم قوم پازیریک انتظار داشتند که رهبرشان در هر صورت در تشریفات رسمی با ریش ظاهر شود، و چون این فرمانروای مخصوص، احتمالاً به سبب اصل و نسب مغولی خود ممکن بوده ریشی درنیآورد، مجبور شدند ریشی مصنوعی برایش تهیه کنند تا در جهان دیگر آراسته ظاهر شود. این تشابه میان شکل ریش مصنوعی او و ریش متعلق به مرد جامه درازی که به آن اشاره شد شاید قابل ملاحظه باشد. در هر دو مورد، ریشها از لحاظ برش با آنهایی که بر روی ظرف کول او با وچرتوملیک نشان داده شده‌اند اختلاف دارند. اما اگر این عقیده را بتوان پذیرفت که تصویر مرد جامه بلند حاکی از کاهنی باشد، گذاشتن ریشی بدین صورت در گور رهبر مغولی، مدفون در پازیریک، ممکن است نشان دهد که این فرمانروای ویژه نقشی که در حیات مذهبی طایفه خود داشته کمتر از اهمیت او در امور دنیوی نبوده است. یا همچنین، اگر نخواهیم ریش را به عنوان نشانه منصب در زمینه سیاسی، یا مذهبی بدانیم، آیا آن را می‌توان نشانه مقام یا علامت فرقه‌ای دانست؟ زیرا رهبران قبایل ریشهایی بدین شکل داشتند، و حال آنکه افراد عادی قبیله، یعنی جنگجویان و شکارچیان، دارای ریشهای نوک تیزی بودند که بر روی آثار فلزی این دوره دیده می‌شود.

هرودوت نوشته است که سکاها از آب برای شستشو استفاده نمی‌کردند. برعکس، زنان معجونی از مغز چوب سرو و سدر درست می‌کردند و آن را با کندرو آب می‌آمیختند و همه را به صورت خمیری درمی‌آوردند و سپس آن را برای پاکیزگی به کار می‌بردند، بدین معنی که آن را روی بدن خود می‌مالیدند و تا یک روز آن را بدین صورت می‌گذاشتند. هرودوت به شگفتی می‌افتد از این که پوست آن زنان پس از برداشتن خمیر پاکیزه‌تر و روشن‌تر از قبل می‌شده است.



### شهرنشینان

تحقیقات اخیر نشان داده است که تا قبل از قرن پنجم پیش از میلاد گروهی از سکاها در جنوب روسیه به عنوان کشاورزان ثابت سکونت اختیار کرده بودند. اسپیتزین (Spitzin) میان کسانی که در سواحل دنیپرو کسانی که در نواحی کیف و پولتاوا ساکن شده بودند فرق گذاشته است<sup>۱۶</sup>، اما اختلافی که بدان اشاره می‌کند باید مربوط به نتایج ازدواج با افراد محلی باشد تا به عدم تشابه ذاتی میان خود سکاها.

کاوشهایی که در منطقه دنیپر به عمل آمده ویرانه‌هایی را آشکار ساخته که به بعضی از این کوچ‌نشینان سکایی، یا در هر صورت به بعضی جوامع نیمه سکایی، تعلق داشته است. یکی از آنها یعنی کامنسکویه<sup>۱۷</sup> (Kamenskoe) را می‌توان نوع ویژه این گونه زیستگاه دانست. این محل در ساحل چپ دنیپر و مقابل نیکوپول (Nicopol) قرار دارد، که از قرن پنجم تا دوم پیش از میلاد مسکون بوده و ناحیه‌ای در حدود پنج میل مربع را دربرمی‌گرفته است. با ملاحظه اجمالی این محل، معلوم می‌شود که، در این زمان نسبتاً پیشین، سکاها سازندگان غیر ماهری نبودند، و حال آنکه موقعیت آن تا این اندازه در شمال غربی روسیه جنوبی حاکی از احداث ماهرانه حتی گورهای دور افتاده تر سکاهاست، و مبین سهولتی است که بدان وسیله روسهای عیسوی شده توانستند، بلافاصله پس از پذیرفتن مذهب ارتودوکس یونانی کلیساهای پیچیده‌ای به سبک بیزانسی بسازند.

کامنسکویه از سه سو به وسیله استحکامات طبیعی متشکل از سواحل سرایشب سه رودخانه دنیپر بزرگ، کوروکو (Koroko) و رودخانه بزرگتر برزوکا (Berezovka) حفظ می‌شد. اما در بخش جنوبی، در جایی که شهر در کنار جلگه قرار داشت، ساکنانش حصارهای گلی و بسیار مستحکم ساخته بودند. این دیوار در زاویه جنوب غربی به قلعه‌ای ختم می‌شده است. بلافاصله در درون دیوار، گذرگاهی که طول آن بین نیم تا سه چهارم میل بوده، به منزله فضای بازی قرار داشته است. در زمان صلح، شبها از آن به عنوان آغل گله استفاده می‌کردند، ولی در

صورت ضرورت در اختیار مدافعان شهر قرار می گرفته است.

خانه‌هایی که در درون این حصار قرار داشت بر سه گونه بود. عادی‌ترین آنها شامل يك بخش مرکزی بیضوی از چوب بود که در دوسوی آن بناهایی ساخته بودند. مهمترین آنها اندکی بزرگتر از حد متوسط بود و از لحاظ اندازه از چهل تا صد و هفتاد و شش یارد مربع مساحت داشت، آنها دارای دویا سه اطاق بودند که هریک به دیگری راه داشت. ورود به این گونه خانه‌ها همیشه از بخش جنوبی بود، و اجاق یا در اطاق مرکزی یا در شمالی‌ترین اطاق بود. دیوارها از چوب و با مخلوطی از گل مستحکم شده بودند. سقفهای آنها متمایل به پایین و متکی بر پایه‌های چوبی بود. ابزارهای بی‌شمار مفرغی و آهنی شامل مقدار زیادی آلات آهنگری در میان آنها یافت شده است. سومین گونه، کاملاً شبیه خانه‌ اخیر، هم از لحاظ طرح و هم از لحاظ اطاقها، بوده است، ولی ساختمان به تمامی از خاك رس ساخته شده بود. تنها سنگ تراشیده که در محل یافت شده در جایی بوده که کاوشگران آن را قسمت مرتفع شهر یا آکروپولیس (Acropolis) می‌نامند، و این موضوع اگر صحت داشته باشد، باید آن را مربوط به بخشی از مردم غیر سکایی بدانیم که مراسم مذهبی خود را در پرستشگاه به جای می‌آوردند، یا باید مربوط به اختلاف مشخص میان تشریفات مذهبی سکاها یا مستقربا بیابانگرد باشد. قوم اخیر به نظر نمی‌رسد که زیارتگاه یا پرستشگاه دائمی داشته یا به آن رغبتی نشان داده باشند.

ساکنان کامنسکویه فقیر و به مراتب فقیرتر از بیشتر سکاها یا بیابانگرد بودند، ولی بسیار محتمل است که رهبران آنها، قطع نظر از اصل و نسب آن بیابانگردان، قسمت اعظم ثروتشان را از آنها می‌گرفتند. در هر صورت، هیچ اثر هنری مهم، هیچ جواهرآلات قابل ملاحظه، و هیچ لوازم مجلل خانگی تاکنون از هیچ زیستگاه سکاها غیر از گورهایشان به دست نیامده است.

جالبترین شهر سکایی که تاکنون مورد کاوش قرار گرفته شهر نئاپولیس<sup>۱۸</sup> بوده است. این شهر در حومه سیمفروپول (Simferopol) در کریمه قرار دارد، و در ۱۹۴۵ حفاریهایی در آنجا به وسیله شولتز (Schultz) و گولووکینا (Golovkina) به عمل آمد. این شهر از پایان قرن چهارم پیش از میلاد تا آغاز عصر مسیحیت

پایتخت سکا‌های سلطنتی بود؛ و اگرچه تاریخ آن نسبتاً متأخر است ولی از اوایل قرن سوم در حدود چهل جریب رادبرمی‌گرفت. تقریباً در این زمان بود که دیواری بزرگ از سنگ در پیرامون آن ساخته شد تا در برابر حملات سارماتی‌ها، که بتدریج جنبهٔ تهدید کننده‌ای به خود می‌گرفتند، به صورت حصارى باشد. این دیوار نه تا حدود چهارده یارد ضخامت داشت، دروازه‌ای وسیع در آن تعبیه کرده و برجهای دفاعی در دو سوی آن ساخته بودند. در داخل آن، پایتخت اسکولوروس و پسر و وارثش یعنی پالاکوس (Palakus) شاه آینده قرار داشت، و دارای تعدادی ساختمانهای عمومی جالب توجه از سنگ بود که سقف آن را با سفال ساخته بودند. این ساختمانها را با ستونهای مجلل، سرستونهای آراسته و مجسمه‌های مفرغی و مرمرین مزین کرده بودند که بقایای آنها هنوز گواهی از شکوه پیشین آن به شمار می‌رود. دو نیم‌تنه - که عجالتاً آنها را سرهای اسکولوروس و پالاکوس تشخیص داده‌اند - طبیعت گرایی جدیدی را نشان می‌دهد که شاید بتوان آنرا به نفوذ روم نسبت داد.

ناحیه مسکونی در شمال شهر قرار دارد. در آنجا نیز خانه‌ها از سنگ بود و نمای خانه‌ای که پادشاه اسکولوس سه قرن پیش از آن در اولبیا به دست آورده بود با تندیسهای ابوالهولها و پیکره‌های نیمه‌انسان و نیمه‌حیوان مزین شده بود، و شاید با در نظر گرفتن ظاهر آن ساختمانها بتوان تصویری از زیباترین عمارات آن زمان را در پیش چشم آورد. در نئاپولیس، خانه‌های بهتر چندین اطاق داشت که در پیرامون حیاط ساخته شده و دیوارهای آنها مزین به تصاویری بود. در بعضی از اطاقهای مخصوص آذوقه هنوز ذخایر گندم و جو و ارزن یافت می‌شود. شواهد فراوانی وجود دارد مبنی بر آنکه زندگی شهر اصولاً از يك الكوی شهری پیروی می‌کرد. صنعتگران و پیشه‌وران مختلف در آنجا مستقر بودند. حداقل يك كوره کوزه‌گری در آنجا وجود داشته است ولی بسیاری از کوزه‌های دو دسته حاوی شراب که در خانه‌های وسیع‌تر یافت شده از نقاط دور دست مانند رودس (Rhodes)، کنیدوس (Cnidus) و سینوپ (Sinope) آورده می‌شده است. احتمالاً تجارت در نئاپولیس رونق داشت و سطح زندگی، لااقل در میان توانگران، ظاهراً بالا بود. استخوانهای اسب، گاو، بز و گوسفند در همهٔ محلات شهر به مقدار زیاد یافت

شده، ولی استخوانهای گراز و سگ آبی نیز بدست آمده است. کاوشگران این امر را حاکی از آن می‌دانند که شکار هنوز در اقتصاد سکاهاى شهرنشین نقش مهمی داشته است، هرچند يك روش ماهرانه، کشاورزی بوضوح اساس آن را تشکیل می‌داد.

نئاپولیس گورستانهای وسیعی داشت. در گورستان بزرگ، در میان تعدادی از گورهایی که دارای اشیاء زرین بودند، کاوشگران به آرامگاه عالی و زیبایی برخوردند که اگرچه دارای يك ویژگی قوی هلنیستی\* بود، ولی به يك ملکه سکایی تعلق داشت. شهر در هم پیچیده‌ای مانند این، با چنان گورهای زیبا، نمی‌تواند به سرعت رشد کرده باشد، زیرا هر دو جنبه یعنی پیچیدگی شهروزیایی گورها حاکی از زندگی پیشرفته و اقتصاد ثابت و جهان بینی وسیعی بوده است.

### چشم انداز فرهنگی و هنری

اگرچه شهرهایی مانند نئاپولیس یا مانند شهر کوچک‌تر و فقیرتر کامنسکویه در سکاکیه بندرت دیده می‌شد، شهرنشینان در زندگی بیابانگردان شرکت می‌جستند و از آن لذت بسیار می‌بردند. در واقع، سکاکیان شهرنشین تا اندازه‌ای شبیه مردم محترم و با تربیت انگلیس در قرن نوزدهم ریشه در روستا داشتند و همیشه به زندگی روستایی عشق می‌ورزیدند. اما تمدنی که بیابانگردان به وجود آوردند به همان اندازه وابسته به شهرها بود که جواهر سازان ماهر، مانند هنرمندان شهری، از ساکنان جلگه‌ها الهام می‌گرفتند، زیرا هنر سکایی نظریه مستقیم و هرچند بفرنج کسانی را حفظ می‌کرد که در هوای آزاد روستا می‌زیستند. بیابانگردان، و نه شهرنشینان، بودند که ضوابط آن را به دست می‌دادند. سکاکیان، در وهله اول، افرادی هوسران نبودند، بلکه واقع بینانی بودند که برای آنان امور انتزاعی و غیر عادی جذبه مقاومت ناپذیری داشت.

سکاها، در صورت به دست آوردن فرصت، به همان اندازه شیفته هنر بودند

---

\* دوره هلنیستی به دوره بعد از پیروزیهای اسکندر مقدونی اطلاق می‌شود که در آن فرهنگ شرق و غرب تا مدتی به هم آمیخت. این کلمه را با «هلنی» به معنای یونانی نباید اشتباه کرد.

که به تفکر و تعقل عشق می‌ورزیدند. این موضوع با توجه به زندگی شاهزاده آناخارسیس (Anacharsis) برادرشاه سائولیوس (Saulius) آشکار می‌گردد که به عنوان سفیر به آتن فرستاده شد. در این شهر، بسیاری از پاسبانان، سکایی بودند. وی به محض آنکه در ۵۸۹ پیش از میلاد به آتن رسید، شروع به رفت و آمد به نزد سولون (Solon) و انجمن فیلسوفان همکار او کرد. آناخارسیس ظرف مدت کوتاهی سیاست را رها کرد و چند سال به جستجوی حکمت و شناخت ماهیت خداوندی پرداخت. یونانیان او را دوست می‌داشتند و او را «فصاحت سکایی» می‌نامیدند. با وجود این، سرانجام این سفیر مجبور شد که به سرزمین خود باز گردد. وی از طریق راهی پرپیچ و خم به حرکت درآمد و ضمن راه تا توانست از شهرها دیدن کرد تا به دانش خود درباره جهان بیفزاید. در کوزیکوس (Cizisus) حسن کنجکاو او را برآن داشت که در مراسم الئوسیس\* (Eleusis) شرکت جوید، و ترغیب شد که هرگاه به زادگاه خود به سلامت باز گردد، الهه کوزیکوس را سپاس گوید. در بازگشت به مرکز فرماندهی برادر خود روزی به قصد وفای به آن عهد پنهانی بیرون آمد، ولی او را در حال انجام دادن مراسم دیدند و ارتداد او را بی درنگ به شاه گزارش دادند. سائولیوس شخصاً برای تحقیق درباره این گزارش حرکت کرد؛ و چون برادر خود را مستغرق در نیایشی بیگانه دید، تیری به جانب او افکند و او را برجای بکشت. بدین ترتیب، تنها فیلسوف سکایی از میان رفت، کسی که حتی یونانیان او را مردی فرزانه می‌دانستند و پیش از آنکه عقایدش در میان مردم رسوخ یابد، به قتل رسید.

سکاها با وجود وحشیگری در جنگ و علی‌رغم تنفر آنها از سخنوری و آداب بیگانگان، افرادی فاقد آداب شایسته نبودند. تشخیص آنها در امور هنری و علاقه آنها به استراحت در خانه در اثاث منازل آنان منعکس است. همان گونه که درباره همه بیابانگردان صادق است، شمار این اثاث بناچار سخت محدود بود؛ با وجود این، حدود و تنوع اشیائی که در پیرامون خود گرد می‌آوردند واقعاً شگفت‌انگیز است. عجب تر همانا دقت و مهارتی است که در ساختن کوچکترین

\* شهری در یونان که در آنجا مراسم مذهبی رموزی صورت می‌گرفت - م.

اسباب خود نشان می دادند. عملاً هر نمونه بازمانده هنر سکایی حاکی از بهترین کیفیت آن است و زیباترین اشیاء در حقیقت جلوه ای خاص دارد. گذشته از وسایلی مانند اسلحه و زین و یراق، و لوازم اولیه ای مانند لباس و پوشش سر، و فور ظروف خانگی به همان اندازه غیرمنتظره است که تنوع مواد ترکیبی که در ساختن هر کالای منفردی به کار رفته است.

در سفالگری پیشرفت زیادی حاصل نشد. بیشتر ظروف سفالی در فقیرترین گورها به دست آمده است، زیرا در میان طوایف، نابرابری فراوانی از لحاظ ثروت وجود داشت. کالای محلی از لحاظ ساخت، زمخت و از لحاظ رنگ، تیره (سیاه، خاکستری یا زرد نخودی) و از لحاظ شکل، ابتدایی و بیشتر به صورت دیگ و تنها در موارد بسیار نادر به شکل کاسه و قدح بوده، هنگامی که ظروف سفالین در گورهای غنی دریافت می شود، همیشه از نوع مرغوب و از کوچ نشینهای پونتوس یا از ایونی است و از کالاهای بومی نیست.

### جادوگری

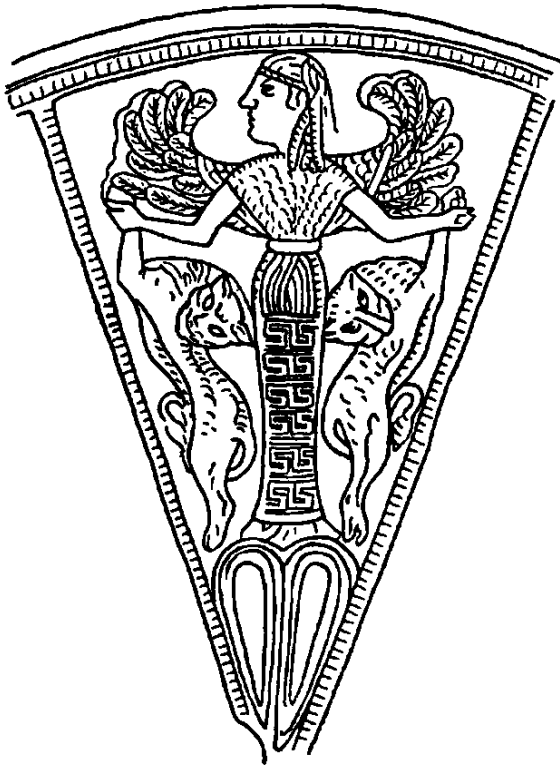
سکاها، مانند همه اقوام بدوی، بینهایت خرافاتی بودند، و به سحر و جادوگری و تأثیر تعویذ و طلسم اعتقاد داشتند. غیبگویان آنها به وسیله دسته هایی از ترکه و با شکافتن الیاف درختان، مانند بعضی از طوایف ژرمن در قرون وسطی، آینده را پیشگویی می کردند. محترم ترین جادوگران سکایی از میان بعضی خانواده های مخصوص برمی خاستند. به صدای نازک سخن می گفتند و جامه زنان می پوشیدند. شاید هم خواجه بودند، ولی سکاها عقیده داشتند که جادوگران مزبور از آن لحاظ دارای این خصایص زنانه شده اند که الهه بزرگ را با غارت پرستشگاه او در آسکالون\* (Ascalon) رنجانده اند، و آن الهه آنان را بدان وسیله تنبیه کرده است. این شغل بدون خطر نبود، زیرا غیبگوییانی که پیشگوئی آنان درست در نمی آمد انتظار هیچگونه ترحمی را نداشتند. هنگامی که پیشگویی یکی از آنها به تحقیر می پیوست، او را به اتفاق همه افراد ذکور خانواده اش در میان ارابه ای پر

\* عسقلان، مرقدیم بدان اشقلون می گفته اند، شهری است در ساحل فلسطین جنوبی - م.

از بوتۀ خار می‌نهادند و آنها را به آتش می‌کشیدند و به قتل می‌رساندند. ولی معمولاً زنهای خانواده را مستثنی می‌داشتند. ۱۵

### دین

سکاها عناصر طبیعی را می‌پرستیدند، و بزرگترین مراسم دینی را درباره تابیتی-وستا (Tabiti-Vesta)، الهه بزرگ که مظهر آتش و شاید جانوران بود برپا می‌داشتند. تنها همین الهه در آثار هنری آنها دیده می‌شود که در مراسمی مانند سوگند خوردن افراد یا تدهین رؤسای قبایل شرکت می‌جوید. روستوتسف<sup>۱۶</sup> کشف کرده که الهه مزبور را در روسیه جنوبی، مدتها پیش از پیدایی سکاها، در آنجا می‌پرستیدند. تندیسهای کوچک سفالین این الهه در عصر مفرغ، در ناحیه‌ای واقع میان کوههای اورال و رودخانه دنیپر، و حتی بیشتر در طول رودخانه‌های بوگ و دونتس (Donetz)، وجود داشت. میان این تندیسهای کوچک و آنهایی که از همان الهه در عیلام، بابل و مصر قرن‌ها پیش از آن ساخته می‌شد تشابه آشکاری وجود دارد. در کریمه، تندیس مربوط به قبل از قرن نهم پیش از میلاد از این الهه کمتر دیده می‌شود، و در این مورد، او را ایستاده و در حالتی که کودکی را در آغوش گرفته است می‌بینیم، هرچند در آن هنگام مظهر باروری به شمار نمی‌آمد و در میان سکاها تجسم مادرسالاری نیز نبود. این قوم او را نگهبان سیاسی خود می‌دانستند، و استرابون نوشته است که پرستش او به ویژه در سواحل قفقاز متداول بوده و در آنجا طوایف دریانوردی را که یونانیان آنان را آرگونو (Argonauts) می‌نامیدند حفاظت می‌کرده است. این مردم، و به ویژه سکاها، شبه جزیره تامان، از ورود غیر مجاز بیگانگان به سواحلشان بسیار خشمگین بودند و از این لحاظ همه ملوانان منطقه ایونی را که به اسارت می‌گرفتند در راه الهه بزرگ قربانی می‌کردند. در آثار هنری سکایی، او را گاهی به صورت نیمه زن و نیمه مار و گاهی ایستاده یا نشسته در میان حیوانات مقدس خود، یعنی غراب و سگ<sup>۲۰</sup>، یا گاهی همراه ملازمی یا در حال گفتگو با رئیس قبیله‌ای، نشان می‌دادند. ۱۷



تصویر ۱۶. الهه بزرگ با دو جانور. بخشی از آینه سیمین و حکاکی شده وزراندود از کلرمس در کوبان. حدود قرن هفتم-ششم پیش از میلاد.

سکاها نیز پاپئوس-ژوپیتز (Popeus-Jupiter) خدای هوا، آپیافلوس (Apia -Fellus) الهه زمین، اویتوسوروس آپولو (Oetosyrus-Apollo) خدای خورشید و آرتیم پسا (Artimpaasa) ونوس آسمانی یا الهه ماه را می پرستیدند. گذشته از این، سکاهاى سلطنتى تهاموما ساداس - نیپتون (Thamumasadas-Neptune) خدای آب را می پرستیدند، هرودوت عقیده دارد که آنها اغنام و احشام و همچنین یک نفر از هر صد اسیر را برای مارس\* و هرکول\*\* قربانی می کردند. هرودوت از فقدان تندیس و قربانگاه و پرستشگاه در میان سکاها

\* خدای جنگ - م.

\*\* از قهرمانان داستانی یونان - م.

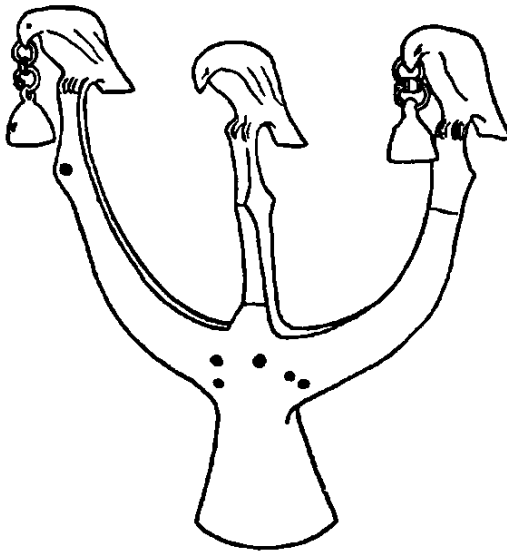


اظهار شگفتی می‌کند، و در واقع غیر از دژهای متأخر در شهرهای سکایی، هیچ پرستشگاه یا چیزی که آن را قطعاً بتوان مربوط به مراسم دینی دانست تا کنون کشف نشده است. شاید وی درست حدس می‌زد که سکاها در محل مخصوصی برای عبادت گرد می‌آمده و پس از اجرای مراسم دینی خود از آنجا عزیمت می‌کرده‌اند، بی آنکه احساس کنند که محل مزبور بر اثر مراسمی که در آنجا انجام گرفته مقدس شده است. بدین ترتیب، ظاهراً از یک سنت ایرانی پیروی می‌کردند. سکاها، به جای پرستشگاهها و زیارتگاههای خود، به گورهای مردگانشان احترام فراوان می‌گذاشتند، و در این امر به چینیان شباهت داشتند که حاضر بودند جانشان را برای حفظ این گورها نثار کنند. علی‌رغم همه دقت و مواظبت آنها در حفظ گورهایشان از بی‌حرمتی، دزدان تقریباً در هر مورد، اندکی پس از پایان مراسم دفن، وارد گورهای تپه‌ای می‌شدند و محتویات آنها را با چنان دقتی خالی می‌کردند که به ندرت گوری دست نخورده باقی مانده است. ۱

### مراسم تدفین

مراسم تدفین هم پرزحمت بود و هم در کمال هیبت و وقار انجام می‌گرفت. به نظر می‌رسد که در آلتایی آیین تدفین تنها طی دو فصل از سال یعنی بهار و پاییز برپا می‌شد، و بدین ترتیب، با مهاجرت‌های فصلی طوایفی که به جستجوی علف تازه برمی‌آمدند همزمان بود. رسم به تعویق انداختن تدفین، مومیایی کردن را ضروری می‌ساخت، و شرح مفصل هرودوت درباره روش مومیایی کردن توسط سکاها، بر اثر اجساد مومیایی شده موجود در گورهای پازیریک، تأیید شده است. نخست امعاء و احشاء جسد را خالی و سپس آن را با گیاهان خوشبو پر می‌کردند و به هم می‌دوختند. پس از آنکه همه چیز آماده می‌شد، جسد را بر روی اربابه‌ای می‌نهادند و اعضای طایفه پس از بریدن بخشی از موی خود زاری کنان به دنبال جسد به راه می‌افتادند و به بازوانشان زخم می‌زدند و به دست چپ خود تسیر فرو می‌بردند. بدین ترتیب، گروه عزاداران از دهکده‌ای به دهکده دیگر می‌رفت تا اینکه سراسر منطقه

مرد متوفی پیموده می‌شد. این سفر می‌بایستی طی چهل روز انجام گیرد و تنها پس از آن که جسد را به محل تدفین باز می‌گردانند. در مورد افراد عادی، حرکت دسته جمعی نهایی، هرچند طی دوره مجاز صورت می‌گرفت، ولی محدود به بازدید از خویشان و دوستان متوفی بود. پس از آنکه این کارها به پایان می‌رسید، تشریفات تدفین آغاز می‌گشت. جسد را با تشك از ارا به بیرون می‌آوردند و در درون حفره گور، در جایی که گاهی تابوتی برای آن گذاشته بودند، قرار می‌دادند. گاهی علامتهایی را که بر فراز آنها تندیسهایی از مفرغ نصب کرده بودند به طور اریب در گوشه‌های تابوت می‌گذاشتند، ولی گاهی به جای آنها تیرهایی که روی آنها زنگوله قرار داده بودند در گور می‌نهادند، زیرا به عقیده آنها این گونه زنگوله‌ها موجب ترساندن و رماندن ارواح خبیثه می‌شد.



تصویر ۱۷. زنگوله مفرغی از الکساندریول حدود قرون چهارم پیش از میلاد.

در سفر آخرت رهبر متوفی، یکی از همسران رهبر را به اتفاق خادمان عمده او (مانند ساقی، آشپز یا مهتر) با اسبانی که شخصاً در طی زندگی از آنها استفاده می‌کرده در گور او می‌نهادند. همه را با بهترین جامه‌ها و زیباترین جواهرات می‌آراستند و برای هر کدام از آنها اطاق یا بخشی جداگانه در

آرامگاه اختصاص می‌دادند. رئیس قبیله را به تنهایی دفن می‌کردند و اساسی‌ترین دارایی او را در کنارش می‌نهادند که عبارت بود از پیهاله‌های زرین، کوزه‌های پراز شراب و روغن، و دیگ بزرگی آگنده از گوشت برای آخرین مسافرت او. ملازمان و مصاحبانش را نزدیک او به خاک می‌سپردند ولی اسبانش را در خارج از حجره گور دفن می‌کردند، به طوری که در دسترس او و در زیر همان تپه باشد و، هنگامی که از خواب مرگ برخیزد، از آنها استفاده کند. همه اسبها را با زین و یراق مجلل مجهز می‌ساختند. پس از پوشاندن سرگور، و قبل از ایجاد تپه بر روی آن، يك بار بر فراز حجره گور شب زنده داری می‌کردند.

تا اینجا، شرح هرودوت دربارهٔ مراسم تدفین سکاها با کاوشهایی که صورت گرفته کاملاً مطابق بوده است. وی سپس به سخن خود ادامه داده می‌گوید که، در نخستین سالگرد رهبر متوفی، مرسوم بوده است که پنجاه تن از نگهبانان او را، که مانند مستخدمانش از سکاها آزاد بودند، براسبی با شکوه می‌نشانند و آنها را به قتل می‌رسانند. سپس اجساد آنها را پاك می‌کردند و به ترتیب معمول می‌انباشتند. اسبان کشته شده را نیز با زین و یراق کامل به میل می‌کشیدند و آنها را به صورت دایره در پیرامون گور تپه ای قرار می‌دادند. بر روی هر اسبی، سواری مرده می‌گذاشتند و سپس راکب و مرکوب را به صورتی که بر روی آرامگاه پاسداری می‌کردند به حال خود رها می‌ساختند تا از هم فروپاشند. از این آخرین تشریفات وحشتناک چیزی باقی نمانده است، و جز این نیز نمی‌تواند باشد، زیرا اجساد مردگان را لاخخوران به سرعت می‌خوردند و مجموعه‌ها مدتها پیش از عصر ما به خاک مبدل می‌شدند. اگرچه دشوار است باور کنیم که سکاها تا این اندازه بر اساس رسوم خود نسبت به جان انسانی بی‌اعتنا بوده باشند، ولی مطالب هرودوت اساساً به اندازه‌ای درست از آب درآمده است که دلیلی وجود ندارد که دربارهٔ صحت گفتار او تردید کنیم. اما، اگر چنین قربانیایی نیز صورت گرفته باشد، مسلماً تنها در هنگام مرگ پادشاهی برجسته و عظیم بوده است.

بنابه قول هرودوت، همه کسانی که در مراسم تدفین شرکت می‌جستند مجبور بودند خود را تطهیر کنند، و می‌گوید که نخست بدن را با روغن تمیز کننده پاك، و چنین می‌کردند: «سه تیرك بر زمین فرو می‌برند و روی آنها را با نم

پشمین می پوشانند و طوری آنها را ترتیب می دهند که تا حد امکان نمدها همه سطح را فراگیرد. بدین ترتیب، اطاقکی درست می کنند و در داخل آن ظرفی بر روی زمین می گذارند و در آن تعدادی سنگ داغ شده قرار می دهند ... و پس از آنکه خم شده و زیر سرپوش نمیدین می خزند، مقداری شاهدانه روی سنگهای داغ می ریزند که بی درنگ دودی از آن برمی خیزد و چنان دمه ای از آن متصاعد می شود که هیچ حمام بخاری یونانی چنین بخاری ندارد. سکاها به نشاط درمی آیند و از شادی فریاد برمی آورند.»

تا ۱۹۲۹، به این مطلب توجهی نمی شد، ولی در آن سال دقیقاً چنین اطاقکهایی (هرچند بعضی از آنها تا شش تیرك داشتند) با سرپوشهای نمیدین یا چرمین و دیگی حاوی سنگ ریزه با شاهدانه های درون آن درپازیريك یافت شد. هرکدام از گورها دارای توشه سفر بود. گورهای دوگانه دارای دو توشه یکی برای استفاده مرد و دیگری برای استفاده زنش بود. معلوم می شود که ایجاد دود و استنشاق آن به منظور تطهیر نبود، بلکه به منظور تخدیر اعصاب بود. شاید دود بدین منظور به کار می رفته که استنشاق کننده، مانند کسی که مواد مخدر، استعمال می کند، وارد عالم خلسه شود. شاید همین نکته درباره روسیه جنوبی، که در آنجا مردم معمولاً از چنین عملی لذت می بردند، غالباً صدق می کند.

## منابع

شماره‌های دانش‌پژوهان پیرانتز مربوط به کتاب شناسی آخر کتاب است.

- ۱- رودنکو (۹۲)، ص ۲۵۴، با این عقیده مخالف است.
- ۲- برای تصویر، نک مینز (۱۸)، ص ۵۱-۵۰.
- ۳- روستوفس (۲۷)، ص ۱۱، ۲۲۴.
- ۴- رادلوف (۴۷)، ج ۲، ص ۱۴۴.
- ۵- روستوفس (۲۷)، ص ۷۳.
- ۶- وان‌لوکوگ (۳۶)، ص ۸۸. برای تصویر «بانوی سنگی» نگاه کنید مینز (۱۸)، ص ۲۳۹، تصویر ۱۴۹.
- ۷- رودنکو (۹۲)، ص ۱۴۸.
- ۸- ویت (۹۶)، ص ۲۰۵-۱۶۳.
- ۹- پیتتر (۳۹)، ص ۲۳۱.
- ۱۰- رودنکو (۹۲)، ص ۷۱.
- ۱۱- همان، ص ۶۷.
- ۱۲- همان، ص ۶۲.
- ۱۳- جتمار (۴۴)، ص ۵۱۹.
- ۱۴- ریپلی (۲۵)، ص ۳۵۴.
- ۱۵- چوویکا (۷۶)، بخش یکم، ص ۱۹۰-۱۷۲.
- ۱۶- اسپتزین (۹۴)، شماره ۶۵، ص ۸۸-۸۷.
- ۱۷- گراکوف (۸۰).
- ۱۸- پیتروسکی، شولتس و گولوکینا (۱۶۷)، ص ۱۰۳-۶۹. برای تصویر نیم‌تنه‌ها، نک به: ص ۷۲، تصویر ۱۷.
- ۱۹- روستوفس (۷۰).
- ۲۰- روستوفس (۲۷)؛ برای تصویرها نک لوح ۲۳، ۵.

## فصل سوم گورها

هرچند عملاً همه گورهای حفاری شده در روزگار باستان مورد دستبرد قرار گرفته اند، باوجود این، جهانی پر از تصاویر درهم پیچیده و تندیسهای عالی، که مطلقاً انتظار آن نمی‌رود و در هیچیک از متون باستانی باقیمانده اشاره‌ای هم به آنها نشده است، در برابر دیدگان ما گسترده می‌شود.

سکاه‌ها، همان گونه که از پاسخهای غرورآمیز و گستاخانه آنها به سرزنشهای داریوش برمی‌آید، به گورستانهای خود بیش از همه دارای خویش ارج می‌نهادند، و با چنان شور و اشتیاقی به آنها احترام می‌گذاشتند که شاید بر اثر فقدان پرستشگاه و جایگاههای مقدس در میان آنان بود که ارزش آن گورستانها بیشتر می‌شد. به نظر آنها، آیین تدفین، رسم فوق العاده مرموز و باشکوهی بود، ولی نه تنها از لحاظ زحمت و مواد و کالاهای گوناگون، بلکه از لحاظ حیات انسانی نیز به بهای بسیار گزافی تمام می‌شد. به ویژه در این موارد تعداد زیادی از اسبان را می‌کشتند. از اکتشافات اخیر چنین برمی‌آید که اسبان ناقص عضورا گاهی در مجارستان<sup>۱</sup> از بین می‌بردند، و شماری از آنهايي که در گورهای منطقه آلتایی دفن شده‌اند همین نقص عضورا داشتند.<sup>۲</sup> اما بسیاری از اسبانی که در پازیریک یافت شده‌اند در زمان کشته شدن نشان وضع جسمی خوبی داشتند. در مورد گورهای کوبان و روسیه جنوبی، اطلاع زیادی در دست نیست؛ ولی شمار اسبانی که در مراسم مهم تدفین در کوبان کشته می‌شدند بسیار زیاد بود. در آنجا ارقام بین بیست رأس تا چندین صد رأس تخمین زده شده است، و بالا ترین رقم در اولسکی بوده که در آنجا چهارصد رأس اسب دفن شده بود.

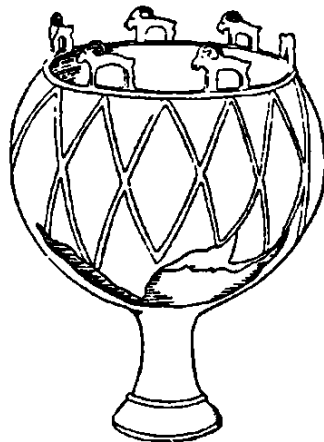
مهمترین و جالب توجه‌ترین گورستانهای سکایی عبارت از گورهای سلطنتی روسیه جنوبی است. از همه بیشتر گورهای چرتوملیک، شاید هم از لحاظ تنوع و هم از لحاظ کیفیت هنری اشیایی که در آنها یافت شده، و همچنین به سبب ارزش ذاتی تقریباً افسانه‌ای آثار زرین، از همه غنی‌تر است. چرتوملیک،

مانند بسیاری از گورها، توجه دزدان را به خود معطوف داشته بود، ولی در این مورد، ریزش زمین در بدنه مدخلی که حفر کرده بودند باعث قتل لااقل یکی از دزدان گشت و اشیایی که گردآورده بود، در گوشه گور برجای ماند. از آنجا که بعید به نظر می‌رسد دزد مزبور گودالی به تنهایی حفر کرده باشد، امکان دارد که همراهانش با مقداری از غنایم گریخته باشند. با وجود این، باستان‌شناسانی که در حدود دوهزار سال بعد آن گور را گشودند اشیایی در آن یافتند که ارزش مادی فراوانی داشت و اشیاء دیگری نیز از آنجا به دست آوردند که به مراتب جالب توجه‌تر بود.

طرح این گور تپه‌ای به طرزی غیرعادی پیچیده بود، زیرا شامل يك حجره مرکزی برای دفن، با چهار حجره کوچک‌تر بود که از آن منشعب می‌گشت. نخستین حجره‌ای که کاوشگران به آن وارد شدند شامل يك دیگ کوچک سکایی، يك تیردان عالی و پیراز تیر، و پنج کارد با دسته استخوانی و تیغه آهنین بود. در حجره اصلی، قطعاتی از فرش یافتند که به اندازه‌ای پوسیده بود که درک طرح آن میسر نمی‌شد. قلابهایی برای آویختن لباس هنوز بر روی دیوارها و سقف‌ها وجود داشت، ولی جامه‌هایی که روزگاری در آنجا آویخته بودند از میان رفته بود، و تنها پلاکهای زرین مهرداری که آنها را مزین کرده بودند به زمین افتاده و به صورت کومه‌ای درآمده بود. در طاقچه‌هایی که با کف زمین هم‌تراز بود اشیاء شخصی دیگری با مقداری ظروف طلا قرار داشت. در حجره شمال شرقی، شش کوزه دو دسته دیده می‌شد که هنوز دردهای شراب و روغن روزگاران پیشین را با خود داشت. همچنین يك آینه مفرغی که آن را روی دسته‌ای از عاج سوار کرده بودند پیدا شد.

جسد متوفی را بر پشت و به طرف شرق خوابانده بودند. محیطی که او در آنجا جهان را ترك گفته بود فوق العاده غنی بود. يك طوق زیبای مفرغی برگرد گردنش و يك گوشواره طلایی در یکی از گوشهای او، و حلقه‌های زرین در همه انگشتانش قرار داده بودند. بنابر رسم آن زمان، يك چاقو با دسته عاج و تیردانی حاوی شصت و هفت نوک پیکان مفرغی و يك تازیانه سوارکاری با قیطانهای زرین نزدیک دست چپش گذاشته بودند. قطعاتی از يك جعبه عاجی، يك قاشق سیمین، پلاکهای زرین بی شماری از لباسهایش، آویزها، لوله‌های زرین، مهره‌ها و

دکمه‌هایی نیز در آنجا به دست آمد. در سومین حجره کوچک، دو جسد وجود داشت که هر کدام به يك طوق طلا، دستبندها، گوشواره‌های زرین و کمربندی آراسته به پلاکهای طلا مزین شده بود، به اضافه پلاکهای زرین که لباسهای پراکنده را در پیرامون استخوانهای خشکیده زینت می‌بخشید. در کنار آنها پیاله‌ای مفرغی، يك آفتابه سیمین، يك تیردان حاوی چند عدد تیر و يك تازیانه قرار داشت. در چهارمین حجره، قطعاتی از يك تابوت مفرغی وجود داشت که روزگاری طرحی استادانه به رنگ آبی تیره و روشن و سبز و زرد بر روی آن کشیده بودند. در این تابوت، جسد زنی قرار داشت که هنوز مزین به دستبندها و انگشتریها و گوشواره‌های زرین بود. بیست و نه پلاک طلای مهردار، بیست و شش عهلالی شکل زرین و هفت دکمه زرین با استخوانهای آن زن در آمیخته بود. در روی سرش بقایای نقابی ارغوانی با پنجاه و هفت پلاك طلا، که زینت آلات آن را تشکیل می‌داد، هنوز برجا بود. در دسترس او آئینه‌ای مفرغی که آن را در سریش آبی نشانده بودند قرار داشت. در نزدیکی او، جسد مردی که شاید از ملازمان او بود با دستبندی مفرغی بر بازویش، و کارد و تیرهای پیکانش نزدیک دست چپش دیده می‌شد. در میان این دو جسد، ظرفی سیمین، که آن را به شیوه‌ای استادانه ساخته بودند، گذاشته شده بود، و در آنجا بود که خود ظرف مشهور چرتوملیک به دست آمد. يك ديگ مفرغی بزرگ به ارتفاع سه پا نیز یافت شد. بر لبه آن شش بز به منزله دسته آن

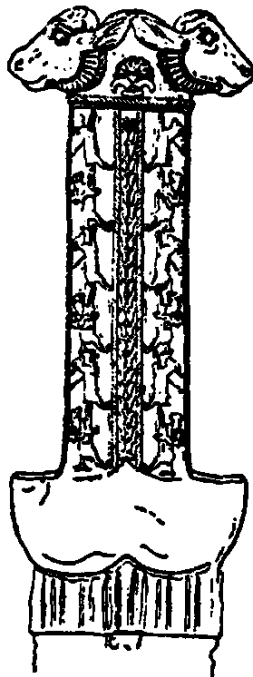


تصویر ۱۸. دیگ مفرغی از چرتوملیک. حدود قرن چهارم پیش از میلاد.



با طرحی بسیار زیبا قرار داده شده بود. همچنین از این گوریك ديگك مفرغی كوچك تر، اشیاء زرین كوچك بی شمار، ورقه بزرگی از طلا كه از تیردان پادشاه جدا شده بود، پنج شمشیر عالی، و تكه های شكسته فراوانی از سفالینه های ظریف به دست آمد. در بیرون از حجرة گور، ولی در همان مجموعه، ده اسب با زین و یراق عالی پیدا شد. زینت آلات پنج رأس آنها مزین به طلا و بقیه از نقره بود.

احداث آرامگاه مهم مستلزم كوشش بسیار بود. نخست، محلی را در جلگه، مسطح می ساختند و سپس خندقی شیب دار با طول متفاوت می كندند و در نقطه انتهائی آن گودالی غالباً به ابعاد بزرگ در زمین بكر حفر می كردند. برای محكم ساختن جوانب آن، شمعكهای چوبی بزرگ به كار می بردند. سپس خندق را به وسیله سقفی مخروطی شكل به صورت دهلیز درمی آوردند و گودال را با احداث سقفی زاویه دار به اطاقی مبدل می كردند و سقف را بر روی تیركهای قطوری كه شبیه ستون بود قرار می دادند.



تصویر ۱۹. دسته شمشیر زرین شاه از گورستان چرتوملیك. حدود قرن چهارم پیش از میلاد. طول قریب ۶ اینچ.

پس از آنکه بنابه پنايان می‌رسید، تزین آن آغاز می‌شد. در جنوب روسیه، دیوارهای حجره بزرگ را با جگن، فی، پوسته درخت غان، کاه یا قالی می‌پوشاندند؛ و حال آنکه در پازیریک از نم‌د استفاده می‌کردند. از سوی دیگر، در قره‌گودن اشخ، در کوبان، نقاشی روی گچ ترجیح داشت، و تصویر آهویی در حال چرا در برابر دیدگان کاوشگرانی که آن گور را کشف کردند آشکار شد. سقفهای حجره‌های اصلی را به طور کلی مانند دیوارها می‌آراستند، و بدین ترتیب، حالت یک حجره یا چادریاً احتمالاً اطاقکی در آزابه سرپوشیده به آنها می‌دادند که در آن شخص متوفی بسیاری از ساعات عمر خود را در آن گذارنده بود. در داخل این حجره، غالباً یک بنای سقف‌دار یا خیمه مانند برای نگهداری جسد می‌ساختند. در قرن ششم پیش از میلاد، در جنوب روسیه، ظاهراً این بنای داخلی بیشتر شبیه حجره بیرونی بود. ولی دو قرن بعد، یک بنا از سنگ تراشیده، که روستوتسوف آن را ناشی از تأثیر یونان<sup>۳</sup> می‌داند، و روی آن را با سقفی چوبی می‌پوشاندند، گاهی مرجح شمرده می‌شد. جسد را بر روی تشکی قرار می‌دادند و در این حجره داخلی می‌گذاشتند و غالباً جسد را روی تخت روانی می‌خوابانند که با پارچه یا تشک تخت روانی مفروش بود. گاهی به جای تخت روان، تابوتی می‌نهادند که معمولاً مزین به طرحی رنگین یا تزیناتی زرین بود. در کنار حجره اصلی، حجره‌های کناری قرار داشت که برای مستخدمان مرد متوفی و ملازمان نزدیک او ساخته شده بود. شمار این بناهای زیرزمینی از یک آغاز می‌شد، مانند آنچه در کراسنوکوتسک (Krasnokutsk) بود و به دو، مانند آنچه در تسیمبالکا (Tsymbalka) دیده می‌شد و به چهار چنانچه در چرتوملیک و الکساندر پول وجود داشت ختم می‌گشت. ملازمان معمولاً در حجره غربی به خاک سپرده می‌شدند و به مهتران ارزش بیشتری داده می‌شد. بدین ترتیب، در چرتوملیک، آنها فقط از زمره ملازمان در انزوایی نسبی و در زیر سقفی از تنه‌های درختان جای می‌گرفتند و حال آنکه دیگران را طوری قرار می‌دادند که پاهایشان به سوی اربابانشان باشد، تاهنگامی که از خواب مرگ برمی‌خیزند، بی‌درنگ با او مواجه شوند.

بیشتر گورهای سکاهای سلطنتی در مجاورت الکساندر پول و

نیکوپول قرار دارند، ولی بعضی گورها نیز در کناره کوچ نشینهای یونانی در پانتی کاپایوم یافت شده‌اند. جالبترین گورهای الکساندرپول-نیکوپول عبارت از تولستیا موگیلی (Tolstiya Mogily) یا گورهای تپه‌ای بزرگ است که از لحاظ ارتفاع، ۳۰ تا ۷۰ پا و از لحاظ محیط ۴۰۰ تا ۱۲۰۰ پا بوده است. حجره‌های گور ۹ پا و ۶ اینچ تا ۱۵ پا طول و یا عرض داشته است. این حجره‌ها را غالباً تا عمق ۴۲ متری زیرزمین می‌ساختند. گورهای تپه‌ای در پانتی کاپایوم نیز به همان اندازه جالب توجه است، و شامل تپه‌های مشهوری مانند آلتین اوبا (Altin oba) یا گور تپه‌ای زرین، و کول اوبا یا تپه خاکسترو تسارسکی (Tsarsky) یا گور تپه‌ای سلطنتی است. از میان همه اینها تنها آلتین اوبا از دستبرد دزدان در امان ماند، احتمالاً شاید بدین سبب که حجره آن گور از قطعات عظیم سنگ تراشیده ساخته شده بود. این سنگها را طوری قرار داده بودند که در مرکز به صورت يك طاق نوک تیز درآیند. طرح مزبور به طور شگفت‌انگیزی یادآور ساختمانهای میسن\* (Mycène) است، و میزماً ذیحق است در این عقیده که رؤسای سکائی مدفون در این گونه گور، فرهنگ هلنی را به اندازه‌ای موافق ذوق خود می‌یافتند که معماران یونانی را برای ساختن آرامگاههایشان استخدام می‌کردند<sup>۴</sup>. خواه در تسارسکی کورگان (Tsarsky Kurgan) نزدیک کوچ نشین یونانی در کرچ، خواه در کول اوبا، که در چهار میلی آن قرار داشت، و خواه در ناحیه نزدیک آن یعنی آلتین اوبا، کاری آسانتر از استخدام کارگران یونانی نبود.

تپه‌ای که در تسارسکی کورگان ساخته شد یکی از بزرگترین تپه‌هاست و ۵۵ پا ارتفاع دارد و ۸۲۰ پا محیط آن است. اگرچه تپه کول اوبا اندکی کوچکتر و از لحاظ شکل بیضی‌تر بود، اما حجره نسبتاً بزرگتری داشت که اندازه آن ۱۵ در ۱۴ پا و ارتفاع آن ۱۷ پا بود. در اینجا جسد پادشاه به تنهایی در حجره اصلی و در تابوتی قرار داشت که چوب آن از جنس سرو و جدار آن از عاج بود. يك هنرمند چیره‌دست یونانی نیز منظره‌ای زیبا از «داوری پاریس\*» را بروی آن نقش

\* شهری باستانی در یونان که دارای تمدن خاص بوده — م.

\* بنابر اساطیر یونانی پاریس پسر پریام Priam پادشاه تروا بود. در یک مورد که میان آفرودیت الهه جمال و هرا Hera همسر زئوس و آتنه الهه دانایی بر سر اینکه کدام یک از آنها زیباتر است —

کرده بود. بر سر پادشاه، کلاهی نم‌دین بود که آن را با تسمه‌های طلا مزین کرده بودند. به بازوایش بازوبندهای زرین به عرض يك اینچ بسته بودند که در انتهای هریک از آنها تندیسهای کوچک عالی قرار داشت. دريك بازوبند، تندیس پیلئوس (Peleus) و تتیس (Thetis) و در بازوبند دیگر تندیس اثوس (Eos) و ممنون (Memnon) بود. دستبندهایی از جنس کهربا، با پایانه‌هایی از تندیسهای جانوران افسانه‌ای به مچهایش بسته شده بود که ماهرترین صنعتگران یونانی آنها را ساخته بودند. طلسمایی از کهربا نیز که به لباسهایش بسته بودند به دست همان صنعتگران ساخته شده بود. در کنارش، يك شمشیر بزرگ سکایی، به طول دوونیم پا قرار داشت که عرض تیغه‌اش سه‌ونیم اینچ بود. غلاف آن مزین به طرحهای بسیار زیبایی از طلا بود. دیگری حاوی گوشت در نزدیکی او قرار داشت. چهار تندیس کوچک در کنار این جسد یافت شد که به جای آنکه يك روی آنها به طریق معمول کار شده باشد از همه سو بر روی آنها کار شده بود. یکی از آنها حایز اهمیت بسیار است، زیرا دو فرد سکایی را نشان می‌دهد که از يك پیاله واحد به منظور برادری می‌نوشند.<sup>۵</sup> پلاکهای زرین بی‌شماری زیر سر مرد متوفی به دست آمد، و مینز نوشته است که بعضی از آنها احتمالاً با همان نقش ساخته شده بودند که در ساختن پلاکهای مشابه و مکشوف در چرتوملیک و اوغوز (Ogüz) و تپه‌های گوری «هفت برادران»<sup>۶</sup> به کار رفته بود. ساختن این گونه پلاك به مقدار زیاد حاکی از آن است که کارگاههای شناخته شده یا در هر صورت جواهرسازان مشهوری وجود داشته که دائماً دريك جا کار می‌کرده و از قالبهای ظریفی استفاده می‌کرده‌اند. پلاکهای پرداخت شده چنان است که گویی هریک از آنها را بادست ساخته‌اند. در موزه ارمیتاژ، شمار پلاکهای مجموعه سکایی به بیش از ده هزار عدد می‌رسد، اما اگرچه پلاکهای کوچک غالباً به تعداد زیاد ساخته می‌شدند، به ندرت پلاکهای بزرگتر (که عرض آنها معمولاً بیش از يك اینچ نیست) دارای همان طرح هستند. پلاکهایی از همان نوع به وسیله گریاسنوف در ۱۹۲۷ در شبیه یافت شده که به لباسهای پیرمردی مغولی شکل دوخته شده بود، ولی تنها هفت پلاك تا کنون در

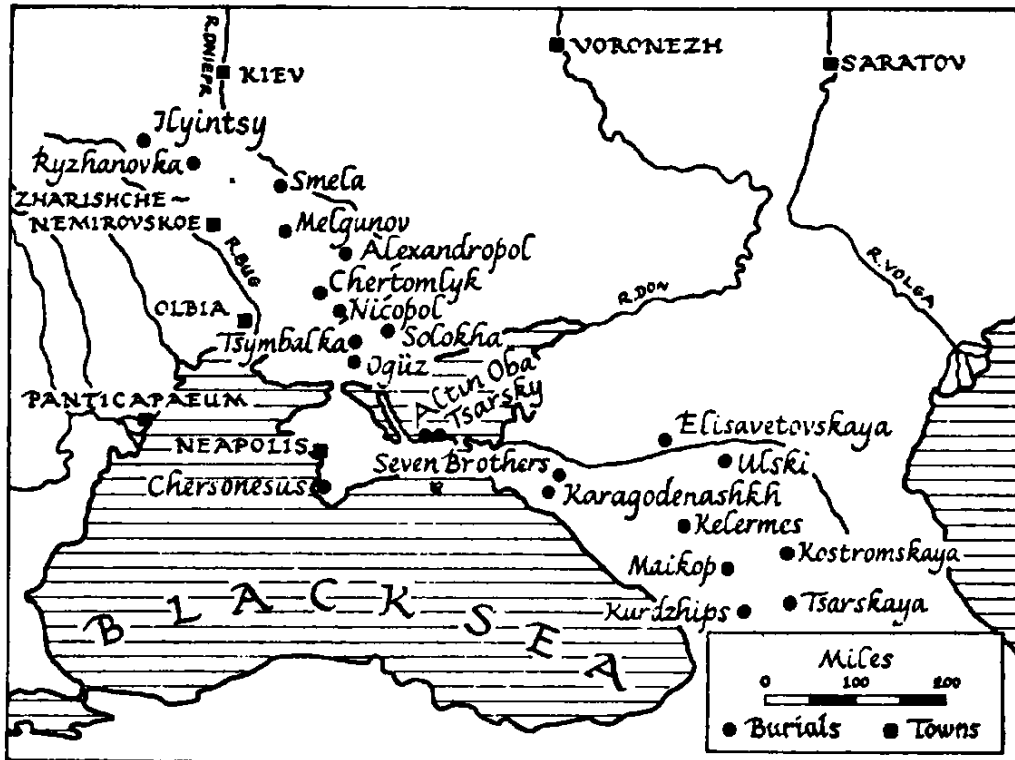
— بحث در گرفته بود، پاریس سببی را به علامت برتری آفرودیت به اوداد و باعث نفاق آنها شد. —

پازیریک به دست آمده است.

در گور اصلی کول اوبا، یک جدار نازک و جعبه مانندی جسد شاه را از سلاحها و نوک پیکانهایش جدا می‌ساخت. در گوری دیگر که حجره‌ای مشابه بود، تخت روانی چوبی با پایه‌های منحنی قرار داشت که جسد زنی را بر روی آن گذاشته بودند. ملازمش در زاویه‌های قائمه نسبت به او در بخش دیگری قرار داده شده بود. این زن نیمتاجی از کهربا برسرو گردنبند طلای بسیار زیبایی بر گردن و انگشتریهای گرانبهایی بر انگشتان خویش داشت. بازوانش مزین به بازوبند و در کمرش دو مدال بزرگ دیده می‌شد و عجب آنکه آراسته به سر آتفه\* بود. همچنین سه مدال کوچکتر دیده شد که همه آنها به عقیده مینز به یک پرستشگاه یونانی تعلق داشته بود. میان زانوان زن، ظرف مشهور کول اوبا نهاده شده بود و آینه‌ای در کنار او قرار داشت، که مانند بسیاری از جواهرآلات این زن به وسیله استادان یونانی ساخته و روی یک دسته سکایی کار گذاشته شده بود همچنین یک کارد دراز و پنج کارد کوچکتر سکایی با دسته عاج که به ملازمان او تعلق داشت در آنجا بود. از کول اوبا نیز تندیس زرین گوزنی خوابیده به دست آمده که احتمالاً قطعه مرکزی سپری را تشکیل می‌داده است. این تندیس اگر چه از لحاظ زیباشناسی به پای نمونه عالی کاستروم سکایا نمی‌رسد ولی از لحاظ هنر فلزکاری به منزله شاهکاری به شمار می‌رود.

بدین ترتیب پیداست که وقتی که سکاه در اوج قدرت خود بودند (یعنی شاید از اوایل قرن هفتم تا چهارم یا سوم پیش از میلاد) پادشاهان و ملکه‌های سکایی و رؤسای بزرگ این سرزمین را با زیباترین جامه‌ها و جواهرآلات آنان به خاک می‌سپردند، و غالباً لباسهایی اضافی برای استفاده آنها در جهان دیگر در گورشان قرار می‌دادند. سکاه نیز پیوسته ظروف مقدس زرین و سیمین و پیماله‌های افراد متوفی را در گورشان می‌نهادند و کوزه‌های دو دسته‌ای از شراب و روغن، دیگ مفرغی بزرگی شامل مقداری گوشت، و سلاحهای مهم را در دسترس آنها قرار می‌دادند. رؤسای مستخدمان، در حالی که بهترین جامه‌ها را برتن و سلاحهای خود را در دسترس دارند، و به جای زینت آلات زرین، زینت آلات مفرغی در کنارشان

\* الهه معروف آتن و خدای دانایی که حامی این شهر به شمار می‌آمد.



تصویر ۲۰. نقشه گورها در ناحیه دریای سیاه.

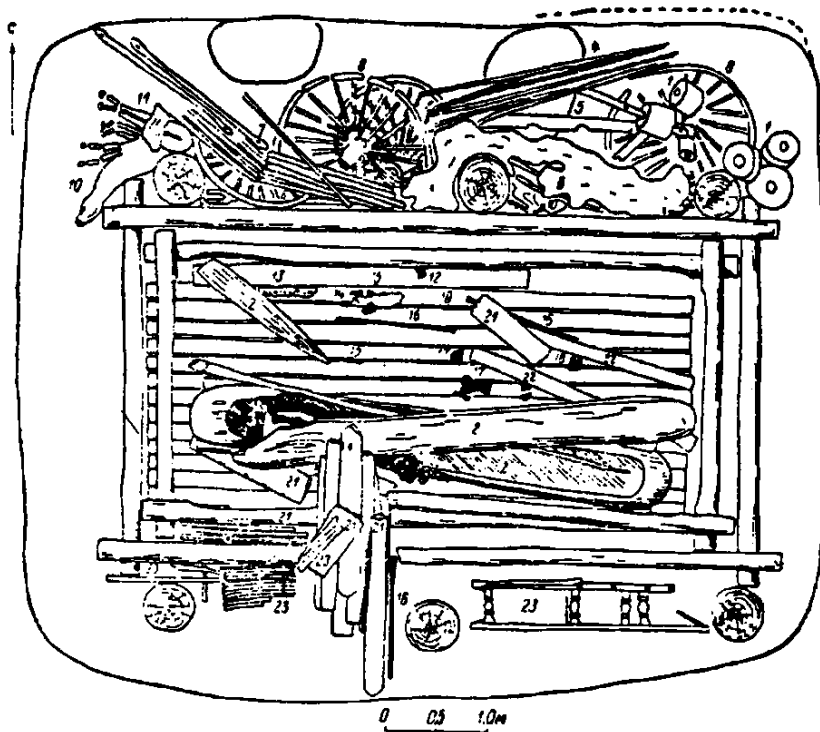
است، در اطاقکهای ساده تر دفن شده اند. اما همسر مرد متوفی همیشه دارای گوری بود که تقریباً از لحاظ عظمت به پای گور شوهرش می‌رسید، و گاهی ملازمی، احتمالاً مهترش، برای همراهی او انتخاب می‌شد. همه جسد‌ها را به پشت می‌خوابانند و صورتهای آنها را متوجه شرق می‌کردند.

در آیین‌های تدفینی باشکوه‌تر، جسد رئیس را معمولاً با ارباب‌های به گورستان می‌بردند که لااقل دو اسب و معمولاً چهار و گاهی تا شش اسب آن را می‌کشیدند. افراد کم‌اهمیت‌تر را روی تشک‌هایی در تخت روان می‌گذاشتند و اعضای خانواده آنها به طور جمعی جسد‌ها را حمل می‌کردند. در هر مورد، مراسم تدفین احتمالاً پرسروصدا انجام می‌گرفته است. پیشاپیش آنها پرچمدارانی حرکت می‌کردند که تیرک‌هایی از جنس مفرغ یا آهن را با خود حمل می‌کردند. این تیرک‌ها دارای تندیسهای پرندگان رعب‌آور یا حیوانات پرهیبت بود. به دنبال آنها

گروهی از اعضای طایفه می‌آمدند که جفجغه‌های فلزی عظیم را می‌چرخانند و زنگوله‌های متصل به دسته‌های چوبی را تکان می‌دادند. و جیفهای گوشخراشی به منظور دور کردن ارواح خبیثه می‌کشیدند. سپس ارابه و ویژه تشییع جنازه یا تخت روان که به وسیله عده‌ای حمل می‌شد حرکت می‌کرد، و اسبان با صدای زنگوله‌های زین و یراق خود به این همه‌ها می‌افزودند. در هر دو سوی جسد، مردانی راه می‌پیمودند که سایبانی را حمل می‌کردند. برفراز این سایبان، جانوری مفرغی قرار داشت و زنگوله‌های بیشتری نیز بدان آویخته بود. سپس کسانی می‌آمدند که می‌بایستی در گور خود بمیرند و در جهان دیگر همراه اربابشان باشند. حرکت دسته جمعی در حالی به پایان می‌رسید که بقیه اعضای طایفه شیون کنان بدنبال می‌آمدند.

این جریانات انسان را به یاد تشریفات می‌اندازد که در چین در زمان امپراطوران سلسله هان رایج بود، و بدین ترتیب، جای شگفتی نیست که در پازیریک نیز متداول شده باشد. اما، در آنجا هیچ جفجغه یا زنگوله‌ای هنوز یافت نشده، هرچند بعضی از ویژگیهای محلی، که در پایان این فصل توصیف خواهد شد، به این گورها جنبه‌ای خاص می‌بخشد، و مسائلی را پیش می‌آورد که حل آنها هنوز تا اندازه زیادی وابسته به نتایج کاوشهای آینده است.

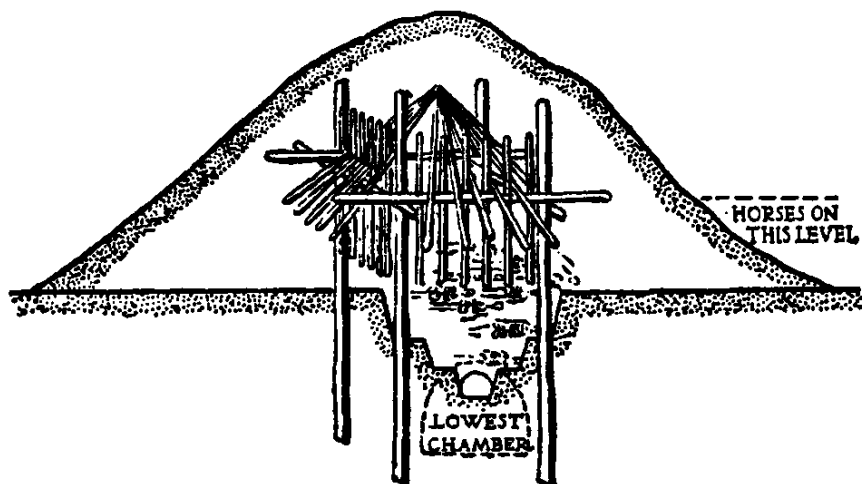
در جنوب روسیه، پس از آن که جسد متوفی را در حجره گور در زیرینای خیمه مانند می‌نهادند و دارایی او را در کنارش قرار می‌دادند، اجساد همراهانش را در جاهایی که برای آنها اختصاص داده شده بود می‌چیدند. همراهان را یا با نوشاندن زهر یا خفه کردن به قتل می‌رساندند. سپس نوبت اسبان می‌رسید که همگی به زین و یراقهای مجلل آراسته شده بودند. هر يك از آنها را با فرود آوردن ضربه‌ای بر سرشان می‌کشتند، و لاشه‌های آنها را در پیرامون گورهای افراد می‌چیدند. قراردادن آنها بر طبق فضایی که برایشان وجود داشت تغییر می‌کرد. در صورت امکان، آنها را به طور مرتب، یا به صف، یا جفت جفت، یا حتی در دایره‌ای پیرامون گورها، می‌چیدند. اما گاهی بعضی از آنها را در محلی بلندتر از گور اصلی دفن می‌کردند، ولی، حتی در آن صورت، لاشه‌ها را در يك گودال می‌نهادند. آنگاه قشری از خاک روی اجساد می‌پاشیدند و گاری مخصوص تشییع جنازه را در هم



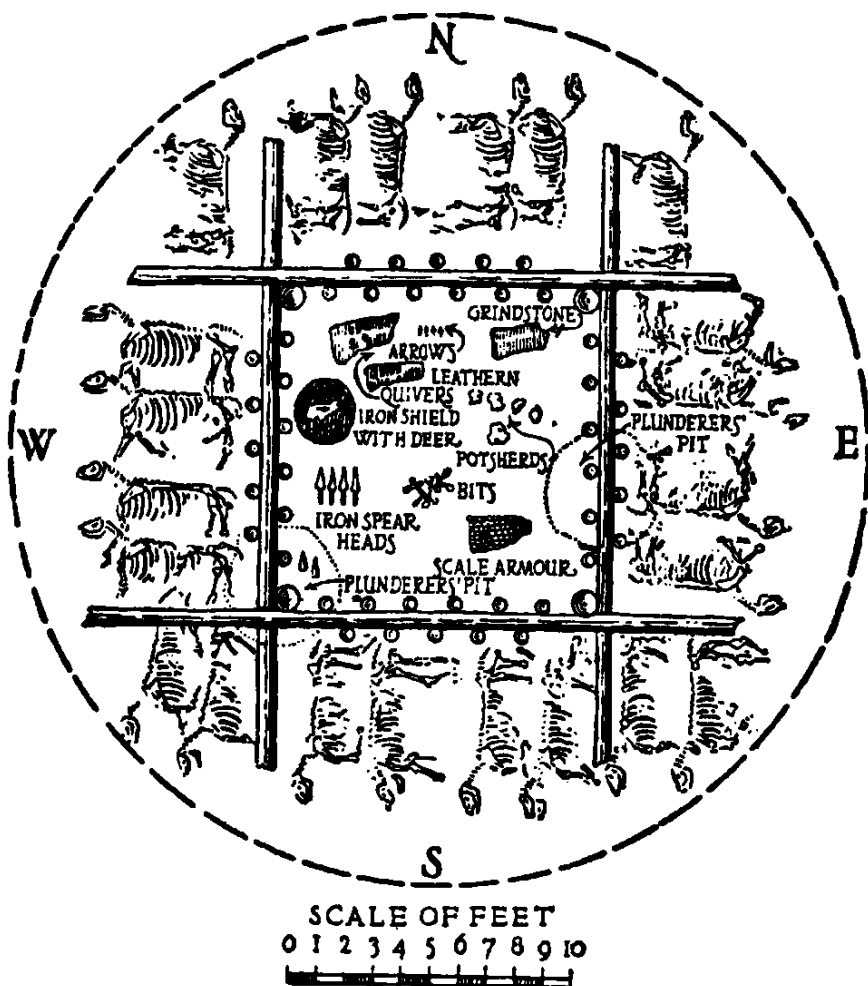
تصویر ۲۱. طرح گور در تپه ۵، پازیریک:

- |                            |                                     |
|----------------------------|-------------------------------------|
| ۱- چرخهای ارابه            | ۱۴- پوست گوسفند                     |
| ۲- تابوتها و سرپوشهای آنها | ۱۵- پایاهای میز                     |
| ۳- استخوان مرده            | ۱۶- شش تیر چوبی برای چادر حشیش کشان |
| ۴- تیرك ارابه              | ۱۷- ظرف استوانه شکل از استخوان      |
| ۵- نردبان                  | ۱۸- متکای نم‌دین                    |
| ۶- قالی کرکی               | ۱۹- ظروف خانگی                      |
| ۷- تا ۹. بخشهای ارابه      | ۲۰- پوشش سر زنانه                   |
| ۱۰- لاشه‌های اسبان         | ۲۱- تیرك برای سقف حجره گور          |
| ۱۱- قالیچه یا پرده نم‌دین  | ۲۲- باقیمانده بخشهای ارابه          |
| ۱۲- قطعات کوزه سفالین      | ۲۳- بخشی از گاری                    |
| ۱۳- پوست بز                |                                     |





تصویر ۲۲. بخشی از گور کاسترومسکایا.

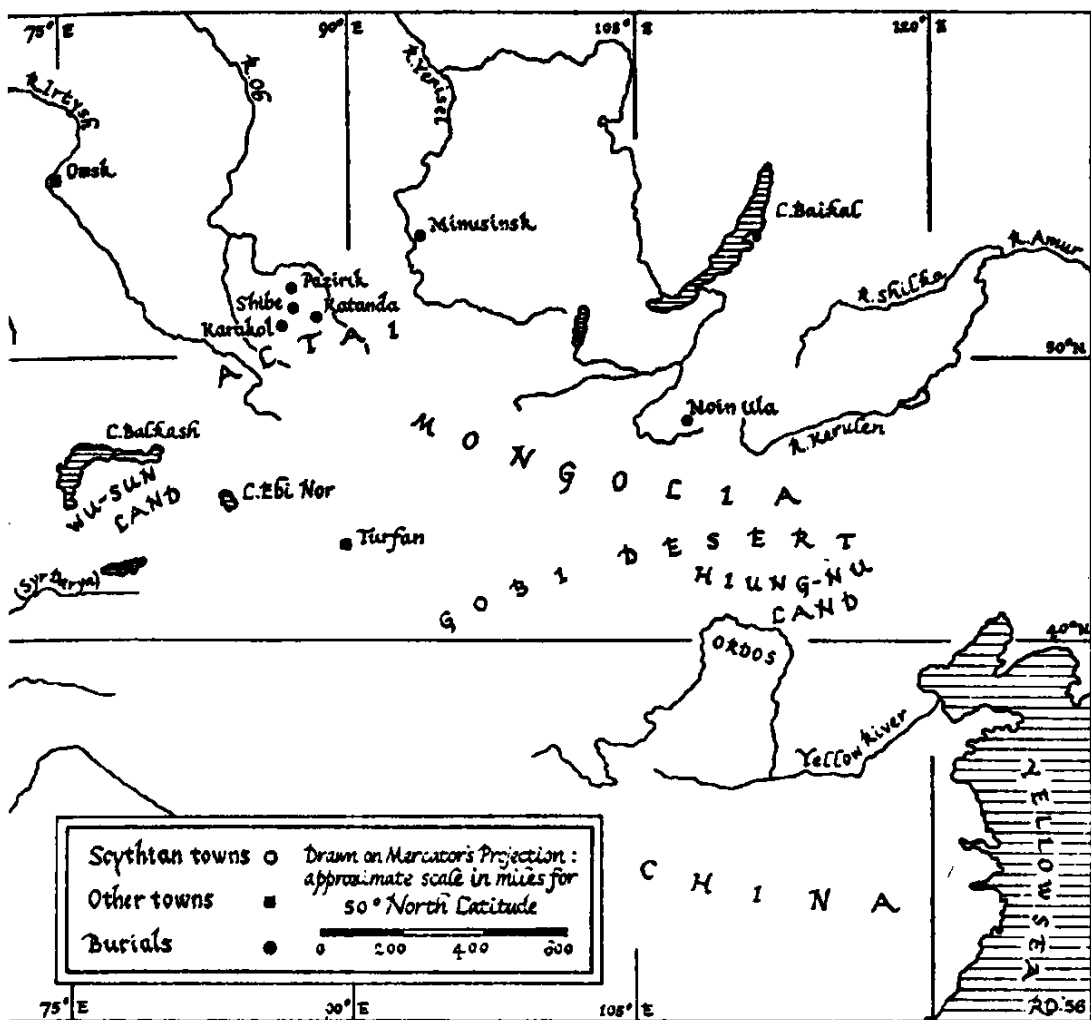


تصویر ۲۳. طرح گور کاسترومسکایا.

می‌شکستند و اجزای آن را روی زمین می‌ریختند. در آن صورت، گودال را پر می‌کردند و زمین را روی گور می‌کوبیدند. گاهی، برای محکم کردن محل، از سنگ استفاده می‌کردند. به خاطر مردگان، بر روی زمین مسطح شب‌زنده‌داری و آخرین مرحله تشریفات را که عبارت از ساختن تپه بر فراز گور بود به پایان می‌رساندند.

چنین بود آیین تدفین امیری توانگر، یا ریش قبیله‌ای نیرومند، یا مالکی مغرور با گله‌های بی‌شمار و اسبان ذقیمت، یا رئیسی با چندین همسر، یا صاحب مقدار زیادی زینت‌آلات که بیشتر آن از طلا بود. رؤسای با ثروت کمتر، ولی دارای اعتبار و حیثیت، نیز با تشریفات مجللی به خاک سپرده می‌شدند، اما به جای داشتن گوری مخصوص به خود، معمولاً در گور بزرگتر از دو گوری که ظاهراً به هم پیوسته بودند دفن می‌شدند. در نتیجه، گورهایی از این دست را گورهای دوگانه (Blisnitsy) می‌نامند. این گورهای تپه‌ای متعلق به رؤسای قبایل دارای شیبه‌ای نسبتاً تند هستند که برای محکم کردن آنها از سنگ استفاده می‌کردند و قلّه تپه را به صورت مسطح در می‌آوردند. در زیر آن، يك حجره گور منحصر به فرد و حاوی جسد رئیس قبیله می‌ساختند، و تجهیزات نظامی، غذا و شراب، برای مسافرت به جهان دیگر و بهترین اموال شخصی آنها را در آنجا می‌نهادند. در میان آن اموال، اشیائی به دست آمده که توسط صنعتگران یونانی ساخته شده است. مردی مانند این یگه و تنها به جهان دیگر می‌رفت و هیچ همراه انسانی نداشت، ولی اسبانش به دنبال او می‌آمدند. لاشه‌هایشان را معمولاً به صورت دایره‌ای در پیرامون حجره گور دفن می‌کردند. تپه‌های کوچکتر مجاور شامل گورهای افراد فقیر بود که احتمالاً از اعضای معمولی طایفه بودند.

پیش از بررسی گورهای شرقی‌تر، شاید مناسب باشد که نظری به بعضی از گورستانهای سکاها در شمال غربی روسیه و پروس و بالکان بیفکنیم که همه آنها اندکی با گورهای کوبان فرق دارند، ولی با گورهای سلطنتی جنوب روسیه بسیار متفاوتند. بدین ترتیب، در نواحی پر درخت تر کیف و پولتاوا، جایی که بیشتر جمعیت را کوچ‌نشینان، یا در هر صورت، ساکنان نیمه بدوی تشکیل می‌دادند، گورهای تپه‌ای سکایی کوچکترند، و تنها در حدود هفت پا ارتفاع دارند. در آنجا



تصویر ۲۴. نقشه مناطق

تعداد کمتری اسب مدفون است، و محتویات آنها کمتر غنی است و به جای طلا یا سایر فلزات، استخوان دیده می‌شود. تزیینات چوبی احتمالاً در آنجا به کار می‌رفته، که مقدار کمی از آنها در برابر تغییرات جوی مقاومت کرده است. اکثر گورهای این منطقه متعلق به قرن چهارم پیش از میلاد و از زمانی باقی مانده‌اند که در حجره‌های گورها محوطه‌ای با تیرک‌هایی برای ثابت نگاهداشتن سقف چوبی مسطح می‌ساختند. غالباً در چنین حجره‌هایی اضلاع یا دیوارهای چوبی و همچنین کف‌هایی از چوب بلوط درست می‌کردند. در اینجا نیز فرد متوفی را همیشه با سلاح‌ها و تیرکش و گاهی با زره او به خاک می‌سپردند، و اشیائی که تصور می‌رفت در جهان دیگر برایش ضرورت داشته باشد در گورش می‌نهادند. در بیشتر موارد، آینه‌ای بدان



، تحت نفوذ سکاها.

می افزودند و گاهی چند شیء زرین نیز در آنجا می گذاشتند، ولی شمار اسبانی که قربانی می کردند به ندرت از دو رأس فراتر می رفت.

شمار گورهای غربی تر کمتر است. اما در هنگام شخم زدن مردی در فترسفلد در پروس مجموعه ای به دست آمده که دارای اهمیت است. این مجموعه حیرت انگیز شامل يك سب و تجهیزات کامل یکی از جنگجویان سکایی است، ولی اثری از استخوان اسب در آن نیست. شیء قابل توجه آن عبارت از سپری است از طلای کم رنگ که قطعه مرکزی آن دارای تندیس جالب توجهی از يك ماهی است. يك سینه بند اسب یافت شده که تنها سینه بندی از نوع خود است که به يك فرد سکایی تعلق دارد. در کنار آن، يك صفحه زرین است که از غلاف

شمشیری به سبك سکایی جدا شده، و همراه آن دشنه ای است که جلد آن به شکل قلب و به شیوه سکائی - سبیریائی است. باین گنجینه، هیچ زینت آلات یا زین و یراق اسب به دست نیامده است. تاریخ آن را اوایل قرن پنجم پیش از میلاد دانسته اند. کشف نسبتاً مشابه ولی کم اهمیت تری در پلوه موهلن (Plohmühlen) در شلسویک<sup>۷</sup> (Schleswig) به عمل آمد. هیچیک از آنها وجود اشیاء سکایی در این نقطه شمال غربی زادگاهشان را توجیه نمی کند، و برعکس باستان شناسان آینده است که نشان دهند که آیا سکاها به صورت جوامع منفرد یا به صورت گروه معتابهی وارد پروس شدند، یا به صورت دسته های کوچک از طریق راههای پرپیچ و خم سفر کردند، یا شاید گروه بزرگی از آنها از راه مشخصی از سیلزی (Silesia) گذشتند.

در قرن چهارم پیش از میلاد، سکاهاى سلطنتی جنوب روسیه در صدد برآمدند که مراکز فرماندهی خود را از دنپسر سفلی به نواحی شمالی و غربی مسکن پیشین خود منتقل کنند. اندکی بعد، حاشیه شرق بالکان به صورت پایگاه سکایی درآمد، و در نتیجه، این منطقه شامل تعداد قابل ملاحظه ای از گورهای سکایی است. بسارابی (Bessarabia)، والاشی (Wallachia) و دوبروجا (Dobrudja) به ویژه آثار مهمی از اقامت آنها را در بر دارد. از بعضی از گورهای آنجا نمونه های جالب توجهی از اشیاء هنری آنان به دست آمده است. دررومانی، غنی ترین گنجینه ها در بوخوینا (Bukhovina) پیدا شده است. در اینجا جالبترین گورهای تپه ای در مجاورت کوسی اورول ماره (Cuciurul Mare)، ساتوماره (Satu Mare) و بورنی (Boureni) در مولداوی یافت شده است. ولی در هیچ نقطه بالکان گورها تا کنون مورد آن بررسی مفصل و منظم قرار نگرفته است که بتوان میان رسوم جاری در این پایگاههای سکایی و رسوم سکائیه خاص مقایسه ای به عمل آورد.

بعضی از سکاها نیز در حدود ۵۰۰ پیش از میلاد به مجارستان نفوذ کردند، و احتمالاً راهی را در پیش گرفتند که از مولداوی و ترانسیلوانی می گذشت، زیرا هر دو ناحیه از لحاظ گورهای تپه ای غنی هستند. بسیاری از اشیاء یافت شده در خاک مجارستان دارای اهمیت هنری فراوان هستند. در میان آنها دو گوزن طلائی عالی یافت شده یکی در تاپیوس زنت مارتون (Topioszontmarton) و دیگری در زولد هالوم پوتسزا (Zoldhalompusza). شمار گورهای سکایی در مجارستان بسیار

است و کارگران کشاورز غالباً به گنجینه‌هایی دست یافتند. گذشته از کشف‌های اتفاقی از این دست، بیش از هشتادوپنج گور اصلی در این کشور تا ۱۹۳۹ به طریق علمی مورد کاوش قرار گرفته است. در همه آنها استخوان اسب وجود داشته است، هرچند شمار اسبان کشته شده پیوسته اندک بوده است و غالباً از جنس اصیل به شمار نمی‌رفتند. اما اطلاعات علمی ناشی از این حفاریها به طرز نومید کننده‌ای کم بوده است.

هنگامی که از طریق روسیه به عقب بازمی‌گردیم، تصویر دوباره کاملتر می‌شود. در قسمت شرقی گورهای سلطنتی، گورهای کوبان به‌ویژه نمونه‌های جالب توجهی از گورهای کهن سکاها به دست می‌دهد. گورهای تپه‌ای «هفت برادران» را می‌توان به عنوان نمونه بارز نوع زیباتر گورهای کوبان دانست، هرچند اشیاء یافت شده در کلرمس دارای ارزش ذاتی بیشتری هستند. در گورهای کوبان، نفوذ یونان کمتر از گورهای سلطنتی به چشم می‌خورد، و اگرچه نمونه‌هایی از مهارت و استادی یونانیان تقریباً در هر گوری یافت می‌شود، ولی به نظر نمی‌رسد که هیچیک از آنها به وضوح برای يك فرمانروای خاص این منطقه و یا بالا حض برای کوبان ساخته شده باشد. به نظر می‌رسد که کالاها عبارت از واردات جاری یونانی بوده و سکاها ی کوبان از آن لحاظ آنها را انتخاب کرده‌اند که با سلیقه بومی آنها هماهنگی داشته یا اینکه کالای دیگری در میان نبوده است. بدین ترتیب ظروفي شبیه ظرفهایی که به طور ویژه از کول او با، چرتوملیک یا وروتر سفارش داده می‌شده است در کوبان وجود ندارد، ولی سبك بومی به جای آن، در آن حوالی در حد کمال خود دیده می‌شود.

این سبك به صورت خالص آن در تجهیزات اسب و در بسیاری از سلاحها به‌ویژه در شمشیر و دشنه و کارد دیده می‌شود. اما درزینت آلات، نفوذ ایران به همان اندازه دیده می‌شود که پیرایه‌های شخصی سکاها ی سلطنتی تحت تأثیر شدید عناصر یونانی قرار داشتند. مثلاً حلقه‌های چشم و منخرین يك پلنگ طلایی از کلرمس را با خمیر شیشه و سنگهای نیمه گرانبها پر کردند، در صورتی که گوشه‌هایش را با نخستین گونه لعاب کاری خانه‌خانه روکش کرده‌اند که قرابت بسیاری با آثار هخامنشی در قرن هشتم و هفتم پیش از میلاد دارد. یکی دیگر از گورهای

کوبان دارای تیردانی زرین، کمربندی عالی، و نیمتاجی از طلا بود. بر روی این نیمتاج، تصویر جانوران اساطیری نهاده بودند که شباهت آشکاری به بعضی از جانوران یافت شده در ناحیه جیحون داشتند.

مشخصات بومی نیز در احداث حجره‌های گوری کوبان مشهود است. بدین ترتیب، در کاسترومسکایا چهار تیرك عظیم گوشه‌های زمینی را به مساحت قریب ۱۰ پا و ۶ اینچ مربع مشخص می‌کرد. چهار تیرك در عرض آنها نهاده شده و شش تیرك روی بخش داخلی مربع و پنج تای دیگر درست در خارج آن ولی در فضا‌های میان تیرك‌های داخلی نهاده بودند. قسمت فوقانی همه تیرك‌ها را به سوی هم متمایل کرده بودند تا در مرکز به صورت سقفی درآید. تنها بیست و دو اسب در این تپه دفن شده بود ولی در آن، سپری آهنین یافتند که قطعه مرکزی آن را تندیس عالی از گوزنی خمیده و از جنس طلا تشکیل می‌داد که به گوزن کاسترومسکایا معروف شده است.

گورهای بی‌شماری که در سیبری گشوده شده است معما‌های کاملاً منحصر به فردی را مطرح می‌سازد، و دو گروه از گورها به ویژه جالب توجه‌اند. نخستین گورهای کشف شده عبارت از گورهای منجمد کاتاندا نزدیک رودخانه برل (Berel) بود که به اوایل عصر آهن تعلق داشت. قسمت اعظم محتویات اینها را نیز در روزگار باستان به تاراج برده بودند، و در گورها مقدار کمی طلا باقی مانده است، هرچند بعضی اشیاء مفرغی را دزدان برجای نهاده‌اند. گور بزرگتر کاتاندا را با سنگ قبری پوشانده بودند که تنها هفت پا ارتفاع داشت ولی اندازه محیط آن به بیش از صد پا می‌رسید. در این گور اسبانی را نیز دفن کرده بودند، ولی رادلوف تعداد آنها را مشخص نکرده است.<sup>۸</sup> مساحت اطاقك گور چهارده پای مربع بود و سقف آن را با تیرهای کاج و جدار آن را با پوسته درخت غان پوشانده بودند. گور در زیر طبقه‌ای از یخ قرار داشت. يك بسته لباس که در آن محفوظ مانده بود، شامل نیمتنه‌ای ابریشمی بود شبیه کت دامن گردی که امروزه در مراسم رسمی می‌پوشند با آستری از پوست سمور و حاشیه‌ای از چرم و آراسته به پلاک‌های نقش دار. همچنین در این بسته، نیمتنه‌ای از پوست قاقم که آن را به رنگ سبز و سرخ درآورده و با دکه‌ها و پلاک‌های زرین آراسته بودند و يك دستمال گردن از

پوست قاقم و نواری ابریشمین مزین به تندیسهای اسب، گوزن، خرس، هیولاها و جانوران افسانه‌ای از چوب که آنها را به ردیف چیده بودند. بعضی از آنها بسیار شبیه جانورانی بودند که در نوئین اولاً در مغولستان یافت شدند. اجساد آدمیان را روی میزهای چوبی کوتاه یا روی سه‌پایه‌ها قرار داده بودند. قطعات دیگر ااث، نمونه‌هایی از پازیریک را به یاد می‌آورد.

رادلوف گروه دیگری از گورهای منجمد را در کنار سواحل همان رودخانه مورد کاوش قرار داد که در محلی تا اندازه‌ای نزدیکتر به بوختارنا (Bukhtarna) بود. در آنجا لاشه‌های شانزده اسب در زیر طبقه‌ای از چوب یافت شد که آنها را به چهار صف چیده و سرهایشان را به سوی مشرق چرخانده بودند. همه آنها زین و یراق کامل داشتند. لگامهایشان از آهن، و چوب افسارهای چرمی آنها آراسته به زینت آلاتی از چوب تراشیده و پوسته درخت غان و پوشیده از ورقه‌های نازک طلا بود. در اینجا اطاقك گور در سطح نسبتاً پائین تری قرار داشت و شامل تابوتی از تنه‌ی خالی شده درختی بود که آن را با تندیسهای پرندگان مسین آراسته بودند و بسیار شبیه آنهایی بود که در گورهای سکائیان مناطق و لگا و اورال دیده می‌شد. در آن، جسد مردی یافت شد، و سلاحهایی شبیه آنهایی که متعلق به يك مرد بیابانگرد سکایی بود در دسترس او قرار داشت. يك آینه و يك دیگ از نوع سکایی در اطاقك گور، یافت شد، اما چیزی در گور نبود که با آن بتوان تاریخ دقیقی برایش معین کرد.

در ۱۹۲۷ رودنکو و گریاسنوف توانستند گروه دیگری از گورهای از همان گونه را در شبیه نزدیک رودخانه اورسول بررسی کنند. بزرگترین این گورهای تپه‌ای شبیه گورهای پازیریک بود، و در حدود صد و شصت پا قطر داشت، ولی در اینجا باز سنگ قبردارای حدود شش پا ارتفاع بود، و اطاقك گور قریب بیست و يك پا عمق داشت. این گور متعلق به پیرمردی بود که جسدش را در تابوتی چوبی گذاشته و جسد کودکی را در کنارش نهاده بودند. لاشه‌های چهارده اسب را در بخش شمالی گور قرار داده بودند، ولی این گور در روزگار باستان مورد دستبرد قرار گرفته و چیز با ارزشی در آن به جای نمانده بود. در ۱۹۳۴ کیسلف (Kiselev) گور تپه‌ای دیگری وابسته به این گروه را حفاری کرد که شامل جسد پیرمردی از

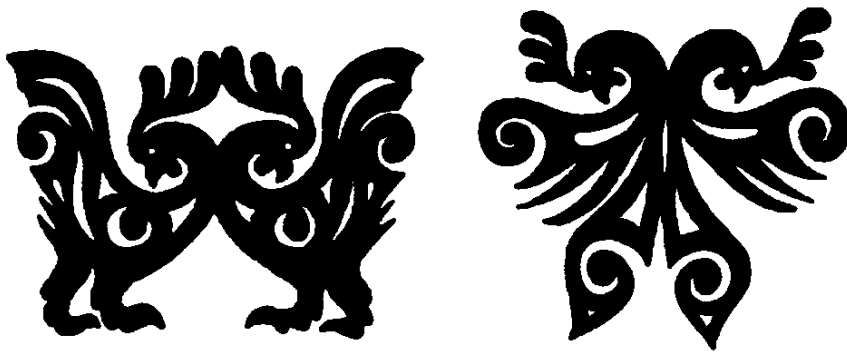


نوع مغولی بود با جسد زنی که در کفن ابریشمین سرخی آراسته به پلایکهای طلا پیچیده شده بود. بر روی سرش نیمتاجی زرین قرار داشت و آینه و اشیاء گرانبهای مختلفی در کنار او بود. همه این اشیاء شباهت زیادی به یافته های پازیریک داشت. در ۱۹۵۰ گورهای دیگری که بسیار شبیه گورهای پازیریک بود در باسادار (Basadar) که محلی است در همان ناحیه یافت شد. در این مورد، جسد در تابوتی چوبی قرار داشت که پهلوی های آن مزین به یک صف حکاکی شده از برهائی بود که از چپ به راست حرکت می کردند. این جانوران بر روی سرپوش تابوت دوباره ظاهر می شوند با دو گوزن، دو گراز و سه بزکوهی که همه را با سبکی قابل انعطاف تر از سبک پازیریک ساخته اند. این گور، که شانزده اسب در آن دفن شده اند، با وجود جنبه غیر معمول تابوت<sup>۹</sup>، باید متعلق به طایفه ای بسیار شبیه طایفه پازیریک<sup>۱۰</sup> بوده باشد.

### پازیریک

در واقع همه این گورها به اندازه ای شبیه گورهای بسیار غنی مکشوف در پازیریک هستند که هر دو گروه باید وابسته به طایفه ای کاملاً شبیه به هم یا مشترک از لحاظ فرهنگی باشند، هر چند مردم پازیریک توانگرتر و نیرومندتر از دیگران بودند. گورستان پازیریک نسبتاً وسیعتر و شامل چهل گور تپه ای بود که از لحاظ اندازه و شکل با یکدیگر فرق داشتند. شش گور بزرگتر و همچنین بعضی از گورهای کوچکتر مورد بررسی قرار گرفته اند. همه آنها در دامنه شرقی آلتایی و در سطح چراگاههای تابستانی واقعند که در آنجا زمین هر چند در زمستان یخ می بندد، در بهار و تابستان یخها آب می شوند. زمین، بسیار ناهموار و حتی بزرگترین گورهای تپه ای، کوتاه است و روی آنها را با خاکی پوشانده اند که از اطاقهای گور کننده و سطح آن را با تخته سنگ مفروش کرده اند. از این رو اندازه گور تپه ای مزبور باتوجه به محیط آن و نه ارتفاعش تعیین می شود. قطر بزرگترین آنها از حدود ۱۲۰ تا ۱۶۰ پا است. بعضی از گورهای تپه ای کوچکتر را به جای آنکه بر روی آنها تخته سنگ بگذارند با یک دایره خارجی از سنگ نشانه گذاری کرده اند، یا اینکه آنها را

با سنگهایی پوشانده‌اند که طرحهای متفاوتی را تشکیل می‌دهند. هیچیک از گورهای تپه‌ای پازیریک به هم شباهت ندارند و، باوجود این، همه آنها وابسته به يك گروه از مردمند. همه آنها نیز دارای تاریخ دقیق یکسانی نیستند. از میان گورهای تپه‌ای بزرگتر که مورد کاوش قرار گرفته‌اند، تپه‌های ۵۰۱، وابسته به قرن پنجم پیش از میلاد، تپه‌های ۲ و ۴ و ۶، به اواخر قرن پنجم یا اوایل قرن چهارم

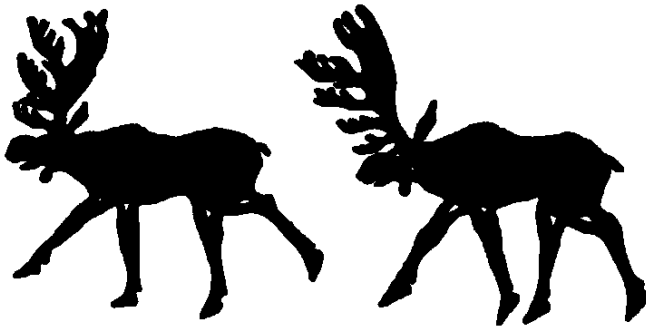


تصویر ۲۵. نیمرخهای خروس، کنده شده از چرم از تپه ۱، پازیریک. حدود قرن پنجم پیش از میلاد. ارتفاع قریب ۶ اینچ.

پیش از میلاد و تپه ۳، وابسته به قرن سوم پیش از میلاد است. امکان دارد که بعضی از اختلافات کوچک میان گورهای تپه‌ای تاحدی ناشی از ازدواج میان اهالی پازیریک و قبایل دیگر باشد، بااین نتیجه که، آداب محلی آنها دستخوش تحولات اندکی شد. اما گورها از لحاظ خطوط کلی به يك گونه‌اند. در هر مورد اسبانی در گورهای تپه‌ای یافت شده که يك سوم فضای تدفینی آنها را اشغال کرده و به صورت یکسان در اطاقکی جداگانه واقع در منتهی‌الیه شمالی گورنهاد شده‌اند. کمبود فضا غالباً ایجاب می‌کرد بعضی از اسبان در سطح بالاتری از گور اصلی دفن شوند، ولی تاحد امکان لاشه‌های آنها را به طور مرتب در کنار هم چیده‌اند.

در گورهای تپه‌ای بزرگتر، اطاقکها، گوری در حدود چهل و پنج یارد مربع را اشغال کرده است. دور آن را با دیوارهای مضاعف محاط کرده و دیوارهای خارجی را با گنده‌های نتراشیده درختان ساخته‌اند، در صورتی که سطح دیوارهای

داخلی را صاف کرده‌اند. فضای میان آنها را گاهی خالی نهاده ولی بعضی از آنها را با بوته و خاشاک پر کرده‌اند. کف آنها را معمولاً صاف می‌کردند ولی گاهی بر روی آنها شن و ماسه می‌ریختند. سقفها را با پوسته‌های درخت غان (مانند کوبان و شیبه) و سپس با طبقه‌ای از ترکه می‌پوشاندند. این گونه بنا که به سبکی استادانه ساخته شده نشان می‌دهد که حتی در آلتایی، بیابانگردان از قرن پنجم به بعد مهارت فراوانی



تصویر ۲۶. نیمرخهای گوزن بریده شده از چرم از تپه ۲، پازیریک. حدود ۶×۷ اینچ.

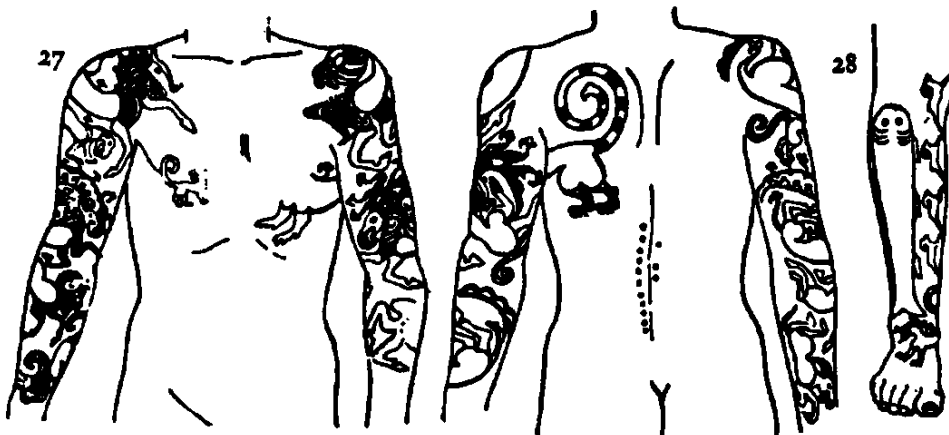
در احداث بناهای چوبی به دست آورده بودند. سطح زندگی از لحاظ آسایش بایستی بالا بوده باشد، زیرا در همه گورهای پازیریک، که تاکنون مورد بررسی قرار گرفته است، دیوارهای اطاقکهای گورها را با نمد پوشانده و نمدها را، با میخهای قالب گیری شده مسین یا میخهای چوبی برجا ثابت نگاه داشته‌اند برای آویختن لباسها و سایر لوازم، میخ به دیوار می‌کوبیدند. در تپه شماره ۲، کف زمین را با نمد سیاه پوشانده‌اند. در تپه شماره ۱، پرده‌های دیواری به طرز شگفت‌انگیزی استادانه ساخته شده‌اند، زیرا در حاشیه زمینه آنها که به رنگ قهوه‌ای تیره بوده حاشیه‌ای از نمد سفید را میان دو تسمه از الگوهای قالب گیری شده به رنگ سفید و قرمز و زرد و آبی نهاده‌اند. حاشیه مرکزی را با یک صف از سرهای شیرانی آراسته‌اند که بسیار خشمگین و با روح هستند و بینی‌های پهن و کوتاه دارند و

می‌غزند و بر روی نمدی به رنگ آبی و قرمز روشن ساخته شده‌اند. در اطاقك تپه ۵، نیز پردهٔ نمدین آویخته‌اند. باوجود آنکه، قطعاتی از آنها برجای مانده است، باستان‌شناسان موفق شده‌اند که طرح آن را بازسازی کنند. موتیف اصلی شامل موجود بالدار بزرگی است با سری انسانی بر روی بدن شیر. آن را به طرز باروحي رنگ آمیزی کرده بودند با زمینه‌ای از سفید کم رنگ و حاشیه‌ای از پرندگان بسا ته‌رنگهای روشن محاط در یک طومار.

مردگان پازیريك را در تابوتهایی می‌نهادند که از تنه‌های درخت غان ساخته شده بود و به آنهایی شباهت داشت که در شبیه و با سادور یافت شده است. در هر مورد، بخش تحتانی تابوت قدری عمیق‌تر از سرپوش بود و، تابوت در هر گوشه اش دو سوراخ داشت تا جای طنابهایی باشد که بدان وسیله آن را به درون گورپایین ببرند یا آن را حمل کنند. در تپه‌های او ۲، حاشیه‌های تابوتها را با نیمرخ‌های زیبایی که از چرم کنده و سپس زراندود کرده بودند آراسته بودند. در يك مورد خروسهایی دیده می‌شد که در برابر یکدیگر قرار دارند و در مورد دیگر صفی از آهوان در حال فرار.

اجساد یافت شده در پازیريك را مومیایی کرده بودند. در واقع، رسم دفن مردگان که هر سال دوبار انجام می‌گرفت این عمل را ایجاب می‌کرد، و مومیایی کردن تجملی برای رهبران برجسته نبود. برخلاف عادت سکاها، که رهبر قبیله را در اطاقکی خصوصی و همسرش را در اطاقك مجاور می‌گذاشتند، در پازیريك معمول بود که مرد و همسرش را در يك تابوت بگذارند به صورتی که مرد در بخش فوقانی و زنش در بخش تحتانی قرار گیرد. هردو را بر پشت می‌خوابانند و سرهای آنها را به سوی شرق می‌چرخانند. اجساد را روی قالیچه‌هایی که بر روی پتوهای نمدین عریض می‌گسترند می‌نهادند که حاشیه‌های آن به اندازه کافی روی هم قرار می‌گرفت و در پیرامون اجساد به هم می‌پیوست و آنها را از سرپوشهای تابوت محفوظ می‌داشت. همچنین برخلاف سکاها، مردگان پازیريك را به صورتی در تابوت می‌گذاشتند که لباس کمی بر تن آنها بود یعنی نیم‌تنه آنها را روی شانه‌هایشان می‌آویختند و سینه‌بند زنان را بر روی سینه‌هایشان قرار می‌دادند. به مردان شلوار نمی‌پوشانند و، اگرچه مقدار زیادی لباس از گورها به دست آمده هیچ

شلواری در میان آنها یافت نشده است. اما کلاهها را روی سر مردگان می‌نهادند و جوراب و کفش به پایشان می‌کردند. مرده را به صورتی دفن می‌کردند که دست چپش روی سینه‌اش و دست راستش روی استخوان شرمگاهش باشد. طلای زیادی بر روی اجساد یافت نشده است، شاید چون دزدانی که به اطاقکهای گورها دستبرد زده‌اند هرچیز با ارزش را با خود برده‌اند، ولی طلسمهای سیمینی به صورت اسب، قلابهای سیمین کمر بند و پلاکهای سیمین و مفرغی لباسها با استخوانها بر جای مانده است، به انضمام يك یا دو گوشواره و دستبند که گاهی کشف شده یا تعدادی مهره‌های شیشه‌ای و چند آینه که بسیار ضروری بوده است.



تصویر ۲۷. خالکوبی حفظ شده روی بدن رئیس قبیله مدفون در تپه ۲، پازیریک. حدود قرن پنجم پیش از میلاد.

تصویر ۲۸. خالکوبی بر روی ساق پای رئیس قبیله.

یکی از هیجان‌انگیزترین اکتشافات در تپه‌های ۲ و ۳، به عمل آمده است. در آنجا جسد دو رهبر قبیله پیدا شده که دارای خالکوبی‌های بینهایت پیچیده بوده است. يك جسد با گذشت روزگار، بسیار فاسد شده بود. جسد دیگر متعلق به مردی داشت حدوداً شصت ساله و بدون ریش و سبیل و از نوع مغولی. این جسد در واقع متعلق به همان مردی بود که ریشی مصنوعی برایش تعبیه کرده بودند و به این جهت از طرز خالکوبی شده بر روی بازوان و قفسه

سینه و پشتش باقی مانده بود. این مرد در جنگ کشته شده بود. طرحهای خالکوبی شده بر روی بدنش شامل صورتهای حیوانی بود. سبك و موتیف آنها اساساً سکایی و از لحاظ ادراك و شیوه اجرا چنان باروح و سرزنده است که با زیباترین طرحهای مکتب سکایی برابری می‌کند. کیفیت آنها نیاز به توصیف ندارد، ولی معنای آنها ناشناخته مانده است. در هیچ گور سکایی چیزی وجود ندارد که حاکی از رواج خالکوبی در میان بیابانگردان جلگه اروپایی باشد. بقراط<sup>۹</sup> به رسم آنان در مورد داغ کردن اعضای بدن به منظور معالجه اشاره می‌کند، ولی احتمال دارد که بین خالکوبی و داغ کردن فرق نگذاشته باشد. شاید خالکوبی از اسکیموها، که این رسم در میان آنان متداول بوده و بیش از حد تصور با مردم سبیری جنوبی در تماس بوده‌اند، به اهالی آلتایی رسیده باشد. یا همچنین شاید خالکوبی را از مردم پنجاب آموخته باشند. بنابه گفته فریزر<sup>۱۱</sup> (Frazer)، این مردم مدتها چنین می‌پنداشتند که در هنگام مرگ «مرد یا زن کوچکی که به تمامی در درون قالب فانی است» در حالی به آسمان می‌رود که آراسته به همان طرحهای خالکوبی شده‌ای است که بدن را در حیات بدان منقش می‌کردند.» پرزیلوسکی<sup>۱۲</sup> (Przyłuski) آیین پرستش «گوزن‌زرین» در میان سالواها را به سکاها باز می‌گرداند، و دلیلی وجود ندارد که رابطه میان دو قوم رابطه‌ای دوگانه نبوده باشد. اما رودنکو<sup>۱۳</sup> با اتکاء به گفته‌های هرودوت، بقراط، گزنفون و پومپونیوس ملا (Pomponius Mela)، که همه آنها خالکوبی را علامت مقام و رتبه در میان بعضی از اقوام آسیایی دانسته‌اند، عقیده دارد که در پازیریک از خالکوبی به همان منظور استفاده می‌شده، ولی در میان قرقیزها تا همین اواخر اختصاص به دلیرترین افراد داشته است. در میان گورهای پازیریک هیچ چیز که به حل این معما کمک کند وجود نداشته است و دلیلی به دست نیاوردیم که مسئله ریش مصنوعی رابه خالکوبی مربوط بدانیم؛ آن شخص مرده به صورتی معمایی باقی ماند. همسرش مانند اروپائیان موی نرم داشته ولی پوشش سر او از چوب بوده است و گیسوان بافته‌ای به آن وصل شده بود که مانند ریش مصنوعی و نقشهای خالکوبی شده روی بدن شوهرش شگفت‌انگیز است.

• اشاره به روح است - م.

• پزشک معروف یونانی در زمان هخامنشیان - م.

اگر چه دزدان محتویات گورهای انسانی را در پازیریک تاراج کرده اند، ولی وارد اطاقکهای گوری اسبان نشده اند، و در این محلها همه چیز دست نخورده باقی مانده است. دیوارهای این اطاقکها را مانند گورهای افراد با نمد پوشانده اند و آنهم چنان استادانه که به دیوارهای اطاقکهای گوری افراد شباهت دارد. بسیاری از این اسبان در زمان کشته شدن نشان از وضع جسمی عالی برخوردار بودند. به بهترین آنها علفهای بازمانده از غلاتی را می دادند که احتمالاً به همین منظور در ماههای بهار در دشت منی کاشتند و به اردوگاه تابستانی خود می بردند. استفاده از آن به عنوان غذای حیوان نشان می دهد که آن طایفه به اقتصادی ویژه خود دست یافته و کارهای چوپانی را در ماههای بهاری رها کرده و به امور کشاورزی پرداخته بودند. اسبان سواری، همگی کنند یا کهر، و بسیاری از آنها خوب تربیت شده بودند، هرچند تعدادی اسب کوتاه قد و زمخت مغولی در میان اسبان دفن شده نیز دیده شده است. وضع پاهای اسبان بهتر، نشان می دهد که آنها را در اصطبل مدتی پیش از کشتن نگاه داشته بودند.

هم در سکائیه و هم در پازیریک اسبان را با زین و یراق کامل به خاک می سپردند و همه ساز و برگ آنها به انضمام تازیانه ها را در گورشان می نهادند. وفور زینت آلات افسار آنها حیرت انگیز است. همه آن را به حد افراط ترین کرده و قسمت اعظم آن را با پلاکهای زرین یا مفرغی و باقی را با چوب حکاکی شده یا پوسته درخت غان و نمد و پوست و خز، مجدداً با ورقه های طلا یا سرب، آراسته اند. بیشتر تجهیزات موجود در پازیریک در وضعی عالی به دست ما رسیده است و بدین ترتیب می توان به روش دقیقی که بدان وسیله بیابانگردان برای اسبان خود زین و یراق تعبیه می کردند پی برد. این موضوع در فصل بعد شرح داده خواهد شد، ولی در اینجا باید به يك یراق عجیب و در واقع منحصر به فردی اشاره کنیم که چنان حیرت انگیز است که اگر چه هشت نمونه آن در پازیریک به دست آمده، ولی اصل و منشأ و هدف دقیق آن تا کنون کاملاً روشن نشده است.

این یافته ها شامل هشت نقاب یا پوشش سراسب است که به هشت اسب عالی فرغانه ای تعلق داشته است. دو نقابی که در تپه ۱، یافت شده کاملاً سراسبان را

می‌پوشانید و روی آنها مانند نقابهای واقعی قرار می‌گرفت. زمینه آنها از چرم قالب‌گیری شده‌ای بود که رویش را با چرم رنگین با بافت بسیار ظریف پوشانده بودند. نقابها در يك مورد با منظره پلنگی مزین شده‌است که به گوزنی حمله می‌برد. در مورد دیگر، منظره يك اژدهای شاخدار و بالدار می‌بینیم که به جانوری نیمه انسان و نیمه حیوان حمله ور می‌شود و خود او نیز در حال جهیدن بر روی پلنگ دیگری است. این مناظر را روی پوستی که آن را به رنگ آبی و سبز درآورده‌اند طرح کرده‌اند. يك ردیف خروس را که از نیمرخ نشان داده‌اند نیز از پوست رنگ شده ساخته‌اند. گذشته از این، نقابها را با قطعات فراوان مدور و هلالی به رنگهای طلایی و نقره‌ای آراسته‌اند و از همه شگفت‌انگیزتر آنکه روی آنها یک جفت شاخ گوزن که بخشی از آن را طلایی کرده بودند نهاده بودند.

در آغاز چنین به نظر می‌رسد که شاخ گوزن برای آن بوده است که به اسبان قیافه گوزن بدهند. در نتیجه، تصور می‌رود که گورها مربوط به عصری باشد که در آن دیگر گوزن به عنوان وسیله حمل و نقل مورد استفاده قرار نمی‌گرفته، ولی هنوز وابسته به تشریفات تدفین بوده که در آن گوزن نقشی را به عهده داشته بود که بعدها اسب در پازیریک جای آن را گرفت. بر این اساس، به نظر می‌رسد که مردم پازیریک آن مرحله انتقالی را که از مرحله «گوزنی» بالا تر بوده گذرانده و وارد مرحله‌ای شده باشند که در آن اسب کمال اهمیت را دارد. بنابراین، گورها را در حال حاضر به دوره‌های بسیار قدیم نسبت می‌دهند.

حفاریهای فصل بعد به کشف نمونه‌های دیگری از پوشش سر در تپه ۲، منجر شد. بیشتر آنها به صورت نامطلوبی بود، ولی امکان بازسازی یک ساز و برگ کامل بیشتر میسر گشت. سپس آشکار شد که این نمونه با دو نقاب نخستین به اندازه‌ای فرق دارد که همه نتایجی را که بر اساس آنها گرفته شده است بی اعتبار می‌سازد. اولاً پوشش جدید سر به مفهوم واقعی کلمه نقاب نبود، زیرا تنها بخشی از سر حیوان را می‌پوشانید و به صورت کامل روی چشمانش قرار می‌گرفت و صورتش را باز می‌گذاشت. بنابراین، بیشتر به صورت آرایش سر بود تا نقاب. این پوشش سر از نمذ سفید ساخته و در بالا به صورت باشلق درآورده و روگوشی را در قسمت جلو باز نهاده بودند. حاشیه کاکل را روی چشمها آویزان کرده و جای چشم را با ردیفی



از تندیسهای ریزو زرین آراسته بودند. يك برجستگی نمدين میان چشمها، در مرکز باشلق، به منزله پایه ای برای سرچرمین بزی کوهی و شاخدار به کار رفته است. در پشت گردن این حیوان، پرنده ای از نمند سفید و پوشیده از چرم قرار داشت، و بالهای طلایی آن نیمه برافراشته بود و دم آن که به دم خروس شباهت داشت به طرز دلپذیری خم شده بود. این ترکیب خارق العاده و ماهرانه اگرچه توصیف ناپذیر است، اما برای بطلان این نظریه مورد استفاده قرار گرفته که مردم پازیريك در هنگام ساختن گورهای خود هنوز از آیین پرستش گوزن پیروی می کردند.

رودنکو<sup>۱۵</sup> با وجود معطوف داشتن توجه ما به پرهایی که اسبان مجسمه های نینوا را آراسته است مایل نیست که آرایشهای سرمتداول در پازیريك را به نفوذ آشوریان نسبت دهد. به جای آن، عقیده دارد که، در هر دو مورد، فکر تزئین سر



تصویر ۲۹. آرایش سراسب از نمند  
وچرم. از تپه ۲، پازیريك.

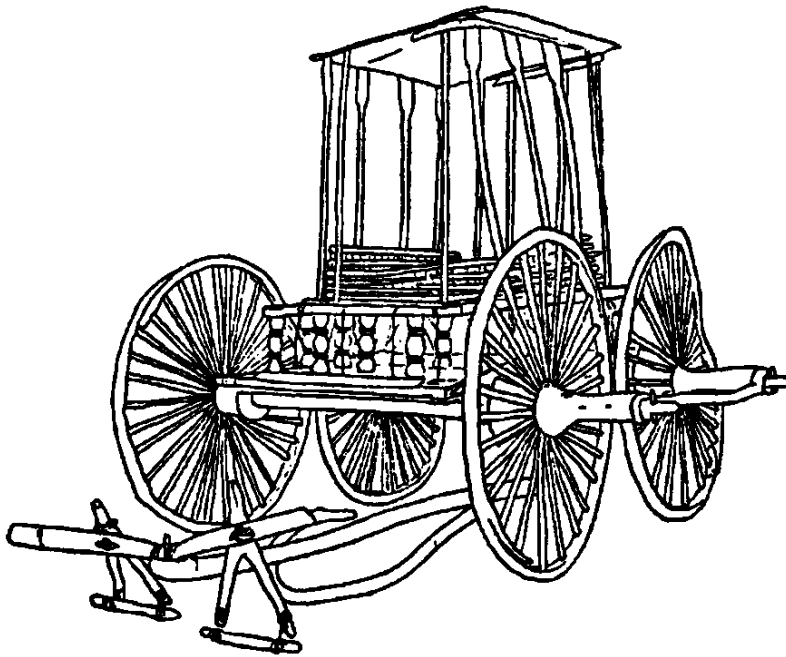
اسب تا حدی از يك منبع مشترك و احتمالاً از يك اصل آسیای غربی ناشی شده است که تاریخ آن به نخستین ربع هزاره اول می رسد. آشوریان در قرن هفتم به سبك تندیسهای نینوا پی بردند. در تاریخ متأخرتری، مردم آلتایی پرها را به صورت نقاب از گونه نقاب پازیريك درآوردند. يك مورد مشابه دیگر کرک کادبرایتشایر<sup>۱۶</sup> (Kirkcudbrightshire) در ۱۸۲۹ کشف شده است. رودنکو معتقد است که

نمونه‌های پازیريك منحصرأ در گورها به کار نمی‌رفته، زیرا یکی از نقابهای آسیب دیده آنقدر مستعمل بود که به احتمال زیاد در مراسم بی‌شماری قبل از آنکه در پازیريك در گور نهاده شود به کار رفته بود. پوشش سر اسب در پازیريك هنگامی به کار می‌رفت که جلدهای چرمی بسیار آراسته‌ای برای دم و یال اسب همزمان با آن مورد استفاده قرار می‌گرفت. طرحهای روی جلدهای مزبور دارای سبکی خاص بودند و از قطعات بریده یا از روکشهای چرمین ساخته می‌شدند. پوششهای مشابهی برای یال گاهی در تندیسهای آشوری دیده می‌شود.

در مورد پوششهای سر، کیسلف<sup>۱۷</sup> توجه ما را به چهار تندیس كوچك از اسب معطوف می‌دارد که رادلو ف آنها را در کاتاندا یافت. همچنین به تندیس پنجمی از همان گونه که در آن حوالی به دست آمد اشاره می‌کند. همه این پنج تندیس، موجود خوابیده‌ای را نشان می‌دهد با سريك جانور افسانه‌ای بر روی بدن اسب. هر کدام از این چهار تندیس دارای چهار سوراخ است که در بالای سرش تعبیه شده. کیسلف عقیده دارد که در هر مورد، دو تا از سوراخها برای جای گوش بوده و گوشهای تندیسها جنسی متفاوت با جنس بدن داشته است، در صورتی که دو سوراخ دیگر برای نگاهداری شاخ گوزن به کار می‌رفته است. اگر چنین باشد (و احتمال می‌رود که حدس کیسلف درست باشد)، توضیحی که برای يك گروه از یافته‌ها می‌دهیم برای گروه دیگر درست خواهد بود.

ارابه‌های مراسم تدفین را درهم می‌شکستند و در پازیريك مانند سکا ئیه در گورهای تپه‌ای دفن می‌کردند. در پازیريك، بیشتر ارابه‌ها دارای شکل بدوی بود. آنها را بر روی چرخهای پره‌داری که از تنه درختان ساخته شده بود سوار می‌کردند. این ارابه‌ها به اندازه‌ای مورد استفاده قرار می‌گرفت که چرخهایشان بسیار فرسوده می‌شد. به عقیده رودنکو، این ارابه‌ها را برای حمل سنگ به منظور پوشاندن گورهای تپه‌ای به کار می‌بردند، نه مانند سکا ئیه که در آنجا از آن برای حمل جسد به گورستان استفاده می‌کردند. ارابه‌ای که در گور تپه‌ای شماره ۵، به دست آمد گونه دیگری بود. این ارابه زیبا و استادانه را بر روی چهار چرخ پره‌دار نهاده بودند که قطر هريك تقريباً به شش پا می‌رسید، ولی فاقد طوق آهنینی بود که معمولاً بر روی ارابه‌های سکایی یافت شده است. این ارابه را از چوب درخت غان ساخته

بودند و بخشی از آن را خراطی کرده بودند. وقتی به زمین ناهموار می‌رسیدند از هم باز می‌کردند و به وسیله حیوانات بارکشی به نقطه‌ای دیگر می‌بردند یک نشیمن بلندسکو- مانند برای راننده تعبیه می‌کردند، و سراسر بالای ارابه را با سرپوشی نم‌دین و سیاه می‌پوشاندند و آن را با قوهای چینی شکل و با قطعات نم‌دین رنگین می‌آراستند. چوب‌های را که در آن به کار برده‌اند خراطی کرده‌اند.



تصویر ۳۰. ارابه (قابل جدا شدن) از تپه ۵، پازیریک. حدود قرن پنجم-چهارم پیش از میلاد. عرض ۱۰ پا، ارتفاع ۹ پا، قطر چرخها ۶ پا و ۶ اینچ.

این چوب‌ها شبیه پایه‌های خراطی شده‌ای است که در گورهای پازیریک به دست آمده است. هر دو ارابه مسلماً در محل ساخته شده‌اند، ولی ساختمان این ارابه به مراتب پیچیده‌تر از آنهایی است که در دشت اوراسیایی یافته‌اند. بدین ترتیب، بسیار اغوا کننده است که این ارابه غیرعادی را، که در نوع خود نمونه‌ای بی‌نظیر است، به کشور سازنده آن نسبت دهیم، یا به احتمال زیادتر آن را به کشور چین منسوب بداریم که روپوش آن ارابه

را ساخته است. توجیه این عقیده را در تواریخ چین می‌توان یافت که برطبق بعضی از آنها امپراطوران چین، در آن زمان می‌کوشیدند که برای حفظ صلح در مرزهای کشور، بعضی از شاهزاده خانمها را نزد رؤسای گردنکش قبایل همسایه خود بفرستند. امپراطوران به این عروسان نگون بخت چند هدیه عروسی می‌دادند که یکی از آنها ارا به ای بود که برای کشیدن آن چهار اسب به کار می‌رفت. سپس آنها را به سوی صحرا گسیل می‌داشتند تا همه کوشش خود را برای سعادت چین و برای همسران خشن خویش به کار برند.

اما زنی که در کنار رهبر قبیله در گور آرمیده دارای موی نرم و جمجمه دراز هندواروپایی است. بنابراین، معقول‌ترین است که ارا به را ناشی از تقلید بدائیم و این زن را يك تبعیدی بی‌نهایت زیبا از دربار با شکوه و مهذب چین ندانیم که استقامت ورزیده باشد، و شاید در پنهانی برای لذت بردن از زندگی بی‌بندوبار بیابانگردان آمده باشد یا آن را نباید يك شاهزاده خانم شی‌چون (Hsi-chün) دیگری به شمار آوریم. این موجود بدبخت را در حدود ۱۱۰ پیش از میلاد به ازدواج کونمو (Kun Mo) فرمانروای ووسون (Wu-sun) درآورده بودند. این شخص که بسیار پیر و ضعیف بود در موارد بسیار نادر و در اوقات میگساری نزد او می‌رفت. این زن در قطعه شعر کوتاه و غم‌انگیز زیر، بر تنهایی خویش چنین می‌گرید:

خویشانم مرا به گوشه‌ای دور دست  
شوهر دادند:

به سرزمینی بیگانه

نزد فرمانروای وو-سون فرستادند.

خیمه‌ای خانه من است،

دیوارهایم از نمد،

غذایم گوشت خام،

و نوشابه‌ام شیرمادیان است.

همیشه به سرزمینم می‌اندیشم.

دلم را غم گرفته است.

و می‌توانستم به خانه خود پرواز کنم<sup>۱۸</sup>

کاش لك لكی زرد بودم

## منابع

- شماره‌های درون پرانتز به کتابنامه ارجاع می‌دهد. ص ۲۰۱.
- ۱- بوکویینی (۵۴)، ص ۹-۱۰۸.
  - ۲- تسالکین (۹۵)، ص ۵۷-۱۴۷.
  - ۳- روستوتسف (۲۷)، ص ۴۷.
  - ۴- مینز (۱۸)، ص ۱۹۴.
  - ۵- برای تصویر هانک همان، تصویر ۹۸، ص ۲۰۳.
  - ۶- همان ص ۲۰۴.
  - ۷- مارتین (۴۶)، ص ۱۱.
  - ۸- رادلوف (۴۷)، ص ۹-۱۰۶.
  - ۹- يك یافته غیر عادی شامل چنگی است در کنار جسد مومیایی شده زنی که نزدیک مردی مومیایی شده قرار دارد.
  - ۱۰- مون گیت (۸۵)، ص ۱۴۸.
  - ۱۱- فریزر (۱۲)، ص ۱۸۰.
  - ۱۲- پیرزیلوسکی «يك قوم باستانی پنجاب، طایفه سالواها». ژورنال آزیاتیک، جلد‌های ۲۱۴، پاریس ۱۹۲۹، ص ۳۳۷.
  - ۱۳- رودنکو (۹۲)، ص ۱-۱۴۰.
  - ۱۴- مچانینوف (۸۴)، شماره‌های ۱ و ۲، ص ۶؛ همچنین رودنکو (۹۲)، ص ۲۲۶؛ همچنین مارتین، فرهنگستان علوم شوروی، ۱۹۲۹، شماره ۱۷، ص ۵-۳۲۴.
  - ۱۵- رودنکو (۹۲)، ص ۲۲۶.
  - ۱۶- آتکینسون و پیگوت (۳)، ص ۱۹۷.
  - ۱۷- کپسلف (۸۱)، ص ۲-۳۴۱.
  - ۱۸- شعر ۵۳ از «۱۷۰ شعر چینی»، ترجمه آرتور ویلی (Arthur Waley).

## فصل چهارم لوازم زندگی

ابزارها. اشیاء مکشوفه در گورهای سکایی در روسیه و پبازیریک فهرستی نسبتاً کامل از کالاهایی به دست می‌دهد که از اوایل قرن هفتم تا حدود قرن دوم پیش از میلاد مورد استفاده روزانه اقوام بیابانگرد اوراسیا قرار می‌گرفته است از ابزارهای بازمانده آنها، هم از پبازیریک و هم از روسیه جنوبی، مثلاً از اسملا (Smela) در ناحیه کیف، چنین برمی‌آید که آنان بیل‌های باریکی از چوب به کار می‌بردند که به ندرت عرض آنها از حدود چهار اینچ تجاوز می‌کرد و آنها را روی دسته‌های مدوری سوار می‌کردند که طولشان حدود چهل و شش اینچ تا چهارپا بود. کلنگ‌های چوبی نیز از چوب به انضمام بیش از بیست چکش و پتک کشف شده است. چکشها را بیشتر از چوب می‌ساختند و آن را بارنده صاف می‌کردند. این چکشها سنگین و بزرگ بودند و طول آنها روی هم رفته به حدود شانزده اینچ می‌رسید، و دسته‌های آنها ده اینچ طول داشت. کلنگ‌های دو سر از استخوان و شاخ و دندان حیوانات نیز متداول بود و آنها را روی دسته‌های چوبی سوار می‌کردند. ملاقه‌ها از قطعه چوبی بود که داخل آن را حدود دو اینچ خالی می‌کردند. میخ را هم با چوب و هم از مس قالب گیری شده می‌ساختند، و گل میخ‌های چوبی را نیز همه جا به کار می‌بردند. ابزارهای آهن‌گران شامل قالب‌های فراوان برای ساختن نوک پیکان، بخش‌هایی از زین و یراق و تزئینات شخصی و طلسم‌ها و ظروف خانگی بود. دیگ‌های بزرگی یافت شده که ارتفاع آنها تا سه پا و وزن آنها به هفتاد و پنج پوند\* می‌رسد و در ساخت آنها کوچکترین عیبی دیده نمی‌شود. در ساخت خیشها احتمالاً از نمونه‌های چینی که در غربی‌ترین نقاط سیبری مانند مینوسینسک از دل خاک بیرون آمده تقلید می‌کرده‌اند. تاریخ آنها به قرن پنجم پیش از میلاد بازمی‌گردد، و تصویر ماهی یا علامتی شبیه به این ( + ) یا کلماتی موجز نظیر «ساخته دست بشر» را به یاد می‌آورد. درینی سئی

(Yenissei) ، چاقوهایی برای بریدن پوست و چرم یافت شده است. ابزارهای مشابهی احتمالاً در همان زمان در پازیریک به کار می‌رفته است.

تبر. اگرچه هرودوت اهمیت تبر را در ساز و برگ سکاها تأکید کرده، و هرچند گونه‌های بسیار زیبایی از آن از مواد گرانبها ساخته می‌شده و به عنوان علائم قدرت در دست رؤسای قبایل بوده است، ولی شمار هر دو گونه تبر مکشوف در گورها به مراتب کمتر از آن است که انتظار می‌رود. ساده‌ترین تبر که در کارها از آن استفاده می‌شده تنها يك سوراخ داشته است، ولی نمونه‌های دو سوراخه ظاهراً به همان اندازه در سراسر اوراسیا متداول بوده است. برجسته‌ترین نمونه‌ها شاید آنهایی باشد که لبه‌ای برنده از مفرغ داشته و منتهی الیه مقابل آن لبه به سر جانوری ختم می‌شده است. ولی تبرهای دیگر دارای سری آهنین با برآمدگی بزرگ بوده و سه چنگک در منتهی الیه غیربرنده آن وجود داشته است. یکی از زیباترین تبرهای نمادین از کلرمس به دست آمده است. بیابانگردان معمولاً يك سنگ چاقو تیزکن همراه داشتند که آن را به کمر بند خود می‌آویختند. بسیاری از آنها را به دسته‌های زرینی که به طرحهای هندسی یا گلدار مزین بودند نصب می‌کردند.

چاقوهایی که به کار می‌بردند از لحاظ شکل و طول و جنس متفاوت بود. چاقوهای فلزی با دسته‌های غیر منحنی را در غلافهایی چوبی می‌نهادند که دارای ویژگی مخصوص به خود است و به همان فراوانی چاقوهای هلالی شکل است که آنها را از مفرغ یا آهن می‌ساختند و در عاج یا چوب یا استخوان می‌نشاندد. چماق نسبتاً کم بود؛ و اگر چه بعضی ابزارهای تراش برای خراطی چوب درخت غان و مانند آن به کار می‌رفته است، شمار آنها زیاد نبوده است. از سوی دیگر، سوهانهای فلزی به وفور یافت می‌شد.

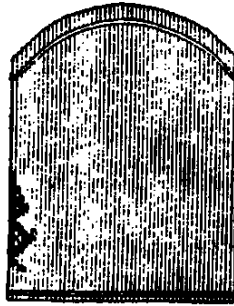
## سلاح

معمولاً وقتی می‌خواستند نوک پیکانهای سه شاخه را از آهن بسازند آنها را از طریق ریخته‌گری می‌ساختند. در آلتایی، خدنگ‌هایی را که نوک پیکانها را بر آنها سوار می‌کردند با طرحهای مشخص ماریا طرحهای پربره رنگ سیاه یا قرمز

مزین می‌ساختند، برای زه انداختن کمانها از رگ و پسی استفاده می‌کردند و تیرها را در تیردان می‌نهادند. تیردان را معمولاً از چوب می‌ساختند و سپس روکشی از فلز گرانبها یا چرم بر آن می‌کشیدند و آن را با طرحهایی بسیار ظریف و استادانه می‌آراستند. طرحها، از صورتهای جانوران گرفته تا اشکال هندسی، دارای تنوع اند. شکارگران غالباً از کمندی استفاده می‌کردند که از رگ و پسی ساخته می‌شد، در صورتی که جنگجویان اغلب شمشیری همراه داشتند. دسته‌های شمشیر را که معمولاً از ایران اقتباس شده بود با طرحهای پیچیده ایرانی می‌آراستند، هرچند غالباً در قبضه آنها تندیس یا سر جانوری ویژه سکایی می‌گذاشتند. تیغه‌ها را در زمانهای مختلف از مفرغ یا آهن می‌ساختند، ولی غلافها را معمولاً با ورقه‌های نازک طلا می‌پوشاندند و برای تزئین آن از برجسته‌سازی ظریف استفاده می‌کردند و غالباً عاج یا خمیر سنگهای گرانبها در آن کار می‌گذاشتند. در نیامها قلابی برای نصب زنجیر یا تسمه‌ای که آن را به کمر بند سوار وصل می‌کرد قرار می‌دادند. برای دشنه‌ها ضامنی به شکل قلب می‌ساختند و آنها را هم از ایرانیان اقتباس می‌کردند. نیزه و زوبین گاه‌گاه به کار می‌رفت، ولی بسیاری از جنگجویان نوعی پیراهن که از پولکهای فلزی و آراسته به زینت آلات ویژه سینه بود می‌پوشیدند. در نمونه‌های پیشین، پولکها از مفرغ بود ولی بعدها آهن ترجیح داده شد. در هر دو مورد برای پیراهن فلزی آستری از نمذ سرخ می‌ساختند. کلاهخود را نیز به همان شیوه پیراهن می‌ساختند و برای آن آستری از نمذ درست می‌کردند، ولی با گذشت قرون و اعصار رهبرانی که بیشتر به فرهنگ یونان علاقه داشتند به جای آن از کلاهخود و سینه‌پوش یونانی به جای سلاحهای پولکی بومی خود استفاده کردند و حتی بعضی از آنها زره ساق پای خود را که به سبك یونانی بود به ساز و برگ خویش افزودند.

سکاها معمولاً سپرهای مدوری برای رفتن به میدان جنگ برمی‌گرفتند. این سپرها به ندرت بیش از پانزده اینچ قطر داشتند و به آن اندازه بزرگ نبودند که مزاحم سوارکار شوند. در وسط آنها قطعه‌ای که در کمال استادی ساخته شده بود می‌گذاشتند، و آن نیز به شکل جانوری بود که آن را از طلا می‌ساختند و گاهی با سنگهای گرانبها می‌آراستند. در بازیریک، سپرها کاملاً متفاوت بود و، با وجود



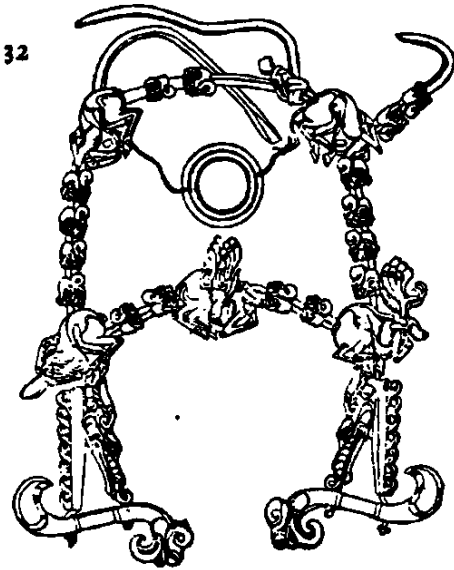


تصویر ۳۱. سپر از تپه ۳، پازیريك. حدود قرن پنجم پیش از میلاد. ارتفاع ۲ پا و ۳ اینچ.

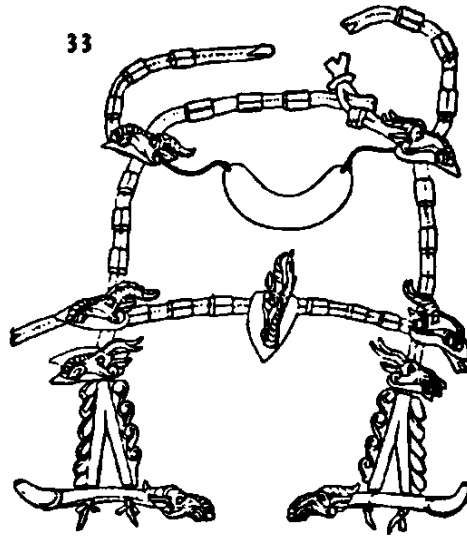
این، بسیار شبیه آنهایی بود که در دست جنگجویان سکایی بر روی شانه زرینی در گور سولوخا (Solokha) در روسیه مرکزی دیده شده است. بدین ترتیب، به جای يك صفحه مدور، جنگجویان پازیريك سپری حمل می کردند که قاب آن از چوب و پوشیده از چرم و قاعده آن به صورت مستطیل و رأس آن مدور بود. يك اختلاف دیگر آنکه سپرهای پازیريك کاملاً مسطح بودند و بدین ترتیب در شمار اشیاء کمی هستند که بیابانگردان در صدد تزئین آن برنیامدند. گذشته از کمانها و تیرها و دشنه های بی تناسب آنها، سلاح دیگری در پازیريك یافت نشد، به طوری که هنوز معلوم نیست تاجه اندازه ساز و برگ نظامی مردم آلتایی به ساز و برگ سكاها شباهت داشته است.

زین

هم در سكا ئیه و هم در پازیريك، هنر بومی و بدوی، به صورت خالص، در زین و یراق اسب دیده می شود، و ویژگی آن در یکدست بودن شگفت انگیز آن است. صنعتگری عالی و کیفیت طرحها با هم ترکیب شده و اشیایی واقعاً باشکوه به وجود آورده است. زیرکی و مهارتی که در ساختن هر بخش از زین و یراق به کار رفته واقعاً حیرت آور است، ولی یافته های پازیريك به تنهایی نشان می دهد تاجه حد بیابانگردان به زین و یراق مجلل عشق می ورزیدند. مناظری مانند مناظر روی ظرف



32

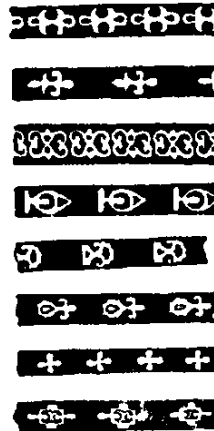
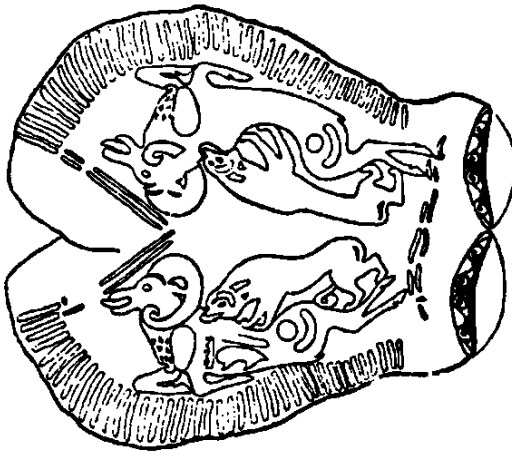


33

تصویر ۳۲. لگام از تپه ۵، پازیریک. حدود قرن پنجم-چهارم پیش از میلاد.

تصویر ۳۳. لگام از تپه ۵، پازیریک. حدود قرن پنجم-چهارم پیش از میلاد.

چرتوملیک و سایر آثار فلزی سکایی روشی را روشن می‌سازد که بدان وسیله سکاها اسبان خود را زین و یراق می‌بستند و می‌آراستند. اگرچه یافته‌های باستان‌شناسی از جنوب روسیه، نتایجی را که از چنین تصاویری گرفته می‌شود تأیید می‌کند، اما

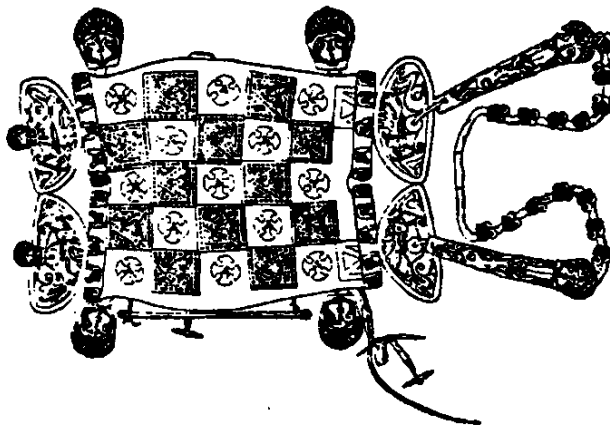


تصویر ۳۴. تسمه زین از تپه ۱، پازیریک. حدود قرن پنجم پیش از میلاد.

تصویر ۳۵. زین از تپه ۱، پازیریک. حدود قرن پنجم پیش از میلاد.

بسیاری نکته‌های فنی مبهم باقی مانده است. تنها پس از حفاریهای بازیریک و پیدایی چندین مجموعه کامل زین و یراق، نکات کوچکتر روشن شده و طریقه‌ای که بدان وسیله مردم آلتایی اسبان سواری خود را مجهز می‌ساختند آشکار گشته است. مقایسه‌هایی میان دهنه‌بند و بینی‌بند و گونه‌بند از بازیریک و اشیاء مشابه از بخش اروپایی جلگه نشان می‌دهد که این قطعات اساساً در سراسر منطقه یکسان بوده است. بنابراین، محتمل است که قسمت‌های فاسدشدنی تجهیزات، اگر چه در غرب از میان رفته، بسیار شبیه آنهایی بوده که در بازیریک محفوظ مانده است.

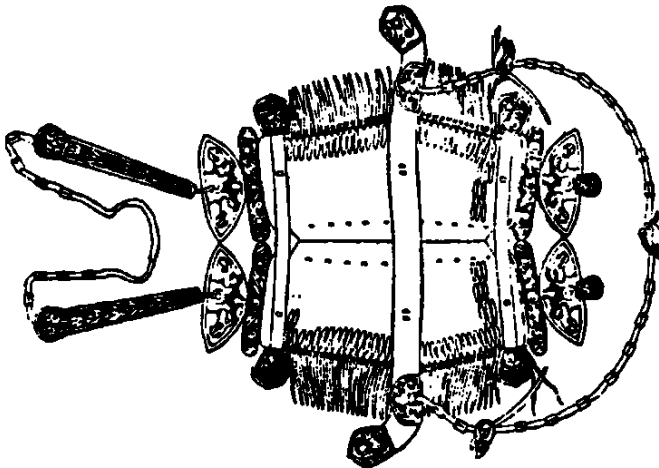
هم در شرق و هم در غرب جلگه، لگام از دو قطعه تشکیل می‌یافت و بسیار شبیه میخ طویله و زنجیر امروزی بود. در بازیریک، افسار شامل تسمه‌بینی و تسمه‌گونه و تسمه‌جلو‌پیشانی و همچنین مرکب از یک گوشبند بود، و همه آنها به وسیله قلابی در قسمت چپ سر حیوان بسته می‌شد. این افسار در آشور از نیمه اول هزاره اول به کار می‌رفت و احتمالاً شبیه افساری بود که به وسیله نخستین سوارکاران جهان اختراع شد. در بازیریک، یک صفحه فلزی، که آن را یک رشته چرمین برجای نگاه می‌داشت، در وسط پیشانی اسب قرار می‌دادند. این صفحه و گونه‌بند و بینی‌بند و هر نقطه‌ای را که در آن تسمه‌ای تسمه دیگر را قطع می‌کرد مزین می‌کردند. در واقع، حتی خود تسمه‌ها را با طرح‌های هندسی و شکلهای جانوران می‌آراستند. اینها یا نسمه‌ها را سوراخ می‌کردند یا بامواد مختلف به تسمه‌ها متصل می‌ساختند. همه



تصویر ۳۶. زین از تپه ۵، بازیریک. حدود قرن پنجم پیش از میلاد.

تسمه‌ها را از چرم عالی و پلاکها و برشهای روی آنها را با اوراق طلا یا سرب مزین می‌کردند. سگکها از استخوان، و لگامها بیشتر از مفرغ یا مس بود، یا اندك مخلوطی از سرب داشت یا از آهن چکش خورده بود. درپایانه‌های آنها نیز غالباً طرحهای جانوری و گلدار می‌گذاشتند. رکاب فلزی هنوز تا این زمان اختراع نشده بود، ولی تسمه‌های چرمی بر روی ظرف چرتوملیك<sup>۱</sup> دیده می‌شود.

درخشندگی ناشی از افسارهای مجلل به وسیله زینهای رنگارنگ و عرقگیرها افزایش می‌یافت. زینهایی که تصویر آنها روی آثار فلزی سکایی دیده می‌شود ظاهراً به تقلید از زینهایی که درپازیريك به دست آمده ساخته شده است. زینهای پازیريك را از دو متکای نم‌دین می‌ساختند که طول آنها از بیست تا بیست‌چهار اینچ بود. بعضی از نمونه‌های اخیر را در پشت و جلو به زین چوبی متصل می‌کردند و هر دو را روی عرق گیر نم‌دین می‌گذاشتند. دو تسمه به پشت و جلو هر متکا می‌دوختند. این تسمه‌ها، به انضمام يك کمر بند مرکزی به سینه بند اسب و تسمه دم، باعث می‌شد که زین برجای خود ثابت بماند. متکاها را با موی گوزن پر می‌کردند، و غالباً پوششهای چرمی که روی آنها را با بخیه دوزی آراسته بودند برای آن متکاها می‌ساختند. بر روی متکاها طرحهای پریپیچ و خمی یا از نم‌د



تصویر ۳۷. زین از تپه ۵، پازیريك. حدود قرن پنجم پیش از میلاد.

یا از چرم قرار می‌دادند که یا تکه دوزی شده بود یا آن را مانند موزائیک روکش یا برجسته کاری کرده بودند. درواقع، گاهی آثار چرمین به مجسمه سازی نزدیکتر می‌شد، زیرا برجستگیهای آن زیاد بود. این برجستگی‌ها با افزودن برشهای چرمین بیشتر می‌گشت.

زینهای پازیریک کهنترین نوع خود به شمار می‌آیند و هیچ چیز غیر ظریفی در آنها دیده نمی‌شود. تزئینات استادانه آنها که بیشترشان با طلا ساخته شده مانع از استفاده معمول آنها نمی‌شود. رودنکو با این عقیده سخت مخالف است که هدف از آنها جنبه نمایشی بوده و فقط در مراسم تدفین از آنها استفاده می‌شده است. تقریباً به همان ترتیب، در انگلیس در قرون وسطی، کلاهخودهای ساختگی و غیر واقعی در مراسم تدفین شوالیه‌ها به کار می‌رفته است. در پازیریک، زینها طوری ساخته می‌شدند که بتوانند مقابل کار روزانه سخت مقاومت کنند. درواقع، از وضع بعضی از زینهای مزبور چنین برمی‌آید که مورد استفاده بسیار قرار گرفته و فرسوده شده‌اند. امروزه شاید این تصور برای ما دشوار باشد که بیابانگردان طلا را هرگز ماده‌ای قابل انعطاف به شمار نمی‌آوردند، ولی آن را برای ساخت اشیاء فراوان انتخاب می‌کردند و غالباً آن را برای پوشاندن مواد مقاومی مانند مس و مفرغ و آهن و چوب به کار می‌پردند، و هرگز به خاطر آنها نمی‌رسید که وجود طلا بر روی زین ممکن است برای استفاده‌های مکرر نامناسب باشد.

طرحهای ابتکاری و شگفت‌انگیز روی زینها به ندرت به طرحهای پیچیده افسارها وابسته است. با وجود این، هردو به وسیله تزئینات وافر و مشابهی به یکدیگر پیوسته‌اند. نوارهای روی سینه، که ظاهراً تنها جنبه تزئینی داشته‌است، شاید دیدنی‌ترین بخش ساز و برگ باشد. موتیفهای روی آنها دارای یک طرح مرکزی است، که عبارت از یک پرنده یا یک شیر با سر پرنده است که با یکدیگر در جنگند، و پرنده بالهای خود را گشوده و پرهایش با چرم ضخیم به طور برجسته نشان داده شده‌است. بیشتر اوقات، شیری با نوک عقاب ظاهر می‌شود. همچنین گوزن، بز، شیر و پلنگ را یا در حال استراحت یا در حال جنگ و نیز شکلهای پیچیده و در بعضی موارد توراتن دیگر را می‌توان دید. تسمه‌های زینها و افسارها را غالباً با طرحها یا

نیمرخهایی می‌آراستند که یا اشکال هندسی به خود می‌گرفت یا به صورت بزکوهی، گربه، پلنگ، قو، و دریک مورد، حتی چهره آدمی، با ریشی شبیه ریش مصنوعی که برای رهبر مغولی مانند و مدفون در پازیریک گذاشته بودند، درمی‌آید. شاید گوزن به صورت موتیف حیوانی مورد توجه آنها بوده باشد. ولی شکل‌های حلزونی، پنجه‌ای، هلالی و سایر شکل‌های گل مانند به عنوان الگوهای غیر تصویری نیز مورد توجه آنها بود. زینها را غالباً با شئی تزیینی که برای قرپوس زین از فلز، استخوان، چوب یا چرم می‌ساختند تکمیل می‌کردند. گذشته از این، لبه‌ای از نمد برای آن می‌دوختند و آن را با بخیه کاری می‌آراستند، ولی گاهی رشته‌ای از منگوله‌های پشمی که روی پایانه‌های چوبی سوار کرده بودند به جای آن به کار می‌بردند. گاهی قطعاتی از چوب یا استخوان مطلا را کنده کاری می‌کردند تا صورت منگوله داشته باشد. تسمه‌های دم اسب را به طرز شگفت‌انگیزی برجسته کاری می‌کردند. طرحهایی که برای آنها برمی‌گريدند بیشتر شامل طرح گرگ و خرگوش بود. متکاهای زین اگرچه خود به اندازه کافی مجلل بود ولی غالباً آنها را با رویه‌ای از نمد به رنگهای سفید و سیاه یا آبی تیره یا قرمز تند می‌پوشاندند و با چرم، حاشیه دوزی می‌کردند و سپس به وسیله تسمه‌های چرمی نازک برجای نگاه می‌داشتند.

بالاخره، مردم پازیریک عرق گیر زیر زین، به زین و برگ می‌افزودند. این عرق گیر زین بسیار عریض و طول آن از بیست و چهار اینچ تا شش پا بود. در حاشیه عرق گیر زیر زین، منگوله‌های پشمی می‌گذاشتند که بر روی پایانه‌های چوبی نصب شده بود. بخشی از نمد را که زیر زین می‌ماند تزیین نمی‌کردند ولی باقی را با تکه دوزی می‌آراستند. نمد را به وسیله تسمه زین برجای نگاه می‌داشتند و این تسمه را از میان شکافهایی که مخصوص آن ساخته بودند می‌گذراندند. یکی از این نمدها که بسیار جالب توجه است به رنگ آلبالویی و در نهایت ظرافت بود و تسمه‌هایی از مواد بافته شده بر روی آن قرار داشت. رودنکو عقیده دارد که این نمد را از خارج وارد کرده بودند، و تسمه بافته شده را کار استادان ایرانی می‌داند. دریک تسمه، طرحی هندسی ساخته‌اند که از طرح ستونهای کوچک در داخل اشکال مربع تشکیل یافته است. در دیگری، چهار زن را که هر یک دریک گوشه قربانگاه

ایستاده‌اند نشان داده و همه این منظره را در میان يك حاشیه «دندان سگی» گذاشته‌اند. طرح دیگر، ردیفی از شیرهای خشمگین را نشان می‌دهد. عرقگیر زیر زین دیگر را از پارچه ابریشمی ظریف چینی از نوع شان تونگ (Shantung) ساخته و آن را به رنگهای مختلف قلابدوزی کرده و با موتیفهایی از گل و اشکال پرندگان آراسته‌اند. حاشیه آن را با نماد آبی دوخته‌اند که به نوبه خود با نواری از نماد قرمز مزین شده است و روی این نوار قرمز، قطعاتی از چرم به صورت مثلث قرار داده و به تناوب بر روی آن ورقه‌هایی از طلا و سرب چسبانده‌اند. بقیه پارچه‌ها را از مواد محلی و با طرحهای استادانه و باروچ به سبك كاملاً سکایی آراسته‌اند.

به نظر می‌رسد که تازیانه مورد استعمال عموم واقع می‌شده است. در پازیریک، بیشتر تازیانه‌ها را از چرم می‌ساختند و دسته‌های آنها را یا به شکل سر اسب یا به صورت بدن حیوانی در می‌آوردند. در سکائیه تازیانه را معمولاً از لحاظ تزئینات، حکاکی نمی‌کردند، ولی حلزونهایی از طلا یا روکشهایی از مواد گرانبها یا طلا به جای آن می‌افزودند.

هم در سکائیه و هم در پازیریک، در ارابه‌ها تیرکی مرکزی می‌نهادند که حدود ده پا طول داشت، و دارای ضمیمه‌هایی قوسی شکل به طول حدود شش پا



تصویر ۳۸. عرقگیر زیر زین از حدود قرن پنجم پیش از میلاد. کار هنرمندان ایرانی. مکشوف در تپه ۵، پازیریک. طول هر شیر  $1\frac{1}{4}$  اینچ.

بود که در زاویه‌های راست‌گوشه‌ای به آن وصل می‌کردند. اسبها را به وسیله تسمه به صورت جفت جفت به این ضمیمه‌ها می‌بستند. برای کشیدن ارابه‌ها، معمولاً چهار اسب به کار می‌بردند، ولی در جنوب روسیه غالباً شش اسب در مراسم تدفینی مهم

دیده می‌شد، و گاهی شمار آنها از هشت رأس فراتر می‌رفت. راننده بر روی سکویی چوبی که در جلو ارابه نصب می‌شد می‌نشست.

در سکائیه، ولی ظاهراً نه در پازیریک، علمهای فلزی بخشی از ساز و برگ بیابانگردان را تشکیل می‌داد. همه آنهاایی که به دست آمده و در پایه خود حفره‌هایی برای اتصال به تیرهای چوبی داشته‌اند در گروههای چهارتایی یافت شده‌اند. مینز عقیده دارد که آنها را به ارابه مالك آن می‌بستند، ولی اسمیرنوف معتقد است که آنها را به ارابه‌های سرپوشیده‌ای می‌پیوستند که در آنها زنان و کودکان سفر می‌کردند.<sup>۲</sup> بیشتر آنها جانوران واقعی یا افسانه‌ای را نشان می‌دهد، ولی گاهی به جای آنها پرندگانی نیز دیده می‌شوند که زنگهایی در نوکهای خود دارند. اکثر آنها مربوط به علائم خانوادگی بود.

## ظروف خانگی

دیگهای مفرغی، که در آن سکاها گوشت می‌پختند، مانند زین و برگ اسبهایشان، از مشخصات سکایی به شمار می‌آید. این گونه دیگها، که آنها را در هر گور سکایی کوچک و بزرگ یافته‌اند، در سراسر عصر سکایی شکل خود را حفظ کرده‌اند. بیشتر دیگهای غیر سکایی معمولاً دارای سه پایه‌هایی بوده که آنها را روی آتش نگاه می‌داشته است. همچنین يك دسته حلقه‌ای مرکزی داشته که با آن دیگ را حمل می‌کردند و روی شعله می‌آویختند. اما دیگهای سکایی بر روی



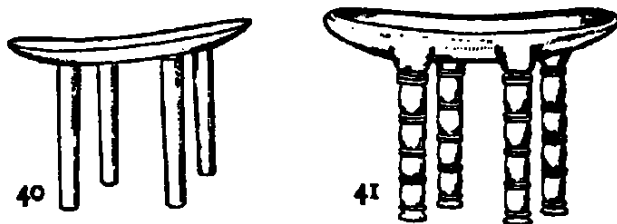
تصویر ۳۹. دسته تازیانه از تپه ۴، پازیریک. حدود قرن پنجم-چهارم پیش از میلاد. طول قریب ۹ اینچ.



پایه ای محکم قرار داشت که شبیه يك مخروط ناقص بود. این دیگها نیمه کروی بودند. به جای يك دسته حلقه ای که از يك طرف تا طرف دیگر دیگ باشد، در حاشیه آن دو دسته برآمده می ساختند که غالباً به شکل جانور بود. دیگ چرتوملیک از آن لحاظ غیرعادی است که شش دسته دارد. بیشتر دیگها را از مفرغ ریخته شده می ساختند، و از لحاظ اندازه از نمونه های کوچک گرفته تا آنهایی که سه پا ارتفاع و هفتاد و پنج پوند\* وزن دارد دیده می شود. برخلاف تقریباً هر شیء سکایی دیگر، این دیگها به ندرت تزیین شده اند، ولی هنگامی که می خواستند صورت دیگری از دیگ بسازند، معمولاً محدود به طرحی می شد که با نواری به شکل تعدادی خدنگ ساخته شده یا از ترکیبات هندسی به وجود آمده بود. آن عده از سکاها که بیشتر تحت تأثیر یونان قرار می گرفتند به تزیینات بیشتری راغب بودند، اما حتی در این صورت هم این تزیینات افراطی بود و جنبه تصویری نداشت. سادگی دیگها تقریباً به طور مسلم بر اثر ملاحظات عملی بوده است، زیرا دودی که از آتش برمی خاست تزیینات دیگ را سیاه می کرد و پاک کردن آن را دشوار می ساخت. سکاها بدون عقل سلیم نبودند و، مانند بسیاری از پیشه وران، افرادی صرفه جو به شمار می آمدند. نمونه طرز فکر آنها را در رفتار پادشاه آنها به نام آریانئوس (Arianthus) می توان دریافت. وی دستور داد برای سرشماری مردم، هر فرد در سرزمینش يك نوک پیکان مفرغی نزد او بیاورد؛ و هنگامی که همه آنها را شمارش کرد، دستور داد که نوک پیکانها را ذوب کنند و از آنها دیگی بزرگ بسازند.

روستوتسف تعدادی ظرف را شناسایی کرده که دارای مناظری مربوط به الهه بزرگ بوده و ظروف مقدس محسوب می شده اند. چنین ظروفی، قطع نظر از محل آنها، بیشتر از گورهای سکاها به دست آمده است. این مناظر بیشتر بر روی ظروف آبخوری (رایتون) و ظرفهای کوچک مدوری دیده می شود که به عقیده روستوتسف منحصراً در مراسم مذهبی به کار می رفته است.

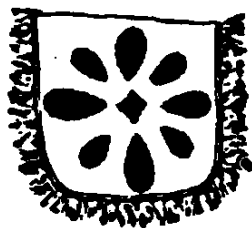
بسیاری از ظروف آبخوری گرانبھاتری که در گورهای سکایی به دست آمده توسط استادان یونانی ساخته شده است، ولی پیاله هایی که اساساً سکایی هستند



تصویر ۴۰. میز از تپه ۴، پازیریک. حدود قرن پنجم پیش از میلاد ارتفاع  
قریب ۱ پا و ۴ اینچ.

تصویر ۴۱. میز از تپه ۳، پازیریک حدود قرن پنجم پیش از میلاد. ارتفاع  
قریب ۱ پا و ۴ اینچ.

نیز وجود دارد. از مشخصات آنها یکی پایه مسطح و بلند و دسته‌های سوراخ‌داری است که احتمالاً در ایجاد شکل ظرفهای شراب‌چشی روسها در اواخر قرون وسطی بی‌تأثیر نبوده است. بسیاری از خانواده‌های بدوی دارای شاخ آبخوری بودند. کوزه مخصوص کومیز که کاملاً سکایی است نیز از لوازم خانگی بود. زیباترین آنها کوزه چرتوملیک است که چهار دهانه دارد و هر یک از آنها به جانوری ختم می‌شود. در سه‌تای از آنها الکهایی تعبیه کردند و الک چهارم در گلولی ظرف است. در پازیریک از کوزه‌های بلند سفالین برای ذخیره کردن کومیز استفاده می‌کردند و ظروف فلزی را برای این منظور به کار نمی‌بردند. کوزه‌های سفالین را در محل و به همان ترتیب می‌ساختند که سکاها آن را برای استفاده روزانه خود درست می‌کردند؛ هرچند در ساختن ظروف به رنگ قرمز، که آنها را در جشنهای ویژه به کار می‌بردند، از یونانیان تقلید می‌کردند. از آثار بازمانده پازیریک چنین برمی‌آید که بسیاری از ظروفی که در خانه ساخته می‌شد دارای قاعده‌ای مدور بود، و برای نگاه داشتن آنها از حلقه‌های چوبی استفاده می‌شد. کاسه و تنگ را، خواه از سفال و خواه از چرم، با پایه‌های مدور و مشابه نیز می‌ساختند و آنها را با حلقه و تسمه نگاه می‌داشتند، و گاهی ظروف سنگین را به همان شکل و با پایه‌های مدور درست می‌کردند. سکاها قیف، ملاقه، کفگیر و قاشق را از استخوان و با اندازه‌های مختلف می‌ساختند. همچنین از سنگ، چراغ



تصویر ۴۲. روبالشی چرمی تکه دوزی شده از تپه ۲، پازیریک. حدود قرن پنجم پیش از میلاد.

تصویر ۴۳. طرح تکه دوزی شده از یک ورقه چرم. تپه ۲، پازیریک. حدود قرن پنجم پیش از میلاد.

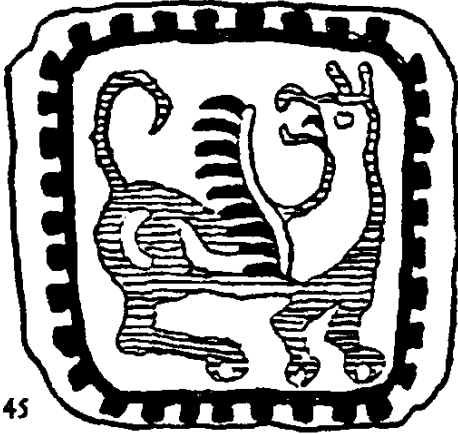
درست می‌کردند و آنها را به صورت تغارهای کوچک راست‌گوشه ای درمی‌آوردند و برای هر یک پایه ای ظریف در هر گوشه تعبیه می‌کردند.

### اثاث منزل

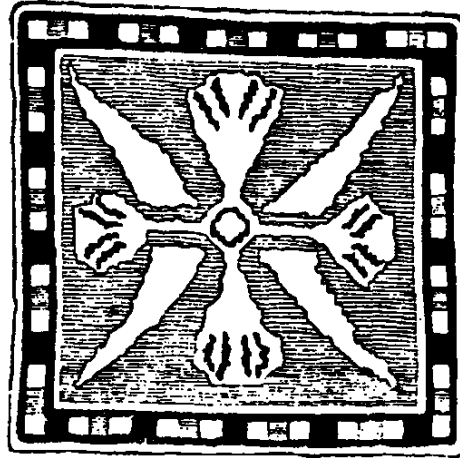
اثاث منازل در پازیریک شامل کنده‌های مربع چوب بود که آنها را یا به عنوان چهارپایه یا شاید حتی زیرسری به کار می‌بردند. برعکس، میزها را بسیار استادانه و ماهرانه می‌ساختند. میزها کوتاه، و شکلشان مدور یا بیضی بود. آنها را بر روی پایه‌های خراطی شده ای قرار می‌دادند که به طرز شگفت‌انگیزی به میزهای دورهٔ ملکهٔ ویکتوریا شباهت داشت. این پایه‌های کنده کاری شده شبیه حیواناتی بود که روی دوپای عقب خود ایستاده باشند. سطح فوقانی آنها اندکی فرو رفته بود و حواشی اریب داشت. میزها را می‌توانستند از هم جدا کنند و آنها را یا به منزلهٔ سینی به کار برند، یا روی پایه بگذارند و به عنوان میز مورد استفاده قرار دهند.

تشک و متکا را به شکلها و اندازه‌های مختلف می‌ساختند و آنها را با موی گوزن پر می‌کردند و با تکه دوزیهای خاص خود می‌آراستند. وسایل حشیش کشیدن برای هرفرد بدوی ضروری بود، و در پازیریک زنان و مردان لوازم مخصوص این کار

را برای خود داشتند. درپازیریک، بعضی از دیگهایی که مورد استفاده حشیش کشان قرار می‌گرفت برطبق شکل معمول سکایی بود، ولی گاهی گونه بزرگتر



45



44

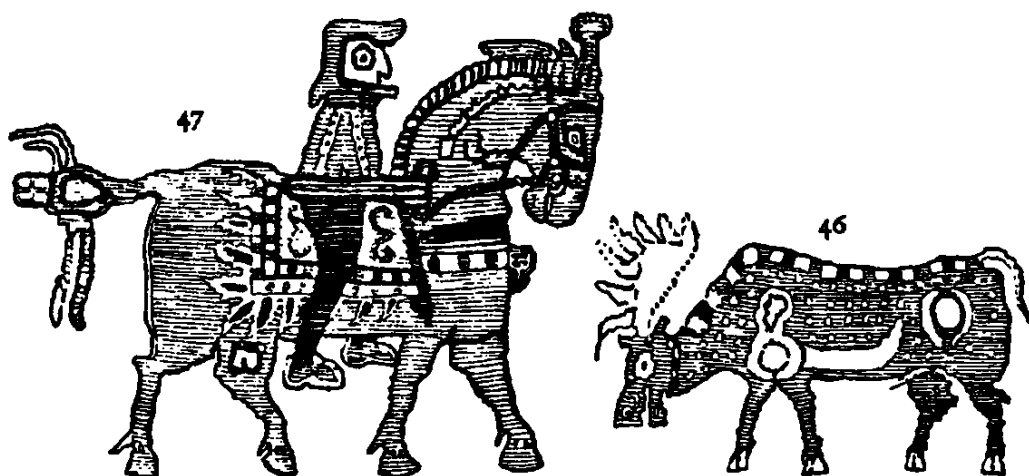
تصویر ۴۴. الگوی ستاره شکل روی قالی کرکی از تپه ۵، پازیریک. حدود قرن پنجم پیش از میلاد.

تصویر ۴۵. جانوری افسانه‌ای با سر عقاب و تن شیر از قالی کرکی از تپه ۵، پازیریک. حدود قرن پنجم پیش از میلاد. قریب  $2\frac{1}{4} \times 2\frac{1}{4}$  اینچ.

چراغهای کوچک مربع شکل به جای آن به کار می‌رفت. به ندرت دیگهای مدور حلقه دار سه پایه را بر نمونه های سنتی ترجیح می‌دادند، زیرا می‌توانستند آنها را بر روی آتش از وسط تیرهای چادر حشیش کشان بیاویزند. چادرها را غالباً با چرم می‌پوشاندند، ولی گاهی چادرهای نم‌دین را به جای آنها به کار می‌بردند. در هر مورد، پوششهای چرمی را ساده رها می‌کردند؛ اما یکی از حشیش کشان چادری به کار برده که آراسته به يك ردیف پلنگ بود که به گوزنها حمله می‌کردند.

وسایل بی شماری از پوست که در پازیریک به دست آمده خود به خود شگفت انگیز نیست؛ آنچه باعث تعجب می‌شود مهارت بیابانگردان در این دوران کهن در رنگ کردن خزهای خود و در آوردن پوستها به صورت طرحهای پیچیده با کیفیت عالی است. پوست گوسفند، بز و اسب از نژادی کوتاه و کوچک به طور کلی مورد استفاده واقع می‌شد، ولی پوست پلنگ، راسو، گربه وحشی،

سنباب سمور و قاقم پیوسته برای ساختن جامه‌های بهتر به کار می‌رفت، و کیسه و خرجین و چننه نیز از این پوستها ساخته می‌شد. برای بسیاری از آنها جیب می‌گذاشتند و به همه آنها چفت و بند می‌بستند و از آنها برای حمل آینه و لوازم آرایش استفاده می‌کردند.

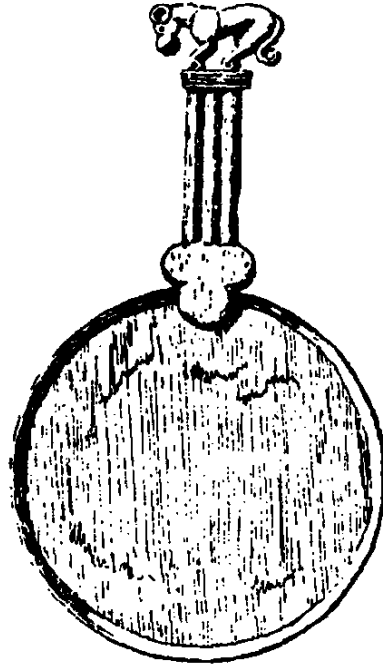


تصویر ۴۶. گوزن شمالی از قالی کرکی یافت شده از تپه ۵، بازیریک. حدود قرن پنجم پیش از میلاد. قریب  $6 \times 4$  اینچ.

تصویر ۴۷. طرح سوار از قالی کرکی از تپه ۵، بازیریک. حدود قرن پنجم پیش از میلاد. حدود  $6\frac{1}{4} \times 9\frac{1}{4}$  اینچ.

از نمد معمولاً به عنوان ملافه و پتو استفاده می‌شد، ولی خز و چرم نیز غالباً به کار می‌رفت در واقع، مردم بازیریک در ساختن نمدهایی با درجات و کیفیات مختلف مهارت داشتند. همچنین می‌توانستند پشم گوسفند را به صورت طناب و نخ درآورند. با هنر بافندگی آشنا بودند، هرچند به نظر نمی‌رسد که پارچه‌های طرح‌دار ساخته باشند. این قوم نخهای خود را همیشه به رنگ قرمز درمی‌آوردند و برای تغییر دادن ظاهر پارچه‌ها، در دستگاه بافندگی خود تغییراتی به وجود می‌آوردند. ارزش منسوجات ظریف را می‌دانستند، و پارچه‌هایی که از همسایگان خود می‌خریدند دارای کیفیتی عالی بود. جالبترین کالاهای آنها عبارت از چندین

پارچه پشمی چینی بسیار زیبا و نوارهای بافته شده از جنس ایرانی بود که آن را روی نمذ زین قرمز خود قرار می دادند. قدمت این نوارها را به قرن پنجم پیش از



تصویر ۴۸. آینه مفرغی از رومنی Remny،  
جنوب روسیه. احتمالاً ساخت اولبیا،  
طول ۱۲ اینچ.

میلاد می رسانند. اما از همه جالبتر يك قالی کرکی ایرانی است که مربوط به همان تاریخ و از تپه شماره ۵، به دست آمده است.

## قالی

یونانیان باستان برای قالیه‌های بابلی و هخامنشی ارزش فراوانی قایل بودند. دزان روزگار این گونه قالیه‌ها بسیار ذقیمت بود و به آسانی به دست نمی آمد. آنها غالباً قالیه‌های کرکی ساردی<sup>۴</sup> (Sardis) را در نظر داشتند. شاید این قبیل قالی، که روی تخته سنگهای نینواشان داده شده است، قدیمترین مدرك مصور قالی به شمار می رود، که تا روزگار ما باقی مانده است. اما هیچ قالی به قدمت يك قالی از پیشم و كرك معلق به قرن پنجم پیش از میلاد و مكشوف در بازیريك وجود نداشت تا آنکه این قالی را گورهای منجمد آلتایی در برابر چشمان حیرت زده ماقرار داد.

قالی پازیریک با قدیمترین قالی ایرانی که هنوز هم موجود است فرق زیادی ندارد، زیرا اگرچه طرح آن باستانی تر است و الگوهای آن شیوه خاصی ندارد، روشی که در ساختن آن به کار رفته تقریباً شبیه روشی بوده که تا همین اواخر در سراسر خاورمیانه رواج داشته است. اندازه قالی مزبورشش پا و سه اینچ درشش پا و شش اینچ است. بخش مرکزی با ستارگانی پیرشده که استادانه ساخته شده و به ردیف در کنار هم قرار دارند. این بخش با پنج حاشیه با عرضهای نسبتاً متغیری محاط شده است. حاشیه اول شامل یک موتیف از جانوری افسانه‌ای (شیری با سر پرنده) و دومی صفی از گوزنهای ناحیه شمال است که یکی پس از دیگری، پشت سرهم، از راست به چپ حرکت می‌کنند، در صورتی که جالبترین حاشیه عبارت از یک ردیف سوار است که اسبان‌شان دارای همان ساز و برگ هستند که در تندیسهای آشوری دیده می‌شود، و پشت سرهم با حالتی مقرر در جهتی مخالف با جهت گوزنهای مزبور در حرکتند. رنگها ملایم و دلپذیرند و زمینه به رنگ قرمز تند است و درجات دیگری از قرمز و آبی کمرنگ و سبز و زرد غلبه دارد. در هر اینچ مربع، ۲۷۰ گره وجود دارد. رودنکو ثابت کرده است که یک قالیباف ماهر می‌تواند در هر روز دوهزار گره ببافد. از آنجا که قالی پازیریک لااقل ۱/۲۵۰/۰۰۰ گره دارد، وی چنین نتیجه می‌گیرد که ساختن آن یکسال و نیم طول کشیده است. رودنکو از یک طرف، براساس شواهد باستان‌شناسی، و از طرف دیگر، براساس سبک آن، قدمت‌ش را به قرن پنجم پیش از میلاد می‌رساند. وی ملاحظه کرده است که گره زدن دم اسبان، کاکل آشفته بر روی پیشانی آنها، یالهای چیده شده، گردنهای خمیده، پارچه‌های کرکی زیر زین و سینه‌بند های عریض اسب جنبه‌هایی آشوری هستند که شباهت زیادی به جواهرآلات هخامنشی مربوط به قرن پنجم تا چهارم پیش از میلاد دارند.

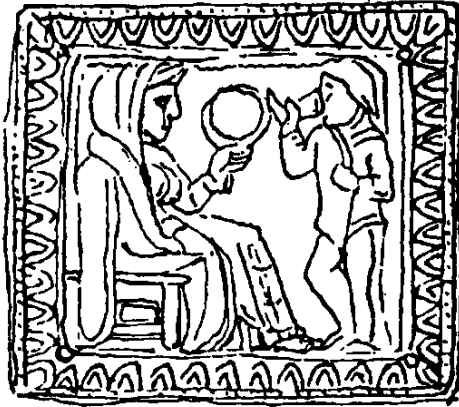
### آینه

(آینه در هر خانواده سکایی بسیار ضروری بود، و احتمال می‌رود که اعضای مهم خانواده هر یک آینه‌ای با خود داشتند. در جنوب روسیه، آینه‌های نسبتاً کوچک

سکایی با حلقه یا دسته ای در وسط پشت آن، متداول بود که در مدت کوتاهی آن را به صورت جانوری درآوردند. آینه هایی به سبك يونان باستان یافت شده است که بعضی از آنها را استادان یونانی ساخته و بعضی دیگر را سکاها از یونانیان تقلید کرده اند. ولی صنعتگران سکایی به سبب عشق دیرینه خود به تزئینات، و به ویژه علاقه به شکلهای جانوری، آنها را با زینتهایی آراسته اند. در ۱۹۴۸، بقایای تعدادی آثار فلزی در اولبیا به دست آمد و معلوم شد که در سراسر قرن ششم و پنجم پیش از میلاد اشیاء مختلف، به ویژه آینه و ظروف سفالین، در آنجا برای فروش به سکائیه<sup>۶</sup> ساخته می شد. آینه های پیشین دارای دسته های ساده بودند که در منتهی الیه آنها تندیس كوچك جانوران نصب می شد. پلنگ، گوزن، سربزو پرندگان با سبکی خاص از موتیفهای مورد نظر بود. آینه های سکایی این دوره دسته نداشتند، و آینه های ناحیه اولبیا، به انضمام بعضی پلاکهای فلزی صلیب مانند به سراسر سکائیه و تا نقاطی دوردست مانند کیف، مجارستان و اورال صادر می شدند. در آلتایی، همان گونه که انتظار می رود، آینه های وارداتی از چین می آمد، و قدیمی ترین آینه هایی که در بازیریک یافت شده از قرن پنجم و چهارم پیش از میلاد بوده است.

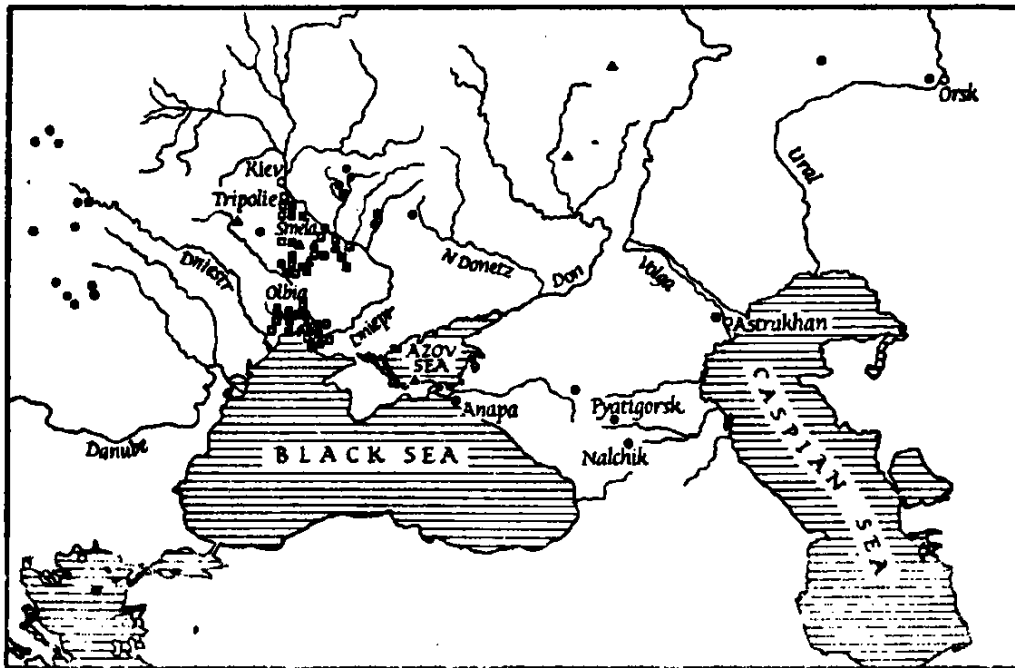
/ از آینه احتمالاً هدفی دوگانه داشتند، زیرا اگرچه پیداست که بیابانگردان به اندازه ای به ظاهر شخصی خود اهمیت می دادند که قرار دادن چنان اشیایی را در گورهای خود موجه می شمردند، ولی احتمال دارد که، برطبق اعتقاد بدوی خود، آینه را شیء مفیدی برای راندن ارواح خبیثه می دانستند. که به گمانشان همیشه برای زیان رساندن به بشر آماده بودند. شاید هم آینه را علامت الهه بزرگ می شمردند، زیرا يك پلاك زرین كوچكى از كول اوبا تصویر زنی نشسته را نشان می دهد که به تصاویری که از این الهه در بازیریک کشیده اند شباهت بسیار دارد. بر روی پلاك كول اوبا، این الهه آینه ای در دست چپ گرفته است، و در این میان مردی که در برابر او ایستاده از جامی که شاید «رایتن» مقدس باشد می نوشد. در بازیریک، آینه ها دارای دسته های بسیار عالی بود. یکی از قشنگترین آنها دسته ای چرمی داشت که آن را در کیسه ای بسیار زیبا از پوست پلنگ و مزین به هلالی زرین قرار داده بودند. این آینه شاید به مردی تعلق داشت که اورادرگوری به خاک





تصویر ۴۹. پلاک زرین لباس از کول اوبا، حدود قرن چهارم پیش از میلاد. شاید تصویر الهه بزرگ باشد.

سپرده بودند، زیرا زنش دارای آینه زیبایی از نقره بود که آن را روی شاخ گاو سوار کرده بودند. این زن نیز تنها ساززهی را که در پازیریک یافت شده است دارا بود. در گورهای دیگر، تنها طبل یافت شده است که از آن هدفی دوگانه داشتند: یکی



تصویر ۵۰. نقشه محدوده صادرات اولبیائی.

نواختن آهنگ و دیگری ترساندن ارواح خبیثه. ولی ساززهی آن زن به عود شبیه بود. در پازیریک و نساپولیس و بعضی از نواحی دیگر، آینه‌هایی از استخوان یافت شده است که آنها را با طرحهای ساده هندسی آراسته و در بعضی از آنها سوراخی در قسمت فوقانی تعبیه کرده‌اند تا صاحبش بتواند آن را به کمر بند خود بیاویزد. سنجاقها و سوزنهای فلزی نیز در آنجا یافت شده است و از آن به طور منظم و به تعداد زیاد در خود سکائیه هنوز به دست می‌آید.

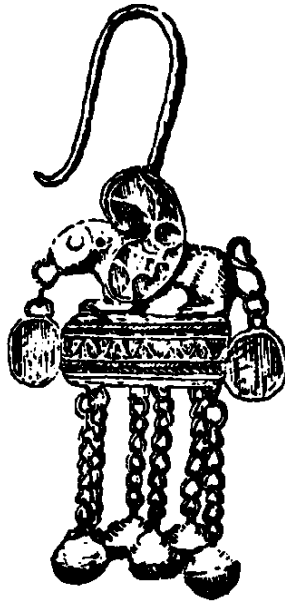
### جواهرآلات

سکاهای عشقی واقعی به زینت آلات داشتند و از آرایش خویش به همان اندازه لذت می‌بردند که از تزیین اسبان و اشیاء خود. علاقه مفرط آنها به جواهرآلات در هر موردی آشکار می‌شد. طبعاً عالی‌ترین قطعات از گورهای سلطنتی به دست آمده است. در اینجا اسکلتها همیشه مزین به اشیاء زرین، مانند نیماج، پوشش سر، گردنبند، کمر بند، دستبند، گوشواره، انگشتری، طوق، آویز، طلسم، مهره، دکمه، سگک و جعبه‌های کوچکی از خمیر بوده، اما حتی از گورهای کم اهمیت‌تر مقدار زیادی جواهرآلات و مواد گرانبها به دست آمده است. بدین ترتیب، جمجمه‌مردی مدفون در سین جاوکا (Sinjavka) مزین به پلاکهای زرین با گوزنهای خوابیده بوده است. در کلرمس، خواه عشق بیابانگردان به جواهرآلات و خواه وحشت افراد بدوی از فرار احتمالی روح متوفی از سوراخهای بینی و حلقه چشم او، باعث می‌شد که سوگواران سوراخهای بینی و چشم او را با خمیر نرمی که در آن سنگهای گرانبها نشانده بودند پوشانند و گوشها را با نوعی لعاب که اصل ایرانی کهن داشت پر کنند. طلاآلات بدلی غالباً استخوانهای متوفی را می‌پوشاند. بیشتر آنها شامل پلاکهای برجسته‌ای بود که با آن لباسهای خود را می‌آراستند. بسیاری از آنها موتیفهای هندسی و طرحهای گلدار دارند، و طرحهای گل و بوته و نخل مانند در میان متداولترین شکلهای انتزاعی آنهاست. طرحهای جانوری حتی بیشتر است. گاه گاه منظره‌ای از زندگی روزانه نشان داده می‌شود که دارای اهمیت خاصی است، زیرا روش زندگی سکاهای را روشن می‌سازد. تنها مدرك مصور

ما از يك نفر موسیقیدان<sup>۷</sup> و چند نفر کشتی گیر<sup>۸</sup>، از چنین منابعی به دست آمده است. پلاک‌ها از لحاظ شکل و اندازه با یکدیگر متفاوتند و پولک‌ها، تسمه‌ها و دکمه‌ها بسیار متداول بوده است. نوارهای نازک دراز کمتریافت می‌شود و آنها را فقط به عنوان تزئینات پوشش سربه کار می‌بردند. این پوشش‌ها، به نوبه خود، از لحاظ شکل فرق می‌کنند. در میان آنها نیمتاج‌های زرین و جواهرنشان و انگشتری به ارتفاع چهار اینچ و عرقچین‌های زربفت که روی چرم یا نمد قرمز سوار کرده بودند، یا تاج‌های از چوب تراشیده یا اشیایی به شکل قصر از چرم دیده می‌شود که آن را بر بالای باشلق‌های نم‌دین نصب می‌کردند (چنانکه در پازیریک مرسوم بود). در گورهای فقیرتر اشیاء مشابه بیشتر از مفرغ یا آهن ساخته شده‌اند تا از طلا، با وجود این، همان عشق به زینت آلات در این مورد نیز با همان مهارت و ظرافتی که در ساختن مواد گرانبهاتر به کار رفته است دیده می‌شود.

پیشانی بندهای طلا، که به طور کلی کار استادان یونانی بوده است، در جنوب روسیه یافت شده که در آنجا مردان و زنان از بازوبند و طوق به طور متساوی استفاده می‌کردند. در واقع شماری از این بازوبندها را می‌توان جزء زیباترین زینت آلات جهان باستان دانست. در قفقاز، بعضی از نمونه‌ها نشان دهنده نفوذ هخامنشی است، ولی در همه آنها سلیقه‌ها و علاقه‌های سکائی‌ان به طور روشن منعکس است. زنجیرهای بافته شده از طلا و گردن‌بند نیز از لحاظ زیبایی به پای جواهر آلات سنگین‌تر می‌رسد. در پازیریک، گردن‌بندهای چوبی مرکب از تندیسهای گوزنها و حیوانات افسانه‌ای (شیر با سر پرنده) یافت شده که روی آن را باورقه‌های طلا پوشانده و بر روی حلقه‌ای مفرغی سوار کرده‌اند که از لحاظ سبک بدوی است و شبیه حلقه انگشتری بعدی از نووچیرکاسک (Novocherkask) است که بعضی از جزئیات آن به نوبه خود ما را به یاد حیوانات افسانه‌ای از گنجینه جیب می‌اندازد. روی بیشتر جسدها گوشواره دیده می‌شود. مردان تنها يك گوشه و زنان دو گوشواره داشتند انگشتری همگانی بود، غالباً چند انگشتری در هر انگشت دو دست دیده شده است. طلسم بسیار متداول بود و از دندان حیوان با نیروی سحرآمیز گرفته تا سنگ‌های مختلف با رنگ و شکل غیرعادی شبیه به

مهرهای استوانه‌ای شکل آشوریه‌ها رواج داشت. درپازیریک، تندیسهای کوچک و سیمین اسب را به کمر بند متصل می‌کردند. صدف و مهره در آلتایی کمتر بود تا در میان بیابانگردان فقیرتر جنوب روسیه. از آنها به طور کلی در گورهای کوچک به انضمام دستبندهای مفرغی، صدف یا طلسمهائی از بلور صخره‌ای، عقیق جگری، کهربا، استخوان، یا خمیر می‌توان یافت که هر کدام از آنها را گاهی در زمینه‌ای از طلا یا نقره می‌نشانند. //



تصویر ۵۱. گوشواره کاراستادان یونانی-سکایی از ریزانوفکا Ryzanovka، ناحیه کیف. قبل از حدود قرن سوم پیش از میلاد. طول ۲ اینچ.

## منابع

شماره ۱۰۱ی داخل پراگتیز به کتاب نامه ارجاع می‌دهد.

۱- آرنت: Arendt (۵۲)، ۷-۲۰۶

۲- مینر (۱۸)، ص ۷۸.

۳- روستوتسف (۲۷)، ص ۱۰۶، لوح ۲۳.

۴- گزنفون (۳۸)، پنجم، ۵، ۷، هشتم، ۸، ۱۵ و ۱۶.

۵- داکو (۹۲)، ص ۳۵۵-۶.

۶- بوندان: Bondan (۷۵) ص ۵۸.

۷- مینر (۱۸)، پلاك كمر بند یافته شده در آخجوتینتسی (Axjutintsy)، تصویر ۷۵ ایضاً.

۸- روستوتسف (۲۷)، پلاك از دنیپرسفلی، قرن چهارم تا سوم پیش از میلاد، پلاك های ۲۳، ۶.

## فصل پنجم

### هنر سکاها

(به استثنای پرده‌های نمدی پازیریک، که بعضی از آنها جنبه‌ای باشکوه دارد، هنر بدویانی که به سبك سكایی کار می‌کردند از لحاظ اندازه کوچک و اساساً به منظور ساختن اشیاء تزئینی بود. با وجود این، عملاً هر شیئی که مربوط به هر گروه از این قوم باشد دارای ویژگی‌هایی است که برای يك کار واقعاً هنری ضرورت دارد. روشنی هدف، پاکیزگی صوری، حفظ تعادل و توازن، همچنین درک ماهیت مواد به کار رفته به گونه موفقیت آمیزی به وسیله بیابانگردان اوراسیایی درهم آمیخته و سبکی ممتاز به وجود آورده است. مقیاس آثار هنری آنان و دیدگاهی که از زاویه آن به جهان می‌نگریستند بسیار محدود بود. با وجود این، در درون جهانی که خود را در مرزهای آن محصور ساخته بودند گستره دید آنها وسیع بود و نظری نافذ و شگفت‌انگیز داشتند و با دست‌های خود تصویری می‌آفریدند که نشانگر مهارت خطانابذیر و ذاتی آنها به شمار می‌رفت.)

زندگی این جوامع گله دار الزاماً چنان وابسته به چارپایانی بود که تکیه گاه اقتصاد آنها به شمار می‌رفت که افراد طایفه از گله و رمه بیش از حد درک ما، در این روزگار، اطلاعاتی به دست می‌آوردند. این اطلاع و علاقه آنها زمینه هنری آنان را فراهم آورد و ایشان را بر آن داشت تا هنری را تکامل بخشند که بیشتر وابسته به نقش‌های جانوری بود. درجه کمالی که بدان رسیده بودند موجب آن نمی‌شد که اشیایی را صرفاً به خاطر لذت بخشیدن بسازند. چنین امری مورد توجه اقوام بدوی نبود، و در واقع تمدن‌های بزرگ گذشته نیز زیباترین اشیاء خود را بر اثر انگیزه‌های هنری محض به وجود نیاوردند. افراد بیابانگرد نیازی به ساختن اشیاء به افتخار خدایان یا انسانها نداشتند، ولی دارای قریحه زیباشناسی بودند و می‌خواستند که در پیرامون خود صورتهای جانورانی را ببینند که از مشاهده آنها لذت می‌بردند. این صورتهای جنبه زینتی یافت، زیرا فرد بیابانگرد هنری را که نیروی تخیل او را برانگیزد دوست ندارد. صداهای وحشت‌انگیزی که آرامش شب را در دل جلگه

برهم می‌زد، سرابه‌های غریبی که برای گمراه ساختن مسافران پیدا می‌شد، تصورات عجیبی که در ساعات تنهایی زندگی برآنان مستولی می‌گشت، همه اینها مانع از آن می‌شد که فرد بدوی در جستجوی هنری برانگیزنده باشد. در اجتماع بدوی، نیروی تخیل راهی گمراه کننده درپیش پای او می‌نهد، و حال آنکه ذهن به دام خود-فریبی گرفتار می‌آید و غالباً آنچه را که وحشت‌انگیز و نامطبوع است جلوه می‌بخشد و در عوض به حالات خوش و تهورانگیز دامن می‌زند.

در اجتماع گله‌داری، مطبوع‌ترین خاطرات وابسته به شکار است. هیجان ناشی از یافتن صید، شوق دیدن آن برای نخستین بار-شوقی که غالباً همراه با تحسینی برای قربانی است- نتیجه موفقیت آمیز شکار کردن، همه اینها زمینه قصه‌ای شیرین را به وجود می‌آورد که گوینده‌ای آن را برای حضار ستایشگر در پایان روز بازگو می‌کند. جزئیات مهیج‌تر، مدت‌ها پس از آن که قسمت اعظم لطف خود را از دست داده است، تا مدت‌ها در اذهان تازه می‌ماند. آنچه بیش از همه به روشنی در خاطره‌ها جای می‌گیرد وقایع هیجان‌انگیز و تصویر ذهنی دقیقی است که حیوان تحت تعقیب با احساس خطر می‌ایستد تا هوا را با منخرین گسترده خود استشاق کند و سپس وحشت‌زده به جستجوی مکان امنی برمی‌آید تا آن که سرانجام پس از اصابت تیری مرگ‌آور بر زمین می‌غلطد و آنهم نه به صورت جسم نازیبای انسان در حال نزعی که برخاک می‌افتد، بلکه با وقار و زیبایی و تسلیم و رضا.

نقاشیهایی که لامایف (Lamaev) در ۱۹۴۰ در دره تقریباً دور از دسترس زازاوتسی (Zarautsay) در ازبکستان کشف کرده مناظری از شکار را نشان می‌دهد که مانند نقاشیهای پیش از تاریخ در شمال اسپانیا و جنوب غربی فرانسه است.<sup>۱</sup> نقاشیهایی از این دست اساساً به قصد جادوگری بوده و جنبه‌های هنری آن بیشتر اتفاقی است. اما در سیبری در روزگار نوسنگی، یعنی در طی هزاره سوم، تندیسهای تمام قد حیوانات را غالباً با استخوان یا چوب به منظور به دام انداختن جانوران دیگری می‌ساختند. ادینگ<sup>۲</sup> (Eding) تندیسهایی از مرغابی را ضمن کاوش در باتلاق گوربوفسکی (Gorbunovski) ناحیه نیرنتاگیل (Nijnetagil) در بخش اسوردولوفسک (Sverdlovsk) در سیبری پیدا کرد. این نمونه‌ها در آغاز دارای سبکی کاملاً طبیعت‌گرایانه بود، ولی با گذشت قرن‌ها، جنبه طبیعی‌گرایی چنین

آثاری تا اندازه‌ای مبدل به سبکی خاص شد. با پیشرفت سبك، آن نمادگرایی که در ابتدا وابسته به بعضی جانوران و مناظر بود به دست فراموشی سپرده شد. با وجود این، طرحهایی که بخشی از مفهوم مذهبی خود را از دست داده بود به عنوان طرحهای زینتی همچنان مورد استفاده قرار گرفت و تا اندازه‌ای به سبب عادت مردم و تا اندازه‌ای به سبب خوشایند بودن آنها باقی ماند. بدین ترتیب، يك عنصر زیباشناسی وارد زمینه طرحهای تصویری شد و این به نوبه خود منجر به تکامل سبك پیچیده‌تری گشت. در نزد سکاها، عنصر مزبور در طرحهای جانوری، قطع نظر از اهمیت مذهبی آنها، جنبه اساسی یافت با این هدف که بیننده را مواجه با تصویر واقعی شیء کند و باعث ارضای خاطر شود. این کار با ترکیبی از ویژگیهای اساسی موجود زنده، به صورتی که در ادوار مختلف حیات او بوده، انجام می‌گرفته است. بنابراین، افراد بیابانگرد می‌کوشیدند که در يك منظره همه نکات برجسته جانوری را که تصویر می‌کردند آشکار سازند و به طور همزمان آن را در حرکت نشان دهند مانند زمانی که جانور، دوپای جلو خود را در هوا بلند کرده و همچنین در لحظه استراحت در حالی که دوپای عقب را بر زمین نهاده است. در واقع، سکاها حالات مختلف جانوران را در يك صحنه نشان می‌دادند.

بیابانگردان در کار دشوار نشان دادن جانوران در يك صحنه، با حالات مختلف زندگی آنها، تا اندازه زیادی موفق بودند: طرح جانوری که به شتاب می‌گذرد بیانگر هنر عالی آنان است. سرو دوپای جلو جانور از روبرو نشان داده شده، در صورتی که، قسمت پشت آن در جهت مخالف نموده شده تا بر زمین افتادن جانوری مجروح را تجسم بخشد. دشوار است تصور کنیم که تصاویری از این دست - که شاید در هنر تصویری بیش از همه به هنر انتزاعی نزدیک است - مفهوم عمیق مذهبی داشته باشد. تصویرها به اندازه‌ای پراز حیات، و به اندازه‌ای تحلیلی و دور از تعصب، و گروه بندی جانوران به اندازه‌ای طبیعی و تکرار جانوران به اندازه‌ای زیاد و حالا تشان به اندازه‌ای متفاوت است که نمی‌توان آنها را تصادفی دانست. شاید موضوع اصلی بر اثر عرف و عادت تلقین شده باشد، زیرا هنر سکایی از صورتهای و رسوم و آداب مشخص پیروی می‌کرده، و مذهب نمی‌توانسته است در آن نفوذی داشته باشد.



صحرائشینان با حساسیتی شدید و غیر عادی نسبت به محیط خود عکس العمل نشان می‌دادند و، همان گونه که دشت اوراسیایی پراز حیات و حرکت بود، به همان ترتیب با زبان تأثیرپذیر و نمادین هنر خود می‌کوشیدند که این حیات و سرزندگی جهانی را به وسیله تصاویر جانورانی نشان دهند که آنها را با مهارت تمام مجسم می‌ساختند. بدین ترتیب، بخشی از اندام يك جانور به صورت جنبه خاص جانوری دیگر در می‌آمد. فرانکفورت<sup>۳</sup> (Frankfort) عقیده دارد که سکاه ممکن است این فکر را از لرها گرفته باشند، اما، در این صورت، خود لرها احتمالاً آن را از هیتی‌ها آموخته بودند که از نشان دادن دم يك حیوان به صورت سر حیوان دیگر لذت می‌بردند. عادت پرکردن فضای خالی، با تبدیل بخشی از جانور به صورت عضو ویژه جانور دیگر، به عقیده مینز مربوط به وحشت یا تنفر از فضای خالی بوده است، ولی اگر آن را به منزله عکس العملی غریزی در برابر تنوع و تغییرپذیری طبیعت توجیه کنیم، این نکته بیشتر در مورد تصویرهای آنها صادق است. فکر تجربه کردن بدین روش شاید از طرف هیتی‌ها به سکاه انتقال یافته باشد، زیرا گورهای شاهزادگان که کوفتین (Kuftin) آنها را در تریالتی<sup>۴</sup> (Trialeti) در حدود صدمیلی تفلیس از خاک بیرون آورد در درون خود مقدار زیادی اشیاء سیمین و زرین داشت که دارای ویژگیهای مسلمی با اصل و منشأ هیتی بود. یافته‌های دیگر از همان نوع و تقریباً به همان اندازه غنی به وسیله پیتروفسکی (Petrovskys) در کی‌روف‌هان (Kirov Han) در ارمنستان به دست آمد و در نتیجه امکان دارد که به طور مستقیم از آسیای صغیر وارد شده باشد.

بیشتر جانورانی که در هنر سکایی ظاهر شدند در هنرهای تمدنهایی که در مصر و شرق باستان از هزاره چهارم به بعد تکامل یافت سهمی مهم داشتند. اگرچه شکلهای مختلفی گاهی در يك نقطه و گاهی در نقطه دیگر به وجود آمد، ولی در سراسر جهان متمدن آن روزگار متداول شد. بدین ترتیب، هر نوع جانور، خواه واقعی خواه خیالی، به دست هنرمندان هر نژاد با سبکی که اختصاص به هر منطقه داشت به تصویر کشیده شد. در خاور میانه، تصاویر تاعصر سومر و یاقویاً جنبه طبیعت گرایانه‌ای داشت، و در این زمان تصاویر بر روی علائم خانوادگی نیز ظاهر شد. در میان محبوبترین موتیفهای جدید، باید از گروهی مرکب از سه تصویر نام ببریم که یا

شامل موجودی انسانی، درخت، یا جانوری بود که در دو سوی او حیوانات مربوط به علائم خانوادگی قرار داشت. تصویر وسط در آغاز گیلگمش خدا را نشان می‌داد و حیوانات به منزله قدرت تاریکی بودند که با او همیشه می‌جنگیدند، ولی سکاها او را به صورت الهه بزرگ و حیوانات را به صورت ملازمان او درآوردند. مناظر مربوط به شکار تقریباً در همان زمان در آسیای مرکزی رواج یافت. جانوران افسانه‌ای به تدریج وارد هنر شدند، اما از حدود سه هزار پیش از میلاد به بعد شکل‌های عجیب آنها به صورتی پرزرق و برق در هنر بین النهرین نمودار گشت. در هزاره دوم، مجسمه‌های شیران خشمگین با چهره‌های عبوس در مدخل قلعه‌ها و قصرها و معابد هیتی نمایان شد. تندیسهای موجوداتی از هرگونه از بناهایی که آشوریان بر پا می‌ساختند پیوسته پاسداری می‌نمودند و در قصر باشکوه تخت جمشید، شیران بالدار که به گاوان نر حمله می‌کردند برتری قدرت را هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ مذهبی اعلام می‌داشتند. در حاشیه جنوب شرقی اوراسیا جانورانی افسانه‌ای با سر شیر یا عقاب نیز از ذخایر گرانبهای طلای سبیره و تبت مراقبت می‌کردند.

تا این روزگار، سوریه شمالی، بین النهرین علیا، قسمت اعظم آناتولی، سراسر ناحیه ارمنستان - قفقازیه و بیشتر ایران يك واحد فرهنگی را تشکیل می‌دادند. کوششهایی که به منظور یافتن منشأ سبك جانوری در هنر سکایی به عمل آمده نتیجه‌ای نبخشیده، زیرا راههای بی‌شمار است و در جهات مختلف امتداد می‌یابد. بدین ترتیب، روستوتسف برای یافتن اصل این سبك به آسیای مرکزی، تالگرن به ترکستان روسیه، بوروفکا (Borovka) به سبیره شمالی، اشمیت (Schmidt) به شرق باستان و ابرت (Ebert) به ایونی و ساحل دریای سیاه پرداخته‌اند. در حقیقت، هنر سکایی ترکیبی از عناصر وابسته به مناطقی به شمار می‌رود که در پیرامون يك هسته مشخص و مخصوص به خود گرد آمده است.

در منطقه قفقاز، يك سبك جانوری ویژه مدتها پیش از پیدایی سکاها تکامل یافته بود. گورهای سلطنتی مایکوپ (Maikop) از هزاره سوم باقی مانده است. در آنجاست که نشانهای طلا نخستین بار به عنوان زینت آلات لباس به کار رفت. تندیسهای کوچک گاو و گوزن از مفرغ، که جنبه مذهبی داشته، به سبکی هستند که تا حدی در نمونه‌های نخستین هنر جانوری، که تا کنون در آناتولی در

آثار پیش از هیتیان از آلاچا هویوک (Alaça Huyuk) به دست آمده، تأثیر کرده است. فرانکفورت<sup>۶</sup> به تأثیر آنها در مجسمه های کوچک برنجین گاو که در آنجا یافت شده اشاره می کند، ویورا<sup>۷</sup> (Vieira) اعتقاد دارد که این ویژگیهای مایکوپ ممکن است به وسیله قومی به این منطقه انتقال یافته باشد که از قفقاز به آناتولی مهاجرت کرده بودند. پیگوت<sup>۸</sup> (Piggott) نیز به همان اندازه از این پیوند آگاه است اما آثار مایکوپ ویژگی جداگانه ای نداشته است. در طی سی سال اخیر، شواهد بسیاری به دست آمده که نشان می دهد فلزکاران در بسیاری از نقاط قفقاز از عصر پیشین مفرغ به بعد ساکن شده بودند. کوفتین دلیل روشنی در این باره هم در تریالتی و هم در کی روف هان به دست داد. گوبجیشویلی (Gobedjishvili) بقایای کارهای فلزی مهم و همچنین کارگاههایی را از زیر خاک بیرون آورد که قالب و دستگاه ریخته گری بود، و تاریخ آن به هزاره دوم پیش از میلاد می رسید و در مجاورت دهکده جبی (Gebi) در رودخانه ریوم علیا (Riom) در قفقاز<sup>۹</sup> قرار داشت. اشیاء مایکوپ بایستی به دست گروه مشابهی از فلزکاران ساخته شده باشد، و در هر مورد صنعتگری به اندازه ای در حد کمال و سبک آن به اندازه ای تکامل یافته بوده که پیدا است آثار مزبور سابقه ای طولانی را پشت سر گذاشته است. با وجود این، تشخیص منشأ آنها آسان نیست، هر چند همه عوامل در تشکیل هنر بیابانگردان اوراسیایی سهمیم بوده است.

آثار فلزی سکایی نیز تأثیرات مشخص تکامل از تراش چوب و استخوان را با خود دارد، و بعضی از پژوهشگران اصل آن را در شمال دشت اوراسیایی، در میان تراش کاران اسکیموئی سواحل دریای سفید و دریای بزرگ، جستجو کرده اند.<sup>۱۰</sup> در آن صورت، نخستین تراش کاری تجربی اهالی شمال قطعاً مرحله ای طولانی از تکامل را در سبیری و قفقاز طی کرده است. سپس به صورتهایی استادانه و با سبکی خاص باقی مانده که نمونه آن را در لگام ها و گونه بندهای سکایی می توان دید. در این اشیاء است که سبک بومی به صورت خالص آن یافت می شود.

تأثیر خاورمیانه منجر به ورود شماری از مناظر جدید جانوری در هنر قفقازی شد. بعد از قرن هشتم پیش از میلاد، که در طی آن، آشوریها بر اهالی سوریه و فینیقیه مستولی شدند، نفوذ شرقی نمایان تر گشت. آنگاه پیشرفت سکاها

در آسیا، ناحیه قفقاز را در تماس با مصر قرار داد، و مجسمه های کوچک خدای بس (Bes) به سبیری غربی<sup>۱۱</sup> و کیف و نواحی مجاور آن راه یافت در صورتی که نیلوفر آبی در پازیریک<sup>۱۲</sup> ظاهر شد.

از میان عناصر بسیاری که در هنر سکایی وارد شد مهمتر از همه شاید عنصر ایونی بود که از چند جهت به اوراسیا نفوذ کرد. در وهله اول، از ایران، هنگامی که کارگران ایونی مشغول ساختن کاخ بزرگ داریوش در شوش<sup>۱۳</sup> بودند، در میان ظوایف بیابانگرد متداول شد. ولی این سبک مستقیماً از ایونی نیز به وسیله بازرگانانی که با شهرهای سواحل شرقی دریای سیاه در تماس بودند برده شد. و گذشته از این، به وسیله هنرمندان یونانی که در پانتی کاپایوم و سایر نقاط پونتوس شمالی مشغول کار بودند در سراسر روسیه جنوبی انتشار یافت. سکاها از ظرافت هنر ایونی لذت می بردند، و همچنین زیبایی و غنای هنر ایرانی را می ستودند و عظمت و وقار آن را درك می کردند.

نخستین گورهای شناخته شده از لحاظ تاریخی همزمان با پیروزیهای نظامی سکاها در خاور میانه است، و در نتیجه، بیشتر آنها در انتهای شرقی بخش اروپایی دشت قرار دارند. بعضی از تپه های جنوب روسیه نیز از لحاظ تاریخی به آنها نزدیکند. سه گور از گورهای نخستین، یکی واقع در کاسترومسکایا استانیترزا (Kostromskaya Stanitza) دومی کلرمس (Kelermes) در کوبان، سومی ملگونف در روسیه جنوبی، و گنجی که این اواخر در سکز (سقز) در اورارتو، در محل احتمالی نخستین پایتخت<sup>۱۴</sup> سکاها یافت شده، حائز اهمیت ویژه ای هستند. گیرشمن توانسته است که یافته های سکز را منسوب به سالهای (۶۶۸-۶۸۱ پیش از میلاد) بداند، و این نیز براساس ریزه کاریهای جامه هاست، ولی تعیین تاریخ گورها دشوار است. گورهای تپه ای ملگونف معمولاً به نیمه دوم قرن ششم پیش از میلاد نسبت داده می شود، ولی در مورد تاریخ گذاری گورهای کلرمس و کاسترومسکایا اختلاف نظر وجود دارد. بدین ترتیب روستوتسف آنها را مربوط به قرن ششم می داند، در صورتی که بوروفکا و سایر نویسندگان معتبر شوروی آنها را وابسته به قرن هفتم می شمارند. تاریخ گذاری هر چه باشد، مهم آن است که سبک سکایی در همین زمان پیداست که در هر چهار نقطه کاملاً تکامل یافته است.

کشف گورهای کهن‌تر، مربوط به دوره گمنامی سکاه‌ها، تازمانی باقی می‌ماند که بتوانیم تکامل هنر آنها را به تفصیل بررسی کنیم.

اشیاء یافت شده در این چهار نقطه نشان دهنده تأثیر فرهنگ ایران است. غلاف شمشیری از ملگونف<sup>۱۵</sup> ترکیب موفقیت آمیز عناصر بومی و آشوری را نشان می‌دهد، زیرا خود شمشیر از لحاظ شکل ایرانی است، و آرایشهای روی غلاف نیز گرایشهای شدید آشوری-ایرانی را آشکار می‌سازد. بدین ترتیب، طرح اصلی شامل يك صف از جانوران بالدار به سبک ایرانی است که برخی دارای سر شیر و برخی دارای سر آدمی است، و با کمانهای کشیده به پیش می‌روند. اما بالهای آنها اصلاً سکایی است، زیرا به جای آن که از پرتشکیل شده باشد شامل ماهیانی است که خود را با چسباندن دندانهایشان به شانه‌های کمانداران درجا ثابت نگاه می‌دارند. به نظر نمی‌رسد که کمانداران مزبور از این جنبه غیر معمول و کهن چیزی اضافی به صورت ماهی [از لحاظ هنری] آسیب ببینند. يك عنصر خاورمیانه‌ای دیگر عبارت از نشان دادن عضلات ساقهای جانور به وسیله علائمی مانند نقطه و ویرگول است، این جزئیات در هنر جانوری جهان باستان پیوسته تکرار می‌شود، و بر روی بسیاری از مجسمه‌های قدیم ایرانی و نیز تکه‌های بافته شده با اصل ایرانی که شیر را نشان می‌دهد و درپازیریک یافت شده است مشاهده می‌شود. این جزئیات در آلاچاهویوک نیز پیدا شده است<sup>۱۶</sup>، و محال است بتوانیم نشان دهیم که سکاه‌ها علائم مزبور را از هیتی‌های متأخر یا از ایرانی‌ها فراگرفتند، یا بتوانیم منشأ اصلی آن علائم را کشف کنیم. یک موتیف دیگر ایرانی که مکرر ظاهر می‌شود زینت-بخش دسته همان غلاف شمشیر است و این علامت در این مورد خاص به شکل يك قربانگاه آشوری است که میان دو درخت قرار داده شده است. این نیز تا اندازه‌ای شبیه قربانگاهی است که بر روی قطعه دیگر پارچه ایرانی که درپازیریک به دست آمده بافته شده است، ولی برخلاف برآمدگی جنبی غلاف، با شکل گوزنی نشسته که بسیار زیبا ساخته شده تزئین گشته است، و این خود غالباً نشانه صنعتگری و استادی سکاه‌ها است.



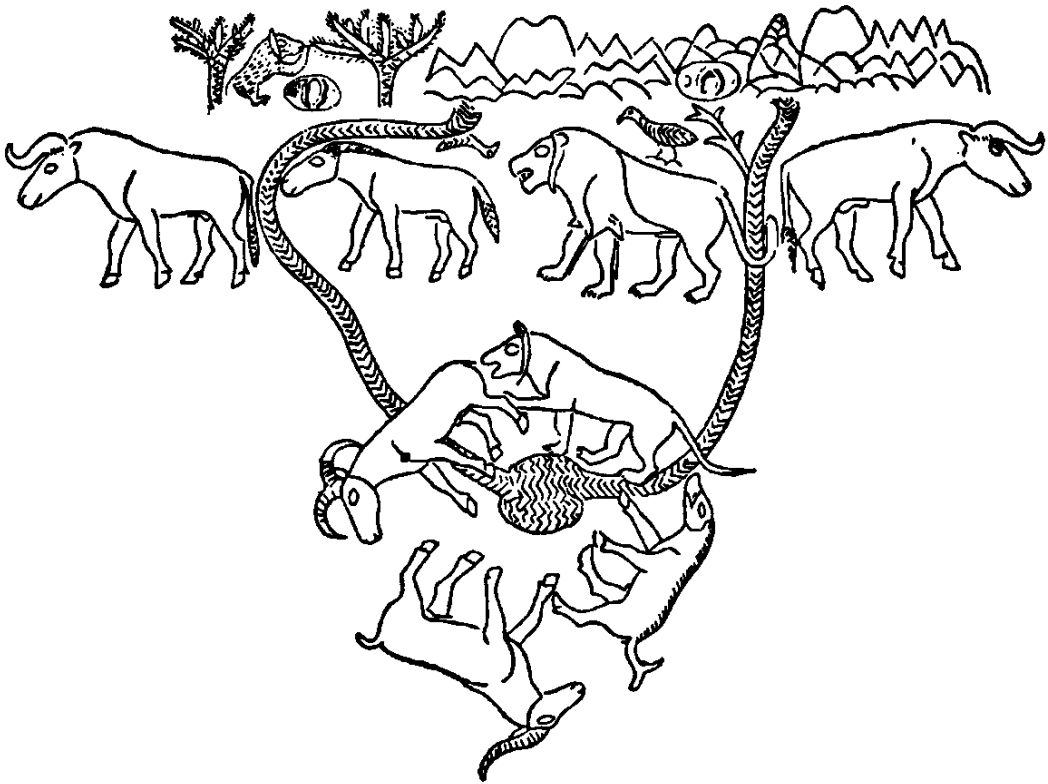
تصویر ۵۲. بخشی از غلاف زرین شمشیر ملگونف  $\frac{3}{4} \times 1$  اینچ.

نفوذ هنر ایرانی نیز در اشیاء زرین کلر مس منعکس است. غلاف شمشیری که از این گور به دست آمده با نمونه موجود ملگونف تقریباً یکسان است. تصویر پلنگی واقع در وسط يك سپر مدور نیز که به سبك ایرانی لعاب کاری شده، بسیار جالب توجه است. يك نیمتاج زرین و جواهر آلات دیگر که به دست آمده به همان ترتیب تزیین یافته اند. يك تبر نمادین با تزئینات طلا و با جنبه اساساً سکایی نیز یافت شده است. دسته آن دارای تصویرهایی از جانوران مختلف به صورت نشسته است که به صف نشان داده شده اند، هر چند برجستگی قسمت پایانی تبر از لحاظ سبك بیشتر ایرانی است. در کنار آن، يك آینه نقره ای که بسیار استادانه و به سبك ایونی ساخته شده بود قرار داشت، و تزئینات آن شامل حیوانات، و تصاویری از آفریدگان نیم انسان و نیم اسب و جانوران شگفت انگیز دیگر بود. بشقابی که نشان دهنده الهه بزرگ است نیز شئی عیافت شده مهم دیگری بود.

گور تپه ای در کاسترو و مسکایا با توجه به چند جنبه غیر معمول ساخت آن ممتاز است، ولی بیشتر به سبب محتویات آن اهمیت دارد. در آن، جزء اشیاء عالی مختلف دیگر، زانو پوشی با پولک و شانه بندی مرکب از پولکهای برنجین و، زیباتر از همه، تندیس کوچک زرین گوزنی نشسته است که از افتخارات هنر سکایی به شمار می رود.

در سکز<sup>۱۷</sup> تعدادی جواهر آلات و لوح با ویژگی کاملاً آشوری به انضمام نمونه های برجسته صنعتگری کهن سکایی یافت شده است. این نمونه ها شامل يك

غلاف زرین شمشیر است که با سرهای بزکوهی و سرهای انسانی، با پرداختی  
 خشن ترین یافته است. همچنین شامل يك پلاك زرین با سرهای گربه وحشی  
 است که به تناوب با تصاویر بزهای کوهی نشسته و گوزنهایی به شیوه هنر سکایی  
 آراسته شده است. و جالب تر از همه يك بشقاب سیمین بزرگ است که قطر آن به  
 حدود چهارده اینچ می رسد. این بشقاب کاملاً پوشیده از  
 تزییناتی است که الگوهای عمده آن به ردیف درآمده یا در درون  
 دایره متحدالمرکزی قرار داشته اند. یک دایره، ردیفی از  
 جانوران به حالت خمیده است که به چپ می نگرند و حال آنکه دایره دیگر حاوی  
 ردیفی از خرگوشانی است که در جهت مخالف نگاه می کنند و باز دایره دیگر  
 سرهای جانورانی را نشان می دهد که به طرف راست می نگرند. وضع جانوران یا  
 انسانهایی که در جهات مخالف حرکت می کنند طرح قالی کرکی یافت شده در  
 پازیریک را به یاد ما می آورد که در آنجا سواران و گوزنها به همان شیوه در حرکتند.  
 بر روی مهرهای بین النهرینی مربوط به ۳۵۰۰-۳۰۰۰ پیش از میلاد گاهی  
 دسته هایی از جانوران را نشان داده اند که در جهات مخالف حرکت می کنند.<sup>۱۸</sup> این  
 سبک هرگز بیش از این حد گسترش نیافت، و در حجابهای ایرانی نیز راه نیافت،  
 ولی به صورت ابتدایی بر روی ظرف مشهور سیمین مایکوپ<sup>۱۹</sup> دیده می شود که در آنجا  
 گاوی به طرزی ایستاده که پشتش به دیگران است. همچنین بر روی يك آبخوری  
 سیمین تقریباً با همان قدمت از تریالیتی<sup>۲۰</sup> طرح مزبور مشاهده می شود که در آنجا  
 تزیینات به دو دایره افقی تقسیم شده است. بخش تحتانی، گوزنهایی را نشان  
 می دهد که به يك ردیف از راست به چپ در حرکتند، و در بخش فوقانی، رئیس  
 قبیله بر تختی در کنار درختی مقدس نشسته است و در دو سوی آن حیوانات  
 مخصوص قربانی قرار دارند. رئیس قبیله به بیست و سه آفریده که نیمی انسان و  
 نیمی جانورند و به شکل هیتی ها هستند و از دست چپ می آیند می نگرند. این فکر  
 به صورت يك تدبیر زینتی در فلزکاری سکایی به تکامل می رسد، و يك نمونه آن  
 بشقابی از سقر است و يك نمونه متأخر دیگر کوزه چرتوملیک (Chertomlyk) است  
 که در آن جا دو دسته بز در جهت مخالف به هم می نگرند. رودنکو قالی پازیریک  
 را از يك کارگاه ایرانی می داند، ولی چون ترتیب تزیینات آن بیشتر دارای ویژگی



تصویر ۵۳. طرح از کوزه‌ای از مایکوپ قرن سوم پیش از میلاد.

سکایی است ممکن است به دستوریك رئیس قبیله بافته شده باشد. پیدا شدن يك طرح تزئینی مشابه در سقز در دو قرن جلوتر از قالی پازیریك نشان می‌دهد که طرحهایی شامل جانورانی که در جهات مختلف در درون دوایری داخل یکدیگر حرکت می‌کنند اصل و منشأ سکایی داشته است.

در میان تزئینات روی ظرف سقز تصاویری است شبیه جانورانی که در کلرمس و ملگونف یافت شده است. بدین ترتیب، با يك استثنای قابل توجه، همه مشخص‌ترین موتیفهای هنر سکایی به صورت تکامل یافته در چهار جای کهن که احتمال دارد مربوط به سکاهای یافت شده است. استثنای مزبور شامل مناظری است که يك یا چند جانور را نشان می‌دهد که به جانور دیگر حمله می‌برند، زیرا بالی که در غلاف ملگونف به صورت ماهی مشاهده می‌شود حاکی از منظره جنگ نیست و فقط غلاف نمودار پیوستگی جانوری است.



مهمترین موتیف منحصر بفرد و مشخص هنر سکایی، گوزن است. در آغاز، گوزن در میان طوایف سیبری مورد پرستش واقع می‌شد، احتمالاً تا زمان سکاها قسمت اعظم اهمیت مذهبی کهن خود را از دست داده بود، ولی بیشتر احتمال می‌رود که اعتقاد مربوط به انتقال روح متوفی به جهان دیگر<sup>۲۱</sup> توسط گوزن، هنوز به طور کلی در اوراسیا در سراسر هزاره اول متداول بوده است، بوریاتها (Buriats) تا همین اواخر آن را می‌پذیرفتند. این موضوع شاید دلیل وجود گوزن بر روی اشیاء مربوط به تدفین بوده باشد، و ممکن است نقابهایی را برای اسب توجیه کند که به شکل شاخ گوزن بوده و درپازیریک یافت شده است. در آن جا سوگواران امیدوار بودند که سفر متوفی را به جهان دیگر تسریع کنند به همین جهت چهره اسبان را به صورت گوزن یا پرنده درمی‌آوردند. موتیفهای گوزنی که تابوت تپه دوم را در پازیریک می‌آراید با واقع گرایی فراوانی نشان داده شده است. شاید از آن جهت حایز اهمیت است که گوزنها را در حال دویدن نشان داده اند، در صورتی که گوزنهایی که بر روی اشیاء غیر تدفینی دیده می‌شوند غالباً در حال استراحت هستند، و دارای سبکی چنان قوی هستند که دشوار است تصور کنیم برای مقاصد دیگری غیر از تزئین به کار می‌رفتند. زیباترین تندیسهای زرین گوزنها مربوط به تاریخی نسبتاً متقدم است، آنها که بزرگترند غالباً قطعات مرکزی سپرها را تشکیل می‌دهند و معمولاً از طلای قالب گرفته شده اند.

گوزن زیبای کاسترومسکایا استا نیتزا مربوط به قرن هفتم یا ششم پیش از میلاد است، و در حالت نشسته قرار دارد و ساقهای او چنان در زیرش جمع شده است که کف سم هایش به خوبی پیداست. ساقهای او اگرچه به شکل مثلث است ولی به صورتی مبالغه آمیز نیست، و اگرچه گوزن نشسته و شاید بتوان گفت دولا شده است، سرش به سوی بالا است به طوری که شاخهایش روی پشتش قرار گرفته است گردنش کشیده شده و گویی خود او به سرعت می‌دود و مانند هواپیمای بی موتوری است که در مقابل باد حرکت می‌کند و به نظر می‌رسد که منخرین حساس و متحرک او قوه محرکه را ایجاد می‌کند. چشمش گرد، و میمایش حائنی از هراس، عضلات گردن و تنش به اندازه ای کشیده است که اگرچه حیوان در حال استراحت نشان داده شده است، چنین احساسی به بیننده دست می‌دهد که گوزن

در حال حرکتی چابک و طبیعی است. این گوزن نمونه‌ای عالی از گونه‌ای است که با تغییرات مختصر بر روی اشیاء مختلف از لحاظ اندازه و قدمت مکرراً دیده می‌شود.

نمونه مهم دیگری ولی نه همان اندازه دلپذیر از کول اوبا در کریمه به دست آمده است. قدمت آن به اواسط قرن چهارم پیش از میلاد باز می‌گردد، و این تاریخ نسبتاً متأخر، با توجه به ملاحظات مربوط به سبک تأیید می‌شود، زیرا هرچند خود گوزن به صورت زیبایی قالب گیری شده است، در نتیجه مقایسه با گونه کاستروم سکایا چنین به نظر می‌رسد که در ساختن شاخهای گوزن تا اندازه‌ای تصنع به کار رفته است. در این مورد، سبکی یکنواخت به وجود آمده، گوش تقریباً غیر قابل تشخیص و چشم تا اندازه‌ای ناشیانه ساخته شده و پاهایی که به سوی بالا متمایل شده به وضعی اغراق آمیز، نوک دار است. این جنبه‌ها می‌رساند که اثر مزبور کار استادی فلزکار، از شهر بوده نه از روستا. پرکردن فضاها ی خالی بر روی بدن گوزن با صورتهای جانوران کوچکتر نیز ابتکاری تقریباً بدوی است تا ابتکاری کاملاً سکایی. ماهی فترسفلد<sup>۲۲</sup>، که تقریباً همزمان با گوزن است و کهن تر از دهه‌های نخستین قرن پنجم پیش از میلاد نیست به همان شکوه و عظمت گوزن کول اوبا قالب گیری شده و به همان ترتیب بر اثر نشان دادن مناظر و حیوانات نامتجانس بر روی بدنش آسیب دیده که اگرچه مناظر و حیوانات ساختی ماهرانه دارد ولی نسبت به طرح اصلی خود بیگانه است. هر دو شیء امکان دارد که از همان کارگاه بیرون آمده باشد و انسان را و می‌دارد آنها را منسوب به فردی یونانی از اولبیا بدانند که نتوانسته است میان افزودن شکل جانور، که برای تکمیل طرح به کار می‌رود، و پرکردن فضای خالی، که یک پارچگی طرح را به هم می‌زند، فرق بگذارد. این انتقاد در مورد سر علامت عالی مفرغی مربوط به قرن ششم پیش از میلاد که از تپه شماره ۲، در اولسکی (Ulsky) به دست آمده صادق نیست. در این جا طرح دارای چنان سبک خاصی است که شکلهای جانورانی که در ساختن آن به کار رفته هویت خود را در طرح هندسی<sup>۱</sup> گواز دست داده، که به منزله قابی برای گوزن کوچکی به کار می‌رود که در فضای خالی باقی مانده است. این گوزن از علائم خانوادگی بود.

يك گوزن زرین عالی از تاپیوس زنت مارتون (Tapioszentmarton) در مجارستان نشان می‌دهد که سازنده آن درك عمیق تری از سازنده گوزن كول اوبا داشته و بیشتر نزدیک به گوزن کاسترومسکایا است و به طور واضح از آن اقتباس شده است. اعضایش با ظرافت دانه دانه سازی شده و ساقها به وضوح نشان داده شده‌اند. پهاایش به دقت به تصویر درآمده و سم هایش به طرف بالا متمایل است. در اصل، کاسه های چشمنها و سوراخهای گوشش با لعاب پر شده بود که حاکی از نفوذ سبك ایرانی است، و احتمالاً می‌توان گفت اثری یونانی است، زیرا دانه دانه سازی از این دست ویژه صنعت سکاها نبوده است. گوزن قدمت نسبتاً زیادی دارد، و مسلماً متأخرتر از قرن پنجم میلادی یا حدود آن نیست.

تندیسهای ماهی نسبتاً متداول بوده است، هرچند در سیبری پیش از سکائیة رواج داشته است. در خاورمیانه، ماهی دارای اهمیت مذهبی خاص بوده و در قفقاز در افسانه ها باقی مانده و تا قرون مسیحی نوعی مفهوم نمادین داشته است. در ارمنستان، تندیسهای ماهی که از سنگ ساخته شده و ویشاپ (Vishaps) نام دارد هنوز در نقاط مرتفع یافت می‌شود. و احتمالاً این تندیسها را در آن جا در مراسم خاص و در زمانی نصب می‌کردند که آن تندیسها مظهر خدای هوا بود<sup>۲۳</sup>. در هنر سکایی، آنها نشان دهنده دوران کهن هستند، در پازیریک غالباً دیده می‌شوند و یکی از آنها در طرحهایی است که روی ساق يك رئیس قبیله مغول مانند (Mongoloid) کشیده شده است. استفاده از سنگهای رنگارنگ ابتکاری بود که به روزگار جلال و عظمت شهر اورباز می‌گردد ولی در جهان باستان در هیچ جا مانند ایران عهد هخامنشی به طرزی باشکوه و افراط آمیز رواج نداشته است<sup>۲۴</sup>.

سکاها باید این فن ظریف را از ایرانیان آموخته باشند، زیرا اشیایی که اندکی پیش از این تاریخ در سیبری ساخته شده معمولاً مزین به سنگهای تزیینی بوده است نه لعاب کاری. علاقه سکاها به نشانیدن سنگهای گرانبها بر روی اشیاء به ویژه در سالهای نخستین قدرت آنان رواج داشت، و دلیلی وجود ندارد که نشان دهد طوایف خویشاوند هرگز از این گونه سبك دشوار و گران برای تزیین استفاده کرده باشند. يك نمونه زیبا و کهن، نشانیدن سنگهای گرانبها بر روی پلنگ زرینی است که در کلر مس یافت شده و با همان سبك گیرا و ماهرانه ای که در ساختن گوزن

کاسترومسکایا به کار رفته و عملاً همزمان با آن است به چشم می‌خورد. علاقه به نشان دادن سنگهای گرانبها بر روی فلزات محدود به کوبان نبود، از آلتین اوبا (Altin Oba) در کریمه مجسمه کوچک زیبایی از قرن ششم یا پنجم به دست آمده است که شیر ماده‌ای را از مفرغ قالب زده‌اند، و سطح آن را با ورقه‌ای از طلا پوشانده‌اند. قسمت مرکزی بدنش را با تکه‌های طلای کوچکی که مزین به سنگهای گرانبها است آراسته‌اند، در این جانیز مانند پلنگ کلرمس، شست پا و گونه‌ها نشان ابزاری را که در ساختن آنها به کار رفته است با خود دارد.

تندیسهای جانوری منفرد مانند اینها شاهکارهای هنر سکایی به شمار می‌روند، اما ترکیباتی که يك یا چند موجود را نشان می‌دهد که با یکدیگر در جنگند دارای ویژگی کمترین و به آن زیبایی نیستند. موتیف، که خود دارای قدمت زیادی است، در سکائیه بسیار متداول شد، ولی در هیچ جا با چنان اشتیاق و آفری که در آلتایی به چشم خورد ابراز نگشت. يك نمونه کهن سکایی در مقابل يك نمونه آلتایی از گور تپه‌ای «هفت برادران» در کوبان یافت شد که در آنجا يك رایتون<sup>۱</sup> (Rhyton) چوبی متعلق به اوایل قرن پنجم قبل از میلاد با چهار پلاک زرین مزین شده است. هر کدام از آنها پرنده‌ای شکاری یا جانوری گوشت‌خوار را نشان می‌دهد که به جانوری گیاهخوار حمله می‌کند. در پلاکی که درین جا نشان داده شده است، شیری بالدار دیده می‌شود که به يك بزکوهی حمله می‌کند. چنگالهایش ضمن آنکه شیر، قطعه‌ای از پشت بزکوهی را با دندان می‌کند به پهلوی او فرو می‌رود؛ با وجود این، بزروی پای خود نشسته و عکس‌العملی نشان نمی‌دهد. تنها حالت دردناک چشمانش رنجی را که می‌کشد آشکار می‌سازد.

يك گوزن زرین عالی از زولد هالوم پوستزا (Zoldhalompusza) در مجارستان ظاهراً وابسته به همان گروه طرحهایی است که پلاک «هفت برادران»؛ زیرا حالت وحشتزده حیوان و احساس فرار قریب الوقوع او به طرزی محسوس با پای بالا آمده‌اش نشان داده شده است که گویی گوزن را چند جانور درنده تعقیب می‌کنند. بار دیگر اندامها و عضلات به صورت نیرومندی نشان داده شده و اگرچه

\* به یونانی، روتون به معنی پیاله‌ای از مفرغ یا سفال که پایه آن به صورت زن یا حیوان بوده

در آن، نشانی از حرکت دیده می‌شود، جانور هنوز در حالت ایستاده است. این حالت تقریباً انفعالی، آن را به قربانی‌های رایتون «هفت برادران» مربوط می‌سازد. باوجود این، دانه‌دانه سازی روی ساقها و دم گوزن، الگوی عجیب کنگره مانند زیر گردنش، و نشان دادن سر پرنده‌ای در زیر شاخه‌هایش حاکی از تأثیرات یونانی است. این جزئیات، آن را به گوزن کول اوبا مربوط می‌سازد و مانع از آن می‌شود که تاریخ آن را قبل از قرن پنجم پیش از میلاد بدانیم.



تصویر ۵۴. طرح از پارچه زین از تپه ۱، پازیریک. حدود قرن پنجم پیش از میلاد. ۱۲ × ۱۲/۷ اینچ.

اهالی پازیریک به همان موتیف به روشی متفاوت با سکاها دست زدند. موتیف مذکور پیوسته روی اشیاء آنها مشاهده می‌شد، و زینت اصلی هر کالایی را تشکیل می‌داد، باوجود این هرگز تکراری یا خسته کننده نمی‌شد. يك نوع آن، اما فقط يك نوع، از لحاظ ویژگی ثابت است، و دو حیوان از يك نوع را نشان می‌دهد: یکی جانوری است با سرشیر و دیگر همان جانور با سر عقاب است که بدین ترتیب هر دو مقامی مساوی دارند. به طور اخص، این منظره مبارزه نیست، بلکه ترکیبی نمادین به شمار می‌رود که مفهوم آن بر ما روشن نیست، یا طرحی کاملاً زینتی است. يك نمونه از زینی از تپه شماره ۱، در پازیریک دقیقاً صحنه جنگ را نشان



تصویر ۵۵. طرح از يك زين از تپه ۱، پازيريك. حدود قرن پنجم پيش از ميلاد. ۱۵ × ۶ اینچ.

نمی‌دهد. در این صحنه عقاب یا جانوری را می‌بینیم که دارای تاج است و پیروزمندانه چنگالهای خود را وارد بدن متشنج گوزنی مغلوب کرده است، این منظره لحظه پیروزی را نشان می‌دهد تا مرحله ای از جنگ را.



تصویر ۵۶. طرح از پارچه زين از تپه ۱، پازيريك. حدود قرن پنجم پيش از ميلاد. ۱۸ × ۱۰ اینچ.

نمونه دیگری از همان تپه که عبارت از پارچه زين است که لحظه برخورد را نشان می‌دهد تا لحظه پیروزی را. در این تصویر بیری را می‌بینیم که چهار دست و پا روی بدن يك بزکوهی فرود می‌آید. حیوان بر اثر این حمله به زمین

می‌افتد، و ساقهای پیشین او زیر قفسه سینه اش خم می‌شود و سریش بالا می‌آید و ساقهای پسینش بی‌استفاده می‌افتد. در این ضمن ببر دندانهای تیز خود را وارد گوشت متشنج او می‌کند. این طرح با نمد و تکه‌های چرم و طلا دوخته شده است. همه آنها غیر از قطعات طلا فاقد درخشندگی بوده در بیننده ایجاد هیجان می‌کند، و بدنهای حیوانات را با سبکی مخصوص و با ویژگیهای کالبدی آنها نشان می‌دهد. ضمناً خطوط منحنی این ترکیب، عقیده هوگارد (Hogard) را نسبت به زیبایی خط منحنی توجیه می‌کند.

نمدرینی که در تپه شماره ۱ در پازیریک یافت شده همان منظره را نشان می‌دهد و آن عبارت از بری است که گوزنی را تعقیب می‌کند. در این نوع منظره، ببر به منظور حمله از جای جهیده ولی هنوز شکار خود را زخمی نکرده است هر دو جانور ضمن آن که در هوا می‌جهند، درگیر جنگ هستند، و بدنهایشان به صورتی ناممکن به هم پیچیده است. با وجود این، در این جا چندین مرحله جنگ را به خوبی می‌بینیم. سرین هر کدام از حیوانات به شیوه‌ای مخالف طبیعت به خارج متمایل شده، و با وجود این کاملاً مجاب کننده است. مناظر جنگی خال کوبی شده بر روی بدن رئیس قبیله مغولی از تپه شماره ۲، در پازیریک، اگر چه به همان اندازه غریب است و جانورانی را نشان می‌دهد که کاملاً غیر واقعی هستند و ویژگیهای غیر محتملی دارد که با حقیقت وفق نمی‌دهد، ولی به همان اندازه حقیقی به نظر می‌آید که مناظر مربوط به جانوران واقعی. احساس شگفت‌انگیز سرعت و همچنین حرکت و نیروی تقریباً جنون آمیز که با مشاهده این طرحهای پازیریک به آدمی دست می‌دهد به ندرت در طراحی نظیر داشته است. محبوبیت آنها در آسیا تا این عصر ادامه داشته است. یک قالی پشیمی عالی که مثل لحاف دوخته شده و دارای تکه دوزیهایی است و زیر تابوت یک رئیس قبیله هون که در قرن اول میلادی در نوین اولاد دفن شده در حاشیه اش منظره جانور بالدار را نشان داده شده است که به گوزنی حمله ور شده است<sup>۲۵</sup> و این خود حاکی از آن است که استادی و مهارت قرن‌ها ادامه داشته است.



تصویر ۵۷. بخشی از طرحهای خالکوبی شده بر روی بازوی چپ رئیس قبیله.

تصویر ۵۸. بخشی از طرحهای خالکوبی شده بر روی بازوی راست رئیس قبیله.





تصویر ۵۹. جانور افسانه‌ای خالکوبی شده روی بازوی چپ رئیس قبیله.



تصویر ۶۰. جانور افسانه‌ای خالکوبی شده روی بازوی راست رئیس قبیله.

یک منظره غیرعادی و استثنائی و جالب توجه از جنگ بر روی پرده‌ای است که در تپه شماره ۵، در پایریک یافت شده است. این پرده در آغاز پش از يك يارد طول داشته و منظره جنگ دارای حاشیه آرایشی بوده است. هم منظره جنگ و هم حاشیه آن با نمد رنگین تکه دوزی شده و جنگاوران بر روی يك زمینه سفید قرار داده شده‌اند. تصویر سمت راست تقریباً دست نخورده باقی مانده است. در این تصویر مردی رامی‌بینیم که نیم آن انسان و نیم دیگر شیر است و ممکن است از



تصویر ۶۱. آفریده شاخدار، نیمه حیوان، نیمه انسان مشغول جنگ با یک پرنده افسانه‌ای، از یک پرده نم‌دین مکشوف در تپه ۵، بازیریک. حدود قرن پنجم پیش از میلاد.

هنر هیتی‌ها اقتباس شده باشد. اما رودنکو آن را حاکی از موجودی با سر انسان و تن شیر می‌داند، هرچند چهره آن مرد با سیل‌های سیاه حاکی از اصل آشوری است تا مصری یا اوراسیایی. روی بدن شیر مانندش که به رنگ آبی کمرنگ است گل‌های قهوه‌ای کشیده‌اند. مرد برپاهای خود که مانند پاهای شیر است و چنگال‌های بزرگی دارد ایستاده است. این چنگال‌ها شبیه چنگال‌های یکی از مخلوقات است که روی پشت رئیس متوفی خال کوبی شده است. دم دراز آن به صورت برارنده‌ای بین دو رانش قرار گرفته و در سطح قفسه سینه او به صورت خوشه‌ای که انتهای آن به صورت برگ است تکان می‌خورد. بالی از وسط پشتش بیرون آمده و برگ‌های جنبی آن به صورت قلاب‌هایی است که شبیه آن را برای نشان دادن شاخ‌های گوزن کاسترومسکایا به کار برده‌اند. دست‌های باز است و بازسازی تقریباً کامل اجزای<sup>۲۶</sup> آن نشان می‌دهد که این دست‌ها برای حمله به جانوری پرنده

مانند با چهره‌ای تقریباً انسانی گشوده شده که روی سرش یا شاخ یا تاج بزرگی است. اما جالب‌ترین جنبه این ترکیب شاید شاخهای باشکوهی باشد که برفراز سر جنگاور نخستین قرار دارد. این منظره مسلماً مفهوم رمزی عمیقی دارد.

هنگامی که این تصویر را با توجه به ارائه بی‌شمار شاخ گوزن و شاخ گاودر هنر بیابانگردان اوراسیایی بررسی می‌کنیم، به وضوح روشن می‌شود که شاخ گوزن در مراسم مذهبی اقوام مختلف در طی هزاران سال قبل از دوره تاریخی نقشی بسیار مهم داشته است. سالمونئی<sup>۲۷</sup> (Salmony) پراکندگی آن را در نقاط مختلف تا غرب اروپا مانند غار «سه برادران» در مونتسکیوآوانتس (Montesquieu Avantes) به عنوان يك علامت مذهبی دنبال کرده و در این جا آن را روی تندیس تراشیده و رنگ آمیزی شده موجودی نیمه انسان و نیمه جانور یافته است. از اردوگاه شکارچیان (Hunter's camp) در استارکار (Star carr) در یورکشایر تعدادی شاخ گوزن به دست آمده که کاملاً معلوم بوده در مراسم مذهبی به کار می‌رفته، و شاخ گوزن تقریباً به همان مقصود نیز در هنر کهن هیتیان مورد استفاده قرار می‌گرفته است. اما در بخش شرقی دشت اوراسیایی اهمیت نمادین آن بیش از سایر نقاط بوده است. این علامت به طور ویژه از مشخصات ویژه هنر سکایی است و در اینجا غالباً قسمت اعظم مفهوم نمادین خود را حفظ کرده است، ولی در عین حال بیابانگردان لابلایی، بدون توجه به طایفه ای کاملاً سکایی یا به طایفه خویشاوند آن، غالباً شاخ گوزن مقدس را وسیله ای برای ابراز عشق ذاتی هنری خود کرده اند. بدین ترتیب، علاقه شدید آنان به تزئینات موجب طرحی زیبا و بسیار متناسب در ساختن يك پیشانی بند مفرغی اسب متعلق به قرن چهارم پیش از میلاد در کوبان شده است. در این تصویر خوش ترکیب، موتیف مرکزی شامل منظره جنبی سريك گوزن است که در يك نظم قرینه دار مرکب از شاخ گوزن محاط شده است. در يك سوی الگوی اصلی، سرهای پیوسته سه پرنده و در سوی دیگر سرگوزن قرار دارد و این بار با زوایای قائم بر طرح مرکزی قرار داده شده، به طوری که شاخ گوزنها با سرپرندگان تعادل دارد. الگویی که از آن ناشی شده به طور شگفت انگیزی تزئینی است و به هنر انتزاعی بسیار نزدیک می‌شود.

اگر بخواهیم نظریات و عقاید اقوام آسیایی مربوط به هزاره اول پیش از

میلاد را بهتر درك كنيم، بايد معمای شاخ گوزن حل شود. این نکته پژوهشگر را به قلب چین و سرزمین هونان (Honan) می‌کشاند که در آنجا گروه کوچکی از تندیسهای انسان و حیوان و تراشیده از چوب، که همه آنها به شاخ گوزن مزین شده، در چانگ شا (Ch'ang sha) در گروهی از گورهایی که در طی عملیات ساختمانی پدیدار شد به دست آمد. یکی از این تندیسها- سرانسانی با زبان بیرون آمده- اکنون در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود. تصویر همه آنها به وسیله سالمونی انتشار یافته است. سالمونی<sup>۲۸</sup> ضمن آن که می‌کوشیده اهمیت علامت شاخ گوزن را نشان دهد، به نشانه ای در متن شان‌های چینگ (Shan Hai. ching) برخورد که قسمتهایی از آنها مربوط به روزگار هان (Han) می‌شود. این نشانه مربوط به آفریدگانی بود که دارای بدن جانور و صورت آدمی بودند و روی سر آنها شاخ گوزن یا گاو قرار داشت. شاید مربوط به نوعی از پیه سیه (Piehsieh) باشد که آفریده ای افسانه ای و دارای شاخ گوزن بوده و برای دفع چشم بد به کار می‌رفته و در افسانه ای از چین شمالی ذکر شده است. در این باره، سالمونی خوانندگان خود را یادآور می‌شود که بوداییها یازده نماد آهو در افسانه‌های کهن خود ذکر کرده‌اند، و مردم تبت، و تا همین اواخر شمنی‌های سبیری، از شاخ گوزن همراه با لباسهای تشریفاتی خود استفاده می‌کردند، و شاخ گوزن نیز تا حدی در زندگی ایرلند سلتی و انگلیس و اسکاندیناوی در قرون وسطی نقشی داشته است.

استفاده از شاخ گوزن در شانگ شا را مسلماً می‌توان به نفوذ بیابانگردان نسبت داد سالمونی قبول دارد که در اوراسیا پرستش گوزن بومی بوده و به پیش از تاریخ باز می‌گردد و مهم آنکه تاریخ‌نویسان چینی که سالمونی از آنها نام برده است اهالی هونان را در نیمه دوم هزاره اول پیش از میلاد نیمه برابر می‌خوانند و می‌گویند که اساساً با بقیه مردم چین فرق داشتند. هیچ تندیس‌ی که دارای شاخ گوزن باشد تاکنون در هیچ نقطه چین غیر از هونان یافت نشده، و تندیسهایی که تاکنون به دست آمده از قرن چهارم تا سوم پیش از میلاد است، آنها در دوره ای که بیابانگردان آسیایی یا در هر صورت آلتایی در اوج ترقی خود بودند. شاخ گوزنهای روی تندیسهای چانگ شا، یعنی تندیس جانور دو سری که اکنون در موزه کاکس (Cox) در واشنگتن قرار دارد، مانند بسیاری از اشیاء یافت شده در

پازیریک و کاتاندا، از پوست درخت ساخته شده است، و این امر ظاهراً می‌رساند که آن اشیاء تحت تأثیر هنر بیابانگردان ساخته شده‌اند و کلید معمای شاخ گوزن را باید در سیبری جستجو کرد.

بیابانگردان زین و یراق خود را با طرحهای جانوری و هندسی می‌آراستند. تصویر هنر نوع جانوری بر روی آنها دیده می‌شود، هرچند تصویر گوزن و عقاب شاید بیش از همه به چشم بخورد. طرحهای شاخ گوزن، موتیفهای هندسی و گلدار، سرهای پرندگان با تاج خروس، جانوران شگفت‌انگیز به شکل سنجاب، برجسته‌کاری کم و زیاد و اشیایی با نیمرخ سیاه و گاه به صورت مدور دیده می‌شود. موجوداتی از تیره گربه را می‌توان در زمره زیباترین کارها قلمداد کرد که بسیاری از آنها مصرعهای آغازین روسلان ولودمیل (Ruslan and Ludmila) اثر پوشکین را به یاد می‌آورد:

درخت سبز بلوطی در کنار آب برپاست  
با زنجیری زرین بسته شده است.  
گربه‌ای فربه در هرپیچ و خمی  
روز و شب به هر طرف می‌رود؛  
هنگامی که به راست حرکت می‌کند، آوازی می‌خواند؛  
وقتی به چپ می‌رود، قصه‌ای نقل می‌کند.

کنده‌کاری روی استخوان، سبک بومی را شاید روشن‌تر از فلزکاری نشان دهد. سرهای قوچی از کلرمس و سر جانوری خشمگین که احتمالاً گرگ است از کوههای سیاه ناحیه اورنبورگ (Orenburg) نشان می‌دهد که برای وفق دادن فن کنده‌کاری (با استخوان یا چوب) به فلزکاری تغییر زیادی لازم نبود. مردم پازیریک علاقه داشتند که کنده‌کاریهای چوبی خود را با طلای چکش خورده یا ورقه سربی پوشانند، ولی حتی هنگامی که فقط با چوب کار می‌کردند، آثاری به وجود می‌آوردند که مانند سربزی کوهی یا مرال شاهکار واقعی به شمار می‌روند. مقیاس هرچه باشد، تندیسها به طور زیبایی متعادل هستند، و هر ماده‌ارزان با همان مهارت و دقت به کار رفته که گرانبهاترین ماده مورد استفاده قرار گرفته است، به طوری که اشیاء مفرغی از لحاظ هنری به هیچ وجه کم ارزش‌تر از اشیاء

زرین نیست، و طرحهای نم‌دین نسبت به اشیاء چوبین به يك اندازه رضایت بخش اند. در ایران، این مهارت تا قرن حاضر ادامه داشته است. در حدود بیست سال پیش، تندیس بزی کوهی را دیدم که به توسط مردی ترك در حومه شاهپور از انجیر خشك ساخته شده بود که مسلماً آخرین صورت جانورانی به شمار می‌رفت که توسط بیابانگردان آسیایی ساخته شد.

در روزگار سکاها، تندیسهای گوزن، بزکوهی، گاوانریا جانوری دیگر، در حالی که پاهایشان جمع شده و به صورت دستگیره یا دسته‌ای درآمده بر روی تيرك ها یا دسته‌های اثاث منزل گذاشته می‌شد. این شکل غالباً مربوط به سکاها بوده، ولی قدمت آن به مراتب بیشتر است زیرا روی شانه‌های عاج در الامر\* (Amrathian) متعلق به هزاره چهارم پیش از میلاد دیده شده است.<sup>۲۹</sup> عجب آن که هرچند اسب نقشی بسیار مهم در زندگی روزانه بیابانگردان داشته، به ندرت در هنر آنها ظاهر شده است يك نمونه کهن آن بر روی ظرف سیمینی از مایکوپ دیده می‌شود، و اسب این جا و آن جا در سراسر قرون پدیدار می‌گردد. اسب در کلمرس مورد توجه بوده، و تصویر اسب بر روی ظروفی که یونانیان برای سکاها ساختند دیده می‌شود، و در پازیريك نیز این نوع تصاویر به چشم می‌خورد و گاهی جنبه طلسم را پیدا می‌کرده است.

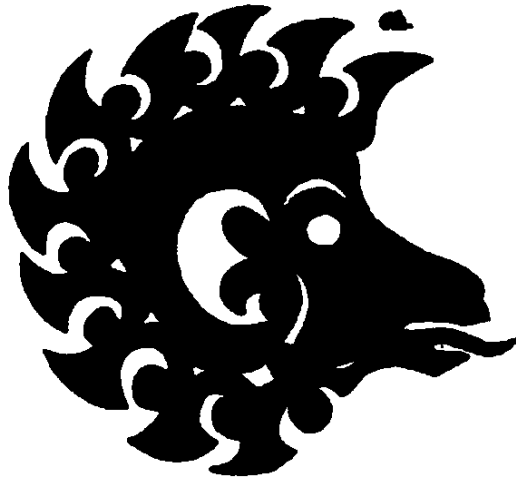
بیابانگردان همه چیز را به صورت الگو و طرح می‌دیدند، ولی می‌توانستند شکل يك جانور را به صورت يك طرح هندسی درآورند یا این که يك طرح را به صورت جانور نشان دهند. مثلاً چنین است شکل قوچی با روح بر روی نم‌د زینی که در تپه شماره ۱، در پازیريك به دست آمد. پشیم‌های مجعد پیرامون سرش از روی الگویی درست شده که ممکن است از شکل تبرزین الهام گرفته شده باشد. همان موتیف با جنبه خاص خود بر روی غلاف دم اسبی که از همان تپه به دست آمده دیده شده است.

تأثیری که این صورتهای جانوری بر ذهن دارد بسیار زیاد است. تنوع فراوان جانوران از جنبه‌های مختلفی که به خود می‌گیرند کمتر جالب توجه نیست. آنها که

\* مربوط به تمدنی در مصر قدیم قبل از ۳۸۰۰ پیش از میلاد (از الامر محل اکتشافات باستانی در

به صورت جانوران واقعی و خیالی و رویهم رفته دور از واقعیت هستند به یکدیگر تنه می‌زنند و در برابر هم قرار می‌گیرند و با چنان حدت و شدتی با هم مخلوط می‌شوند که جهانی نا منتظر و ناشناخته در برابر دیدگان ما می‌گشایند. چون وارد این جهان شگفت‌انگیز می‌شویم، عضله‌ای کشیده در این سو و چشمی نگران در آن سو و شاخ گوزنی عالی در دیگر سو، همه و همه در واقعی و عادی جلوه دادن منظره كمك می‌کنند و خاطره‌ای را زنده می‌سازند که در طی شکار آن را به طور سرسری یادداشت کرده و در ضمن هیجان به دست فراموشی سپرده‌ایم. در زمینه، علایم خورشیدی و طرح‌های هندسی که در کمال هنرمندی کشیده شده همه جا پراکنده است.

در پازیریک، عشق به تزئینات در هر گوشه‌ای دیده می‌شد. تیرها، که می‌بایستی هوای سرد را بشکافند، با پیچ و خم‌ها و شکلهای حلزونی رنگ می‌شدند. این پیچ و خمها و شکلهای حلزونی را روی اشیاء متداولتر نیز می‌بینیم. تسمه‌های گوناگون با الگوهای از الماس، ستاره، قلب، صلیب، گل‌های نیلوفر و موتیف‌های برگ‌ی ساخته شده بود تزئین می‌گشت. نم‌زین‌ها به شکل قالی‌های باشکوه بود. تنها صورت آدمی است که در این هنر کمتر دیده می‌شد. در سکائیه، بیشتر صورتهای آدمی به وسیله هنرمندان یونانی که در آن حوالی می‌زیستند ساخته می‌شد، و به نظر نمی‌رسد که آنها هرگز سکاه‌ها را برانگیخته باشند که با آنان در این باره به رقابت پردازند. گاه‌گاه، بیشتر از راه شوخی و آنهم به شیوه گروتسک رومانستیک (Romanesque grotesque)، هم در سکائیه و هم در پازیریک، چهره‌ای را روی شیشی زینتی حَك می‌کردند. طراح به ندرت به این کار رغبت نشان می‌داد، و در پازیریک، کسی که چهره‌ای را بر چنبره‌ای چوبی نقش می‌کرد، در برابر این وسوسه که قسمت بالای سرش را به صورت نخل کوچکی در بیاورد نمی‌توانست مقاومت کند. با وجود این، اقوام اوراسیایی در صورت تمایل می‌توانستند تصویر چهره آدمی را نقش کنند. این نکته، با مشاهده آفریده‌ای پیداست که پیش از این درباره آن سخن گفتیم که بر روی یکی از پرده‌های پازیریک دیده می‌شود، زیرا اگرچه بیش از نیمی از بدن آن آفریده صورت حیوانی دارد، از لحاظ روحی رویهم رفته انسان است و نشان سبوعیت و بدویت در آن مشاهده نمی‌شود و بیننده احساس می‌کند که تصویر در کمال زیبایی و مهارت ساخته شده است.



تصویر ۶۲. سرقوچ، از نمند بر روی پارچه زین از تپه ۱، پازیریک. حدود قرن پنجم پیش از میلاد. حدود ۵ x ۴ اینچ.

تصویر ۶۳. طرح بر روی غلاف دم اسب از تپه ۱، پازیریک. حدود قرن پنجم پیش از میلاد.

پرده ای که به منظور عبادت به کار می‌رفته و آن نیز از پازیریک پیدا شده<sup>۱</sup> است نمونه دیگری از مهارت بیابانگردان در طرح صورتهای آدمی است. این پرده در حدود چهار درشش یارد است، و طرح دوبار بر روی آن تکرار می‌شود، و آن را روی نمدهای رنگین و برزمینه نمد شکری رنگ کشیده‌اند. این منظره الهه بزرگ را نشسته بر روی تختی که در محل ساخته شده نشان می‌دهد زیرا پایه‌های خراطی شده تخت کاملاً شبیه آنهایی است که آنها را در وسایل خانگی تعبیه کرده و در گورها قرار داده‌اند. اما این الهه جامه‌ای برتن دارد که بیشتر شبیه لباسی از چین است تا از آلتایی، جامه سوارکار و چهره او نیز شبیه بدویان نیست. اما علامت چلچراغ مانند عجیبی که به این الهه تعلق دارد از الگوی شاخ گوزن گرفته شده، و این پرده بدون تردید، هم از لحاظ ساخت و هم از لحاظ الهام، محلی است.



وفور اشیاء تزئین شده، خواه از سکا ئیه و خواه از آلتایی، از لحاظ کمیت به مراتب بیش از هر مقداری است که به وسیله هر قوم باستانی با جمعیت مشابه ساخته شده است. به همین علت، صرفنظر از ملاحظات سبکی و دلایل باستان شناسی، پیداست که آن اثر به وسیله خود بیابانگردان در طی زندگی شان ایجاد شده و برخلاف آن چه که گفته می شود، توسط صنعتگران حرفه ای که به دستور آنها در مراکز شهرها، که بیشتر در دسترس آنان بوده، ساخته نشده است. نویسندگان چینی ملاحظه کرده اند که در میان رعایای اورخان (Orkhan) که در خدمت هونها بودند «زنان روی چرم با ابریشم مليله دوزی می کنند و پارچه های پشمی می بافند، و مردان تیرو کمان و زین و لگام می سازند و طلا و آهن را برای سلاح سازی قالب می گیرند» این گونه تقسیم کار احتمالاً تا حد زیادی در اوراسیا وجود داشته است. از یافته های پازیریک چنین بر می آید که تقریباً هر عضو طایفه در نوعی کاردستی مهارت داشته است. اکنون که پس از گذشت بیش از دوهزار سال به ساخته های آنها می نگریم، نمی توانیم از دادن لقب هنرمند به آنها خودداری کنیم. با وجود این، بعضی از منتقدان مانند داوید سینور<sup>۳</sup> (David Sinor) گفته اند که سهم آنان در هنر، در مقایسه با کارهای هنری اروپائیان و چینیان و هندیان، «بسیار متوسط» بوده است. این عقیده مسلماً متکی بر فرضیه غلطی است، زیرا سکاها و طوایف خویشاوند آنها فرهنگی ایجاد نکردند، بلکه فقط سبکی در هنر آوردند. منصفانه تر این خواهد بود که آثار هنری آنان را با کارهای فینیقیها و اتروسکیها یا هر واحد نژادی زود گذر کوچک و مشابهی از نژادهای گوناگون مقایسه کنیم تا آنکه آنان را در کنار تمدنهای بزرگی بگذاریم که در طی قرنهای توسط قومی بزرگ، که بر اثر علایق ملی و مذهبی به یکدیگر مربوط بودند، به وجود آمد.

سهم سکاها در گنجینه شاهکارهای هنری جهان نباید ناچیز تلقی شود. بعضی از آثار فلزی آنها ارزشی جاودانی دارد، و بعضی از طرحهای جانوری منفرد آنها، مانند پلنگ کلرمس، شیر پرده ای از پازیریک یا شیر نمذ زینی از همان جا، با تصویرهای پیکاسو در قیاس با بوفن (Buffon) یا با طرحهای جانوری هر مکتب هنری دیگر قابل مقایسه است. سکاها اگرچه جهان را از لحاظ آثار بزرگ، غنی



تصویر ۶۴. سر شیر، از يك پرده دیواری نمدين از تپه ۱، پازيريك. حدود قرن پنجم پیش از میلاد. قریب ۵×۵ اینچ.

نکرده اند، ولی میان جهان باستان و روسیه اسلاوی به منزله پللی بودند، و سبکی برجای نهادند که در تکامل چندین شاخه هنر اروپایی تأثیر داشت. گذشته از این، موفق شدند که يك هنر واقعاً مردمی بیافرینند، و این خود اقدامی نادر است.



تصویر ۶۵. طرح شیر، روی پارچه زیر از تپه ۱، پازيريك. حدود قرن پنجم پیش از میلاد، از نمده و به اندازه ۶×۹ اینچ.

برخلاف صنعت، که به طور کلی محصول صنعتگران ماهر ولی نه به طور احض حرفه ای است، و برخلاف هنر قومی، که توسط سنت گرایان قابل ولی بدون نیروی تخیل ادامه می یابد، هنر مردمی به وسیله سراسر جامعه طرح ریزی می شود و به مرحله عمل درمی آید. تنها گروه هایی از مردم استعداد تکامل چنین هنری را داشته اند. این مطلب که سکاه و طوایف خویشاوند آنها موفق شدند بدین درجه نایل آیند با مشاهده اشیا یی که آنان با خود به گور برده اند تأیید می شود.

## منابع

- شماره‌ها در پرانتزها به کتابنامه ارجاع می‌دهد.
- ۱- مونگیت: Mongait (۸۵)، ص ۹۸.
  - ۲- همان، ص ۳-۹۲. این کاوشها شامل سالهای ۳۹-۱۹۲۶ بود.
  - ۳- فرانکفورت (۱۱)، ص ۲۱۲.
  - ۴- مونگیت (۸۵)، ص ۱۱۷.
  - ۵- پیتروسکی (۸۷)، ص ۸.
  - ۶- فرانکفورت (۱۱)، ص ۱۶-۱۱۵.
  - ۷- ویرا Vieyra (۳۷)، ص ۱۱.
  - ۸- پیگوت (۲۱).
  - ۹- مونگیت (۸۵)، ص ۲۰-۱۱۶.
  - ۱۰- راودونیکاس: Ravdonikas (۸۹) و رودنکو (۹۱).
  - ۱۱- زاخاروف (۹۸)، ص ۲۲۷.
  - ۱۲- تورایف Turaev (۷۲)، ص ۳۳.
  - ۱۳- شفلد Scheffled (۵۰) ص ۷۳، وکونتو (۵۵).
  - ۱۴- گیرشمن (۱۳)، ص ۱۰۶ تصویر ۴۸.
  - ۱۵- برای تصویرها، نک مینز (۱۸)، تصویر ۶۵.
  - ۱۶- ویرا (۳۷)، لوح ۳۲.
  - ۱۷- گیرشمن (۱۳)، ص ۱۰۸، تصویر ۴۸.
  - ۱۸- فرانکفورت (۱۱)، تصویر ۵۷، صفحه ۱۶.
  - ۱۹- روستوتسف (۲۷)، ص ۳-۲۲.
  - ۲۰- مونگیت (۸۵)، ص ۹۸.
  - ۲۱- زلنین Zelenin (۹۹)، ص ۳۰۹-۲۹۷.
  - ۲۲- برای تصویرها، نک مینز (۱۸)، تصویر ۱۴۶.
  - ۲۳- مار Marr، اسمیرنوف Smirnov (۶۲).
  - ۲۴- تالبوت رایس (۲۳)، جلدا.
  - ۲۵- ترور Trever (۳۵)، ص ۴-۳۳، لوح ۱۰-۸.
  - ۲۶- و. شیلف Saobshcheniya Gosndarstvennovo Ermitaja لنینگراد ۱۹۵۶، ص ۴۱.
  - ۲۷- ۱. سالمونی، شاخ گوزن و گفتارها، رساله‌ای درباره نمادسازی چین باستان و مفاهیم آن.
  - Actibus Asiae Ascona، تصویر ۹، ص ۹.
  - ۲۸- همان، ص ۱۹ برای تصویر نک تصویر ۹، ص ۹.
  - ۲۹- چایلد Childe (۷) تصویر ۲۶، شماره ۵۹.
  - ۳۰- سینور Sinor، ص ۹۰.

## فصل ششم میراث سکاها

سکاها از صفحات تاریخ به همان سرعت که آمده بودند محو شدند. گویی به درون چاهی ژرف فروافتادند، زیرا اگرچه خود ناپدید گشتند، امواج شگفت‌انگیزی برجای نهادند که قسمت اعظم اروپا را پوشانند. جای تعجب نیست که عمیق‌ترین این موجها روسیه را فرا گرفته و آثار آن حتی تا قرن حاضر در نقاط مختلف دیده شده است. این آثار بیشتر در هنر کشاورزان به ویژه در قلابدوزی، حکاکی بر روی چوب، وسائل بازی و ظروفی که کشاورزان برای استفاده خود می‌ساختند آشکار می‌شود. سبک آنها به صورتی بوده که از روزگارت پرستان تاکنون در آن تغییری به وجود نیامده است.

به تاریخ اسلاوهای بت‌پرست توجه زیادی نشده است. این گروه جای سکاها و سارماتها را در بخش اروپایی دشت اوراسیا گرفتند، و موفق شدند که در آنجا پایه دولتی را که سرانجام در تاریخ روسیه تزاری نقشی داشت بریزند. قرنهایی که کشور در طی آنها به تدریج متحد شد و فرهنگ آن اندك اندك تکامل یافت مخاطره‌آمیز و پیر آشوب بود، زیرا ساکنان جنوب روسیه پیوسته در خطر حمله طوایف بیابانگرد مختلفی بودند که در بخش خاوری آنان می‌زیستند و متدرجاً از آسیای مرکزی و نقاط دورتر آسیا به طرف غرب رانده می‌شدند.

پس از اضمحلال سکاها و به قدرت رسیدن سارماتها، فعالیت‌ها تا مدتی متوقف ماند ولی در حدود قرن دوم میلادی تجارت در درون آن سرزمین احیا شد. این انگیزه از سوی سارماتها بود که، شاید در نتیجه اصل و منشأ شرقی خود، مانند اهالی سیبری به رنگهای روشن و درخشان و مانند سکاها به صورتهای جانوری و مواد گرانبها علاقه مند بودند ولی در عین حال مهارت لازم را برای ارضای این امیال نداشتند. در نتیجه، مجبور شدند که برای بدست آوردن اشیاء مورد نیاز خود به صنعتگران یونانی در شمال پونتوس متوسل شوند. اما در بسیاری از موارد، یونانی مآبی به آنها در کسوت سکایی رسید که، از لحاظ آنها شامل زینت آلات بدلی و

جواهرآلات تجملی بود. سارماتها از نظر اخلاقی با سکاها تفاوت داشتند و از لحاظ طرحهای هنری نیز پائین تر از آنها بودند. داوری هنری آنها بر اثر تماس با خاورباستان تکامل نیافته بود. سطوح درخشان و رنگارنگ را به خطوط درهم و همچنین مفاهیم پیچیده چند رنگی را به برق و تلافولزات گرانبها و طرحهای متعادل ترجیح می دادند. علاقه آنها تحت تأثیر مینوسینسک، آلتایی و دن قرار داشت، و خواستار اشیاء مفرغی و زرین با سطوح رنگارنگ و تزئینات فراوان از فلزکاری یونانی بودند.

به منظور ارضای این تمایلات بود که سبک چند رنگی احیا شد. صنعتگران یونانی در صدد برآمدند که، برای ایجاد تأثیر مطلوب، بر روی زمینه فلزی زینت آلات سنگهای گرانبها یا شیشه های رنگین بگذارند. آنها را در حفره های آماده شده ای قرار می دادند، یا بر روی زمینه های فلزی مشبك كوچك، خمیرهای رنگی یا شیشه رنگارنگ می گذاشتند. همچنین سنگهای رنگارنگ و جواهر را در زمینه هایی از مفتول فلزی قرار می دادند. بسیاری از اشیائی که بدین روش تزئین می شد خطوط جانور مورد علاقه سکاها را حفظ می کرد. هنگامی که گوتها از غرب به سرزمین آنها تاختند، شکلهای تازه ای با خود آوردند که به فهرست صورتهای پیشین افزوده شد. بدین ترتیب، گونه های تازه ای از سلاح و جواهرآلات به منطقه رسید، و هم شکلهای قدیم و هم شکلهای جدید به رنگهای مختلف آراسته گردید، صرف نظر از آنکه سارماتها یا گوتها بخواهند از آنها استفاده کنند. گوتها که به اشکال جانوری در هنر ابراز علاقه می کردند مجذوب طرحهای سکاها شدند، ولی تمایلی خاص به پرندگان شکاری داشتند. در تحت نفوذ آنها، گوزن اهمیت خود را در هنر ناحیه از دست داد و جای آن را شکلهای پرندگان هنرگوتی گرفت. اما تا آن هنگام یونانیهای پونتویس خود مجذوب تزئینات رنگارنگ شده بودند، با این نتیجه که سبک مزبور همان گونه که مورد توجه سارماتها و گوتها بود در میان آنها نیز رونق گرفت. اما در هر مورد جنبه اساسی سکائی خود را در زیر جلایی شاد و پرتلاؤ حفظ کرد.

در طی این دوره، اوضاع سیاسی در جنوب روسیه آشفته و پرمخاطره بود. کشاورزان این منطقه در انقیاد و تنگدستی و وحشت می زیستند و پیوسته در فقر به

سر می بردند و تحت تأثیر همه گونه خرافات بودند. این عده برای جلوگیری از زیانهای احتمالی همه نوع خدا برای خود می ساختند و در میدانها و بازارها بتهای چوبی و تیرکهای توتمی نصب می کردند و برای راضی نگاه داشتن خدایان خود هدایایی به آنها تقدیم می کردند و بر روی صخره و پوسته درختان تصویرهای سحرآمیزی می کردند، و برای حفظ خود از چشم زخم، طلسمهای کوچکی از اسب و پرنده و آبخوری بر روی سینه خود می بستند. بر کمر بند خود مانند سکاها شانه ای می آویختند، ولی به طور کلی، طلسمی به شکل خرس با خود داشتند زیرا این حیوان در میان آنان اهمیت مذهبی خاصی یافته بود. بالاخره به این فهرست جانوری بین قرن اول تا پنجم میلادی طلسمهایی مانند صلیب، سه گوشه، لوزی، دایره و مانند آن افزوده شد که همه آنها به طرق مختلف مربوط به پرستش خورشید بود که پس از قرن پنجم اهمیت بسیار یافت. این نمادها را روی ظروف و لوازم آشپزخانه می گذاشتند که هم به منظور حفاظت باشد و هم عملی در ستایش خدایان.

بر اثر بیرحمی ذاتی روسها بود که به دستور ولادیمیر، امیر بزرگ کیف، بتها و تیرکهای توتمی و سایر لوازم عبادت بت پرستان در سال ۹۸۸ و در روزگار عیسوی شدن مردم از میان رفت. با وجود این، کشاورزان آنجا همچنین به سنتها و باورهای خود با سرسختی و اثر خویش وفادار ماندند، و اگرچه همه آثار بت پرستان نابود شد، به مراتب بیش از آنچه تصور می رود بخش اعظم آداب مذهبی پیشین باقی ماند. بت پرستی در بیشتر نقاط آنجا تا قرن دوازدهم هنوز به قوت خود باقی بود حتی در مناطق دورتر تا قرن نهم از میان نرفت و در کنار آن شکلها و نمادهای پیش از مسیحیت تا انقلاب کبیر روسیه به صورت اسباب بازیهایی که کشاورزان برای کودکان خود می ساختند باقی ماند. جزء این اسباب بازیها باید از ارا به ها و اسبهای چوبی و پراز نمادهای خورشیدی نام برد که در واقع تقلید دقیقی از آنهایی بود که در روزگار بت پرستان تصور می رفت خورشید را هر روز در پهنه آسمان می کشیدند.

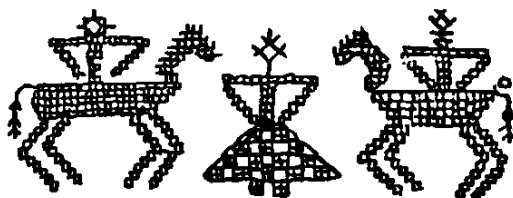
در میان رسوم مختلفی که اسلاوها از سکاها به ارث بردند مهمتر از همه پرستش نیاکان بود. بر طبق رسم سکاها، آنان نیز رهبران خود را در گورهایی به خاک می سپردند که مجهز به همه گونه لوازم زندگی بود. همچنین همسر مرد متوفی را در حالی که جامه عروسی بر تن او می نهادند ولی این زن را زنده به آنجا می بردند تا

در کنار همسرش بمیرد. برفراز این گورها تپه‌هایی می‌ساختند و روی آنها هدایایی قربانی می‌کردند و مسابقات ورزشی انجام می‌دادند. هر سال، در همان نقطه گرد می‌آمدند و قربانیهای تازه‌ای به یاد متوفی اهدا می‌کردند. هرگاه یکی از اسلاوها اسبش در جنگ کشته می‌شد بیش از سکاها در احترامی که برای اسب مرده‌اش قائل بود افراط می‌کرد، زیرا لاشه‌اش را روی سکویی بلند می‌نهاد و آن را با تپه‌ای به همان بزرگی که بر روی گور سربازان بنا می‌شد می‌پوشانید. همچنین احتمال دارد که رسم اسلاوها، در مورد قرار دادن شمشیری در کنار نوزاد پسر و نشان دادن او براسبی در سومین روز تولدش، بنا بر سنت سکاها باشد.

در قرن پنجم میلادی بود که طوایف ساکن جنوب روسیه شروع به پرستش خورشید کردند. در نتیجه، اسب و خروس، که هردو نمادهای خورشیدی هستند، در هنر آنها حائز اهمیت شد. اهمیت نمادین اسب حتی در قرن ششم افزایش یافت، زیرا در کنار پرستشگاههای خورشید، اصطبلهایی برای نگاهداری جانورانی که مقدس به‌شمار می‌آمدند ساخته شد. در این هنگام، اسبانی که به عقیده مردم دارای نیروهای جادویی بودند در اساطیر جای گرفتند و بزودی افسانه‌ی مربوط به پرنده آتشین و خروس به آنها افزوده گشت. خروس بیش از همه در تخیلات مردم وارد شد و شکل آن در هنر اسلاو بیش از هر موتیف باستانی دیگر باقی ماند. این پرنده اهمیت خود را در سراسر جهان اسلاو تا قرون جدید حفظ کرد، هرچند مفهوم آن از یاد رفته بود. اصل و منشأ گونه‌هایی که در یراقدوزی و برودری دوزی اهالی روسیه و بالکان دیده می‌شود به اشکال خروسهای سکاهاى آلتایی می‌رسد. در واقع، نمونه‌های نخستین این موتیف در هنر بعدی اسلاوها در میان محتویات تپه‌های ۱ و ۲، در پازیریک یافت می‌شود. جالبترین نوع آنها دونیمرخ است که به طرزی بسیار زیبا از چرم ساخته شده و سپس طلاکاری شده و از تپه شماره ۱، به دست آمده است. در آنها، سبکی با روح و تصنعی با یک طبیعت گرایی نامنتظر ولی کاملاً هماهنگ درآمیخته است. ضمناً پره‌های کوچک و درهم‌برهمی که در پشت پاهای خروس می‌روید در آن طرح وارد شده است. ترکیب طرح انتزاعی و واقعی نیز از مشخصات هنر تزئینی روسهاست و طرحهایی که به نمونه‌های آلتایی شباهت بسیار دارد در اوایل قرن حاضر ساخته شده است، یعنی مدتها پیش از کشف



پازیریک به وسیله هنرمند «جهان هنر» گونچارووا Goncharova که به سبک سنتی «روسی» کار می‌کرد. عنصر شبیه شاخ گوزن در شانه‌های خروس پازیریک نیز در هنر اسلاو باقی ماند و این پیوستگی در جنبه‌های دیگر به وضوح دیده می‌شود. اسلاوهای روسیه بتدریج رسم پرستش خورشید را با پرستش الهه بزرگ در هم آمیختند و نمادهای خورشیدی را به آنچه که از مدت‌ها پیش مانده بود افزودند. آنها با همان خلوص نیت سکاها او را پرستش می‌کردند. این رسم در مناطق جنگلی روسیه ریشه عمیق دوانید. در آنجا کشاورزان، در بیشه‌های مقدس و در سرچشمه‌ها، الهه بزرگ را مورد پرستش قرار می‌دادند. این رسم، در واقع، در بعضی از نقاط دور افتاده تا شروع جنگ جهانی دوم برقرار بود. کسانی که در آن شرکت می‌کردند در جستجوی درخت غانی برمی‌آمدند که به تنهایی در مکان مسطحی قرار داشت. این درخت را از آن لحاظ انتخاب می‌کردند که مظهر الهه مزبور باشد. آن را به جامه زنان می‌آراستند و حوله تشریفاتی را که تصویر الهه ملتزمان و مشخصات آن بر رویش قلابدوزی شده بود بر یکی از شاخه‌های درخت مزبور می‌آویختند. هنگامی که چنین درختی در محل یافت نمی‌شد، از جای دیگر شاخه‌هایی از درخت غان می‌آوردند و با موی دختری به هم می‌پیچیدند و او را در وسط مکان مسطح مزبور می‌نهادند و حوله را روی تنه درختی آویزان می‌کردند سپس مردم در پیرامون نماینده الهه حلقه می‌زدند و به دورش می‌رقصیدند و پای خود را به تقلید از صدای پای اسبان دونده بر زمین می‌کوفتند.



تصویر ۶۶. حوله کشاورز اهل لیتوانی، قلابدوزی شده با شکل‌های الهه بزرگ که در دوسوی او رؤسای قبایل، سوار بر اسب، قرار دارند. موزه انسان Musée de L'Homme، پاریس.

حوله تشریفاتی که میراث خانوادگی به شمار می‌رفت به دست یکی از

جده‌های پیشین ساخته شده بود و به انضمام شمایل ویژه خانوادها جزء گرانبهارترین ااثا خانه محسوب می‌شد. طرحهای حوله کاملاً شبیه نمونه‌های کهن بود، و الهه پیوسته موتیف اصلی آن را تشکیل می‌داد. او را غالباً به همان حالتی می‌بینیم که در آثار فلزی سکاها نشان داده شده است. معمولاً در هر دو سوی او دو سوارکار اشرافی قرار دارد که گاهی در موهای خود ترکه‌های غان بافته‌اند و قربانیها را در دست دارند. یا اینکه در دو سوی آنها کشیشان سوار براسبی قرار دارند که افسارهای اسبانشان را آن الهه مقتدر محکم به دست گرفته است. زمینه را با نمادهای خورشیدی گوناگون مانند خروس، اسب، مرغابی، خرگوش و مرغ انجیر خوار پر کرده‌اند.

از دختران اسلاو انتظار می‌رفت که پس از نامزد شدن، يك حوله تشریفاتی از این گونه بپاافند و به عنوان هدیه به داماد بدهند. همچنین مجبور بودند که لباس عروسی خود را شخصاً بدوزند، و آن را با طرحهای مطابق سنت قلابدوزی کنند. به ویژه در یوگسلاوی مردم هنوز لباسهایی می‌پوشند که جزئیات آنها را می‌توان به جامه‌های سکایی بازگردانید، هرچند بیشتر آنها شکلهای ابتدایی خود را از دست داده‌اند. در بعضی موارد، الگوها تنها با گذشت روزگار پیچیده شده، و شکلهای روی آنها به صورت شکلهای هندسی درآمده است. در موارد دیگر، تغییرات عمدی بوده است، زیرا در زمانی که نمادگرایی کافران به وسیله روحانیان مسیحی با شدت ریشه کن شده بود، به جای آنها اندیشه‌نگاری مرسوم گشت. اما در روسیه، بعضی از الگوها نامهای اصلی خود را حفظ کردند. این نامها کلیدی برای درك معنای آنها به دست می‌دهد. بدین وسیله، بعضی طرحها، که انتزاعی هستند، اکنون به عنوان طرح بز، خروس، و مهمتر از همه الگوی شاخ گوزن شناخته می‌شوند.

نفوذ سکاها را نیز می‌توان در تزیینات حجاری شده روی کلیساهای روسی مربوط به اواخر قرون وسطی مشاهده کرد. آنها را بیشتر در تزییناتی می‌توان یافت که بر روی نماهای کلیساهای قرون دوازدهم و سیزدهم در ناحیه ولادیمیر-سوزدال، بسویژه در کلیسای «شفاعت مریم مقدس» در نرل (Nerl) و کلیسای بزرگ ژرژ مقدس در اوریف پولسکی<sup>۲</sup> Urieu Polsky حکاکی کرده‌اند. بر روی هر دو ساختمان، جانوران شگفت‌انگیز و زیبایی در میان نمادهای فراوان مسیحی و غیر مسیحی وجود دارند. این پدیده‌های دلپذیر مدتهاست که باعث حیرت متخصصان

تاریخ هنر شده‌اند. بعضیها آنها را به نفوذ گرجستان و ارمنستان عیسوی نسبت می‌دهند در صورتی که جمعی دیگر اصل آن را هنر رومانسک\* (Romanesque) اروپای غربی می‌دانند. شیوه قرار گرفتن آن جانوران را بر روی دیوار، بیشتر غربی می‌شمارند تا شرقی، ولی عناصر مسیحی و سبک کلی آن یا مستقیماً از بیزانس یا ارمنستان یا گرجستان گرفته شده است. اما خود جانوران، شباهت نزدیکی به آفریده‌هایی دارد که به دست طراحان سکایی ساخته شده، و در واقع به منزله احیای شکل‌های محلی است که به وسیله هنرمندان عیسوی منطقه به صورت عناصر کاملاً تازه‌ای درآمده است.

تازمانی که اصلاحات غرب گرایانه بطرکبیر مسیر تکامل روسیه را تغییر داد در هنر تزئینی روسی بسیاری از سبک‌های ویژه سکایی باقی ماند. اگرچه تصویرهای جانوران و شکل‌های گوزن متروک شد، بسیاری از الگوهای پرنده‌ای از میان نرفت، و به عنوان تزیین بر روی نمونه‌های فلزکاری، سفالگری، سوزن کاری و اسلحه گرم باقی ماند. بعضی ظروف آشپزخانه، به ویژه قاشق و جام مخصوص نمونه گیری شراب، شکل‌های سکایی را حفظ کرد و موتیف‌های گل میخ ونوک پیکان، که از مشخصات تزئینی سبک‌ها به شمار می‌رود هنوز متداول بود.

در طی دوره سارماتی و دوره اسلاوهای کافر در تاریخ روسیه، میان اهالی ناحیه دریای سیاه و ساکنان سواحل بالتیک روابط بازرگانی برقرار شد. کالاهای از يك منطقه به منطقه دیگر در طول رودخانه‌های بزرگی که روسیه را به هم می‌پیوندند حمل می‌کردند. این تجارت به تدریج تحت نظارت آن عده از اقوام ژرمن قرار گرفت که، پس از پیشرفت گوت‌ها به سوی منطقه بوسفور، به دنبالشان به راه افتادند. بسیاری از آنها در سواحل دنیستر و در شمال پونتوس اقامت گزیدند ولی تماس خود را با سرزمین اصلی خویش قطع نکردند. در این هنگام، گرایش‌های هنری با اشیاء و مسکوکات از طریق رودخانه‌های بزرگ، همراه با کالاهای گوناگون، انتقال یافت. بدین ترتیب، طرح‌هایی وارد اسکاندیناوی و آلمان شمالی شد که اساساً سکایی بود. این طرح‌ها را هنرمندان پونتوس به طرزی تغییر داده بودند که مطابق سلیقه سارمات‌ها و گوت‌ها باشد.

این نفوذ در هنر اسکاندیناوی از زمانی بسیار دور منعکس شده است، و آن را می‌توان در دوره اخیر تاریخ سلتی آن و در اشیایی که مربوط به حدود قرن اول تا دوم میلادی است تشخیص داد. این پدیده در یک ظرف وارداتی به چشم می‌خورد که دیگ سیمین بزرگ و بسیار مزینی از گوندستروپ Gundestrup در ژوتلند Jutland است و حدود بیست و هشت اینچ عرض دارد. بعضی از موتیفهای جانوری که آن را زینت بخشیده بسیار نزدیک به آثار سکایی است. نشان دادن جانوران تخیلی و فیله‌ها بدون تردید حاکی از پیوستگیهای شرقی آن است. قرار گرفتن مناظر در کنار هم نیز به شیوه سکایی است. در دفتری، صفی از سربازان سوار را می‌بینیم که به سوی راست می‌روند و در صف پایین‌تر به سوی چپ حرکت می‌کنند. چنانکه گفتیم، این ترتیب که مورد توجه سکاها بوده مسلماً از جنوب روسیه به اسکاندیناوی رسیده است، هرچند شتلیگ (Shetelig)، با این عقیده موافق است که دیگ مزبور ممکن است به وسیله سلت‌های کنار دانوب به شمال حمل شده باشد.

تجارت میان اسکاندیناوی و جنوب روسیه در قرن چهارم هنگامی متوقف شد که هونها از مشرق به طرف دریای سیاه به راه افتادند و گوت‌ها را اخراج و آن ناحیه را مجزا کردند. با وجود این، سبک سکایی-سارماتی احتمالاً همچنان در تزییناتی که در حدود ۴۵۰ تا ۶۰۰ میلادی به کار می‌رفته تأثیر گذاشته است. شتلیگ با این نظریه مخالف است: اولاً، به سبب آنکه فاصله زمانی میان اوج هنر سکایی و آغاز سبک مهاجران در اسکاندیناوی قابل ملاحظه بوده است. ثانیاً، در هنر جانوری ژرمنی، که منبع عمده سبک اسکاندیناوی بود، شکل گوزن وجود نداشت. اما او هنر سارماتی‌ها را به حساب نمی‌آورد، یا دوام بسیاری از عناصر سکایی-سارماتی را در هنر اسلاوهای نخستین در روسیه نادیده می‌گیرد. محال است بتوان تأثیر این هنر را در کار هنرمندان شمالی به حساب نیاورد. شتلیگ بسیاری از عناصر را در اسکاندیناوی به نفوذ هنر صنعتی رومی و، تا اندازه کمتری، به هنر جانوری ژرمنی نسبت می‌دهد. خود هنر اخیر کمک‌های ذی‌قیمتی از مکتب<sup>۵</sup> سکاها-سارماتها دریافت داشت، و سلت‌های هالشتات (Hallstatt) و لایتن (La Tène) به منزله واسطه‌هایی میان آن دو بودند. این واقعیت، اهالی

اسکاندیناوی را احتمالاً برآن داشته است که در برابر تمایلات مشابهی که مستقیماً از جنوب روسیه می‌آمد عکس العمل موافق نشان دهند. از ترکیب این عناصر مختلف، سبکی بسیار اختصاصی در اسکاندیناوی به وجود آمد، و اساس هنر متأخر وایکینگها را در این منطقه تشکیل داد. این به نوبه خود سرانجام به بریتانیا انتقال یافت و در آنجا در کمال زیبایی در کنده کاریها و جواهرآلات سلتها و ساکسونها متجلی شد. عناصر سکایی-سارماتی، که در هنر اسلاوها باقی ماند، بار دیگر تسلط خود را بر هنرمندان اسکاندیناوی هنگامی برقرار ساخت که تماس با جنوب روسیه به وسیله وایکینگها، که در آنجا در قرن نهم مستقر شده بودند، شدت یافت. حتی آنها در منطقه ولگا و دریای خزر سکونت اختیار کردند. در آنجا انواع هنر سکایی حتی به صورتی خالص تر تکامل یافت. اشیاء کوچک، مانند پلاکهای مفرغی مکشوف در بر (Borre) در نروژ، این امر را هم با توجه به جانوران روی آنها (گوزن، حیواناتی با سرانسان و بدن شیر و آفریده های تخیلی) و هم در سبک آن



تصویر ۶۷. پلاک نقره ای کار هنرمندان اسلاو از مارتینوفکا، نزدیک کیف. حدود قرن ششم میلادی.

به وضوح نشان می‌دهد. حتی علامتگذاریهای عضلات به روشنی از روش علامت گذاری سکاها اقتباس شده که به شکل نقطه و ویرگول است. همین نفوذ در آثار بزرگ نیز به چشم می‌خورد، به ویژه تندیسهای جانوری در جلو کشتیهای وایکینگها (مانند کشتیهای اوسبرگ Oseberg و گوکشتات Gökstadt) که در آنجا تندیسها را برای محافظت از چشم زخم قرار می‌دادند. اسب گوکشتات، با

سبك سكایی به خوبی تطابق دارد و به همان سبك پلاکهای بُر (Borre) است، و بدین ترتیب با سبك پُرزینت تر و مجلل تر اوسبرگ اندکی تفاوت دارد. اصل آن را می‌توان به اسبی مفرغی از کرچ از اواسط تاریخ سکایی منسوب داشت، و آن را متأثر از نفوذ مستقیم روسیه جنوبی دانست که ضمن انتقال توسط اسلاوها ملایم تر و متعادل تر شد. اسلاوها آثاری به وجود آوردند شبیه آنهایی که در گنجینه متعلق به قرن ششم میلادی در مارتینوفکا (Mortinovka) نزدیک کیف به دست آمد، یا شاید مسیر پریپچ و خم تری پیموده و از طریق هالشتات منتقل شده باشد. این نفوذ را در آنجا در تنگ دسته دار و لوله داری می‌توان دید که در یوتس سفلی (Basse Yutz) در لورن به دست آمده، و اگرچه مانند تنگهای ایرانی است، دسته مفرغی آن به شکل گرگی است که اساساً جنبه سکایی دارد. تاریخ این تنگ به قرن چهارم تا سوم پیش از میلاد نسبت داده می‌شود. تا دوره مهاجرت، این سبك به نوبه خود به سبك سنگین تر و مجلل تر تغییر یافت که در یک شیء زینتی مفرغی مربوط به قرن ششم میلادی از مجارستان به طور قابل تحسینی متجلی شده است.

گرایشهای تقریباً مشابه سکایی-سارماتی حتی تا بریتانیا نفوذ کرد. این سبك از یک سو توسط وایکینگها به سواحل آن کشور برده شد و از سوی دیگر از طریق راه پریپچ و خم تری از آلمان به انگلیس رفت. بار دیگر، جنوب روسیه به منزله نقطه آغاز بود، زیرا هنگامی که گوته از پونتوس گریختند و در قسمت اعظم اروپای غربی به تاخت و تاز پرداختند، جواهر آلات و آثار فلزی رنگارنگشان را با خود بردند و سبك خود را به انضمام عناصر سکایی-سارماتی که اساس آن را تشکیل می‌داد در بسیاری از مناطق دور دست اشاعه دادند. بدین ترتیب سبك حیوانی در وهله اول در رومانی و بعد در اطریش و سپس در سرزمین راین احیا شد و از آنجا همراه با عناصر دیگر به انگلیس انتقال یافت.

نفوذ سکایی-سارماتی به ویژه در اروپای مرکزی به چشم می‌خورد، این امر شاید به سبب تأثیر عناصر اوراسیایی به این ناحیه در زمان هالشتات متأخر و اوایل دوره لاتین (La Tène)، یعنی از حدود ۵۰۰ پیش از میلاد به بعد بود. سلت‌های هالشتات مانند بیابانگردان اوراسیایی زندگی می‌کردند. یک شمشیر هالشتات در موزه تاریخ طبیعی وین<sup>۷</sup> نشان می‌دهد که شلوارهای بسیار زینتی بیابانگردان مزبور

شبیه آنهایی بوده است که سکاها روی کوزه چرتوملیک پوشیده‌اند، و حال آنکه کت‌های دُمدار آنها ظاهراً شبیه آنهایی بوده که رادلوف در کاتاندا یافته است. یاکوب اشتال (Jcieobstahl) این ناحیه و مردم را «غربی‌ترین پایگاه مرزی کمربند عظیم اوراسیایی»<sup>۸</sup> می‌داند، و در واقع عناصر اوراسیایی پیوسته در اشیاء آنها ظاهر می‌شود. صف‌های جانوران هرچند در یک جهت، یکی بدن‌بال دیگری حرکت می‌کنند. در طول حواشی بسیاری از ظروف مفرغی، منجوق‌زدن و هاشورزدن از موتیف‌های تزینی معمول هستند، و هر مها و دایره‌ها و سایر الگوهای سکایی غالباً تکرار می‌شوند، و الهه بزرگ، که در دوسویش دو جانور است، از تصویرهای عادی به شمار می‌رود. حتی یک گونه متعلق به دوره مهاجرت در نقطه غربی دوردستی مانند آمین (Amiens)، که در آنجا به طور مشخصی بر روی زین و یراق اسب دیده می‌شود، بسیار شبیه گونه‌های اوراسیایی است.



تصویر ۶۸. سراسب از مفرغ از حدود قرن ششم میلادی، موزه ملی بوداپست.

نفوذ سکاها نخستین بار در حدود سال ۵۰۰ پیش از میلاد آشکار شد، و آن در زمانی بود که نخستین موج سکاها به آن ناحیه رسید. انعکاس آن در شماری از آثار متأخر هالشتات به چشم می‌خورد. اما این رابطه تنها به سبب قرابت‌های سبکی نیست، بلکه با شواهد باستان‌شناسی چهل سال اخیر تأیید می‌شود. این امر نشان می‌دهد که سکاها ی غربی و سله‌های شرقی به نوعی با یکدیگر در ارتباط بودند. بدین ترتیب در ۱۹۱۰ سپیتزین<sup>۹</sup> در نمیروو (Nemirovo) در پودولیا (Podolia) در

روسیه غربی، اشیاء سکایی با قطعات سفالینه‌های مشخص هالشتات در کنار هم قرار دارند. دانیلوسکی (Danilevski)، هنگامی که در نقاط ناحیه کیف و در طول دنیپر مشغول حفاری بود، به همان نتیجه رسید. بوبرینسکی (Bobrinski) ظروف لاتین (La Tène) و همچنین هالشتات را در طی چندین حفاری در محدوده دنیپر از دل خاک بیرون آورد. برعکس، پاردوز (Párduz) که تا همین اواخر در ۱۹۵۲ در زنتس وکروزوگ (Szentés-Vekerzug) در مجارستان مشغول حفاری بود با وضع بسیار آشفته‌ای مواجه شد. گورهای وکروزوگ ناحیه وسیعی را در بر می‌گیرد و دارای جنبه‌ای مخلوط است. بسیاری از آن گورها شامل اجساد اسبان با زین و یراق تنها بودند. در بعضی از آنها نیز آینه، نوک پیکان سه شاخه و سایر اشیاء سکایی قرار داشت، در صورتی که در گورهای دیگر هیچ شیء سکایی یافت نشد. همان وضع در تعدادی از محلهای وابسته مانند اگرس کاتا (Egreskáta)، ماتراس زله (Mátraszele)، چوتین (Chotin) وجود داشت. در همه آنها، سکاها و سلتها ظاهراً در هم آمیخته‌اند، و همین وضع در بعضی نقاط ترانسیلوانی ظاهراً وجود داشته است.

هنوز محال است که بتوان در این گورستان مخلوط، میان گورهای هر گروه حداقل مشخص تعیین کرد، ولی پاردوز عقیده دارد که این گورها «نشانه‌های کاملاً مشخص رسوم سکایی» را آشکار می‌سازد. همچنین ماتسولویچ (Mátsulevich) ضمن شرح گوریک «پادشاه بربر» در اروپای شرقی توجه ما را به بعضی تزیینات زین و یراق وابسته به آن گور معطوف می‌دارد. جالبترین آنها به شکل مان، ولی دارای سرپرنده‌گان ماهی مانند بود. از یک سوشیبه بعضی نمونه‌های سکایی از کرج و از سوی دیگر شبیه استخوان کوچک ساق پا (Fibula) متعلق به قرن پنجم میلادی بود که در کنار رود اواز (Oise) در فرانسه به دست آمد. بدین ترتیب، گورهای بالکان پیوستگی میان کرج سکایی و فرانسه دوره مروثرین (Merovingian) را روشن می‌سازد.

در نواحی مختلف در درون حوزه‌های فرهنگی هالشتات و لاتن، هنر دوره مهاجرت قویاً به هم پیوسته است و، اگر چه این هنر در هر منطقه راههای مستقل خود را ادامه داد، ولی این راهها گاه گاه به هم می‌پیوستند و یک



موتیف یا جنبه جزئی را از جریان اصلی اقتباس می‌کردند. چنین جنبه‌هایی عملاً طی قرن‌ها پایدار می‌ماند و گاهی به نقطه‌ای مجاور انتقال می‌یافت و در آنجا الگوها بدون تغییر به حیات خود ادامه می‌دادند. اما گاهی به گونه‌های مستقل و کاملاً بیگانه‌ای متحول می‌شدند. رابطه‌ای که آنها را در سراسر ناحیه به هم می‌پیوندید در هیچ جا روشنتر از موتیف پرندۀ بزرگ نوکدار نیست. حتی نگاهی سرسری به پراکندگی این موتیف، پایداری و نفوذ آن را آشکار می‌سازد. بدین ترتیب، رابطه شگفت‌انگیزی میان یک پرندۀ زرین طلایی و رنگارنگ از سیبری و بخشی از گروه پطروآسا (Petroasa) دیده می‌شود که روستوتسوف<sup>۱۲</sup> توجه ما را به آن معطوف می‌دارد. این پرندۀ عبارت از یک عقاب یا پرندۀ بزرگ نوکدار است که گوزنی را می‌خورد. و دیگری نیز که اثری رنگارنگ و زرین است پرندۀ کاملاً مشابهی به شمار می‌رود. علاقه گوتها به پرندگان شکاری در حفظ این موتیف سکایی پرندۀ بزرگ گرد چشم و نوکدار تأثیر داشته و این جانور در سراسر قسمت اعظم اروپای غربی در طی قرون و اعصار مورد توجه مردم بوده است. بدین ترتیب، یک گونه بسیار کهن سکایی از استخوان از ناحیه کلرمس سالها بعد تقریباً بدون تغییر دوباره در جهان فرانکها آشکار می‌شود، قطع نظر از اینکه شبیه گونه مزبور با مفرغ زیاد یا با لعاب نازک ساخته شده باشد.

یکی از متأخرترین و احتمالاً زیباترین پرندگان بزرگ نوکدار در یک ناحیه دوردست انگلیس پیدا شده که بر روی لبه کیفی از گنجینه‌ای در ساتون هو (Sutton Hoo) در سافوک (Suffolk) بوده است. این گنجینه مربوط به سالهای ۶۵۵-۶۵۶ میلادی بوده و پرندۀ، که خود را آمادۀ حمله به مرغابی می‌کند، نشانهای مختصری از روش «کشیده سازی» (Clongation) با خود دارد که بعدها از مشخصات نقاشی و مجسمه سازی در انگلیس شد. این مشخصات از نزدیک از گونه‌های فرانکی و از طریق آنها از گونه‌های اصلی سکایی تقلید می‌کند. جنبه شمالی در بعضی از زینت آلات لعابکاری، مربوط به کیف مزبور بیشتر به چشم می‌خورد، ولی عنصر سلتی-سکایی بدون تردید مهمترین ویژگی آن پرندۀ است. صفحه مدوری که به برجستگی میان پیرساتن هو وصل شده یک موجود دوسر را نشان می‌دهد که با آثار دورۀ سکایی میانه و دستۀ آبخوری یوتس سفلی تشابه نزدیک

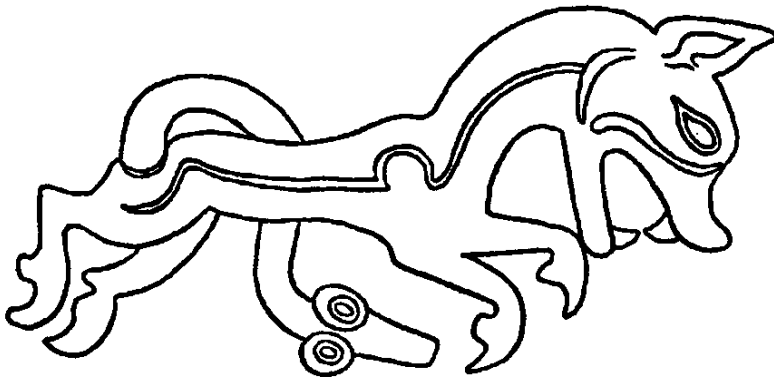
دارد. در يك سر آن گونه ای با سبك مشخص از پرنده بزرگ نوکدار دیده می شود. ولی به وسیله يك اتصال جانور شکل و تا اندازه ای به روش ناشیانه و ساده پشت آن پرنده به صورت اردهایی در می آید که آن را می توان تاحدی شبیه يك کنده کاری از تپه شماره ۲، در پازیريك<sup>۱۳</sup> دانست. پرداخت کلی این شیء تزینی نیز تشابهاتی با اسب مجاری دوره مهاجرت دارد.

در مجسمه ها و تذهیب کاریهای مکتب سلتی در بریتانیا غالباً شباهتی به هنر سکایی می توان یافت. صلیب پاپیل (Papil) در جزیره برا (Burra) در شتلندز<sup>۱۴</sup> (Shetlands)، که اکنون تاریخ آن را به قرن هشتم یا پیش از آن منسوب می دارند، شامل شیری است با رفتار هوشیارانه و چشمانی مدور با علامات که روی عضلات جانوران سکایی می گذاشتند. گوساله لوقای مقدس (St. Luke) از انجیل های دورو<sup>۱۵</sup> (Durro. Gospels) همان علایم را دارد، زیرا اگرچه به جنبه های آرایشی تغییر شکل داده، ولی الگوی اصلی آن که عبارت از علائم نقطه و ویرگول است هنوز قابل تشخیص است. شاید این علایم از پایگاهی در هالشتات به انگلیس انتقال یافته باشد، زیرا به طور مکرر در سفالینه های مرحله بعدی آن فرهنگ دیده می شود، مثلاً بر روی جانوران سکایی شکلی که زینت بخش قمقمه ای از گل رس است که در ماتس هاوزن (Matzhausan) به دست آمده و اکنون در برلین<sup>۱۶</sup> است. صلیب آبتسفورد (Abbotsford) در موزه اشیا باستانی در ادنبورگ جانوری را نشان می دهد که شماری از جنبه های سکایی نیز از مشخصات آن است. بدین ترتیب، دم این حیوان، به وسیله يك اتصال جانور شکل، به سرمار ختم می شود، و پاهای نوک تیزش اصل آن را به گوزنهای کول اوبا و زولدهالوم پوتسزا می رساند (از طریق پلاکهای اسلاوی از مارتینوفکا). گذشته از این، برجستگی پشتش يك برآمدگی سه بعدی را نشان می دهد، و خطوط ویرگول مانند شرح صورت را تشکیل می دهد، و چشم بیضی و گوش نوک تیز را می توان با اشیا از راسیا برابر دانست.

نونه های بسیاری از این تشابهات را می توان به دست داد، ولی این شباهت گونه ای شگفت انگیز در گروهی از سنگ قبرهایی که به وسیله ساکسونها در قرن یازدهم ساخته شده دیده می شود. یکی از آنها، که اصلاً در صحن

کلیسای پل مقدس (St. paull) بوده و اکنون در موزه گیلدهال (Guildhall) در لندن<sup>۱۷</sup> است گوزنی را که دارای جنبه کاملاً سکایی است نشان می‌دهد. حالت آن در طی هزاروپانصد سالی که سکاها نخستین بار این موتیف را برای خود ساختند زیاد تغییر نکرده است. علائم عضلات آن، که تاریخش به آلاچاهویوک، یعنی دوهزاروپانصد سال پیش از آن، می‌رسد هنوز برجاست هرچند قدری تغییر شکل داده است، ولی مهمتر همانا تشابه در احساس است: مردی که این سنگ را تراشیده احتمالاً فروغ لرزانی را که از جنوب روسیه از طریق اسکاندیناوی به سوی غرب تابیده و از منبع خاموش سکاها برخاسته احساس کرده است.

سبک جانوری غربی، که سکاها در تشکیل آن سهیم بودند، به نوبه خود الهام بخش سنگ تراشان دوره رمانسک و تذهیب کاران اوایل قرون وسطی شد، ولی هنر آنان اگرچه تا آن پایه ریشه در زمان باستان داشت، قواعد و ضوابط باستانی را به روشی کاملاً جدید به کار برد. سبک تازه هر نشانه سکایی را طرد کرد، ولی بسیار محتمل است که اگر سکاها وجود نداشته بودند، جانوران چنان



تصویر ۶۹. جانوری از صلیب آبوتسفورد، سابقاً در وودوری، فورفرشایر،  
Woodway, Forfarshire

نقش مهمی در اوائل تاریخ اروپا به عهده ندی گرفتند و نمی‌توانستند هنری جانوری بیافرینند و علاقه مردم را به شکلهای حیوانی در بسیاری از مناطق جهان غرب برانگیزند.

در قرون پنجم و چهارم پیش از میلاد، شرق و غرب، تا آنجا که مربوط به کالاهای وارداتی بود، درپازیریک به هم پیوستند، زیرا از این ناحیه بود که هم گرایشهای غربی و هم گرایشهای سکایی به چین نفوذ کرد. تماس میان چین و بیابانگردان شرقی در واقع از دیرباز برقرار شده و به وسیله تجارت و تبادل هدایا باقی مانده بود. چینیان اشیاء لاک و الکلی زیبا و پارچه های ابریشمین ظریف برای جلب توجه رؤسای طوایف بیابانگرد ارسال می داشتند. اشیاء سکایی که در اردوس (Ordos) و در درون مرزهای چین در اولیافو (Uliafu) در استان شنسو (Chensu) به دست آمده شاید هدایایی باشد که سکاها در عوض اشیاء چینی تقدیم می داشتند، هر چند باز امکان دارد، که افراد چینی<sup>۱۸</sup> آنها را خریده باشند. اما به نظر نمی رسد که این دو قوم علاقه ها یا سلیقه های مشترک بسیاری داشته باشند، زیرا اگرچه گاه گاه يك موتیف یا يك طرح جزئی از یکدیگر به عاریت گرفته اند، تأثیری را که بر روی یکدیگر داشته اند بیشتر سطحی بوده است. بدین ترتیب، پلاك مسی منقوش از گور تپه ای شماره ۲، درپازیریک که دارای جانوران متقابل است، يك مورد نادر از عناصر چینی در هنر آلتایی است، و عجب آنکه از این عنصر در سکائیه اثر زیادی مشاهده نشده است. اشیایی مانند آینه پیش از دوره هان، و مکشوف در گور تپه ای شماره ۶، درپازیریک را باید به وضوح به عنوان کالاهای وارداتی منظور داشت.

درست است که افراد بیابانگرد غالباً از چینیان تقلید نمی کردند، با وجود این، اثر خود را بر هنر اردوس و هونان برجای نهادند. از آنجا از قرن چهارم و لا اقل از قرن اول پیش از میلاد، پلاکهای مفرغی و سیمینی به دست آمده که نقش گوزن، قاطر، اسب، پلنگ یا ببر را یا در حال دویدن یا در حالت خوابیده و بدون حرکت با خود دارد. این آثار غالباً شباهتهای نزدیکی به آثار اندکی پیشین تر سکاها دارد، و با ضرس قاطع می توان اینها را الگوهای نخستین آنها دانست. اشیاء دیگر، حاکی از سبك پازیریک و سیبری است در صورتی که پلاکی مفرغی در مور آنبا بیری را نشان می دهد که به وضوح وابسته به آنهایی است که روی تادرا را مزین کرده است. این جانور شکاری چینی، قوچی را حمل می کند. نوبه خود شبیه تراشکاریهای چوبی و استخوانی کلرمس و پازیریک

است. بسیاری از پلاکها با شکلهای حیوانی مزین شده‌اند که شکل عادی يك B. افقی را به خود می‌گیرند. اینها نیز نشان می‌دهند که در سراسر نیمهٔ دوم هزارهٔ اول پیش از میلاد، بیابانگردان سیبری می‌بایستی با مردمی که در مرزهای چین می‌زیستند در تماس دائم بوده باشند.

با وجود این نفوذ اوراسیایی تنها محدود به نواحی دوردست آن امپراطوری عظیم نبود، بلکه در چین خاص نیز دیده شد، هرچند سهم آن در آغاز بیشتر به طور غیرمستقیم اعمال می‌شده و در وهلهٔ اول شامل انتقال بعضی شکلهای جانوری به شرق بوده که در غرب تکامل یافته بود. تأثیر آن به ویژه در ناحیه هونان نمایان است. در اینجا هنر عصر چو، که بیشتر موتیفهای جانوری را در برداشت، شامل



تصویر ۷۰. پلاک برنجین نشان دهندهٔ تأثیر چینیان، از تپه ۲، پازیریک. حدود قرن پنجم پیش از میلاد. قریب  $\frac{1}{4} \times \frac{11}{4}$  اینچ.

بسیاری از جانوران غربی مانند ببر، شیر شاخدار و موجوداتی با سر عقاب و تن شیر

شد. شاید این موتیفها از خاورمیانه به چین رسیده باشد. در این سرزمین، آنها را به طور مرتب در هنر آشوری و سومری متعلق به ادوار گذشته می‌توان دید. حتی اژدهای هان، اگرچه امروزه آفریده‌ای بالاختص چینی است، احتمالاً از اختلاط ببر و عنقا تکامل یافته و سیمرخ ایرانی در آن تأثیر کرده است. الگوهای مربع و مدوری که چینیان بدنهای جانوران مفرغی خود را با آن می‌پوشاندند و همچنین تقریباً به طور مسلم از علائم نقطه و وپرگول و نیم هلالی که بیابانگردان اوراسیا مکرراً به کار می‌بردند مایه گرفته و در دوره‌های بعدی به عنوان موتیف متداول بر روی منسوجات ترکی دوباره ظاهر شده است.

در زمان سلسله هان، نفوذ هنر سیبری از گونه سکایی تا مدتی چنان رواج یافت که بعضی از پلایکهای مفرغی شرقی به ندرت از حیث ترتیب و شکل با آثار<sup>۱۹</sup> بیابانگردان فرق می‌کرد، و حال آنکه اژدهای چینی، صورتی پیچیده و رویهم رفته حالت سکایی به خود گرفت، و سرش به يك جهت و بدنش در جهت دیگر متمایل گشت.<sup>۲۰</sup> تقریباً در همان زمان، فلزکاران شرقی به دم جانوران و منتهی الیه اعضای بسیاری از جانوران خود بر طبق روشی که ویژه هنر آلتایی و سکایی بود صورتی خاص دادند، و تیرك و بخشهای پایانی ااث منزل که در مصر، خاورمیانه باستان، سیبری و سکائیه از ادوار پیش از تاریخ تکامل یافته بود در چین ظاهر شد. بدین ترتیب، سبکی که در اوراسیا به وجود آمد در زمانهای مختلف هم در شرق و هم در غرب نفوذ کرد، و در آنجا نقطه آغاز روش جدیدی در هنرهای تزئینی سرزمینهای دور از یکدیگر گشت.

## منابع

- شماره‌های داخل پرانتز به کتابنامه ارجاع می‌دهد.
- ۱- به ویژه در صحنه سوم باله دیاگیلف (Diaghilev)، به نام خروس طلایی.
  - ۲- برای تصویرها رجوع کنید به باکستون (Baxton) (۵)، لوح ۱۵-۸.
  - ۳- فاک و شتلیگ (۱۰) لوح ۳۱، صفحه ۱۸۹.
  - ۴- همان، ص ۲۹۴.
  - ۵- پیکتون ۱ Picton (۲۰) فصل ۱.
  - ۶- گرابار، Grabar (۷۹)، صفحه ۵۳.
  - ۷- یاکوبستال، Jacobstahl (۱۶)، لوح ۶۰، شماره ۹۶.
  - ۸- همان، ص ۱۶۲.
  - ۹- ماکارنکو Makarenko (۶۱)، ص ۳-۲۲.
  - ۱۰- پیاردوز (۶۵)، ص ۲۵۸۹.
  - ۱۱- مائسولویچ (۶۳).
  - ۱۲- روستوتسف (۲۷)، ص ۱۸۶.
  - ۱۳- رودنکو (۴۹)، لوح ۲۸.
  - ۱۴- رومیلی Romilly، آلن Allen (۱)، تصویر ۱۳۰، ص ۳۵۹.
  - ۱۵- همان، تصویر ۱۲۹، ص ۳۵۸.
  - ۱۶- یاکوبستال (۱۶)، تصویر ۴۰۲.
  - ۱۷- تالبوت رایس (۲۴)، ص ۴۴.
  - ۱۸- تولماچف (Tolmacheff) (۷۱)، صفحه ۸-۲۵۰.
  - ۱۹- تیبرورهورات Tibor Horvath (۳۴)، لوح ۴ و ۵.
  - ۲۰- روستوتسف (۲۸)، تصویر ۳۴.

## کتابنامه

مطالب مربوط به سکائیه و سکاها به مراتب غنی تر از آن است که معمولاً تصور می‌کنند. مراجع مهم به زبان انگلیسی عبارتند از

۱) M. Rostovtzeff, *Iranians and Greeks in south Russia*, Oxford 1922.

۲) E. H. Minns, *Scythians and Greeks*, Combridge, 1913.

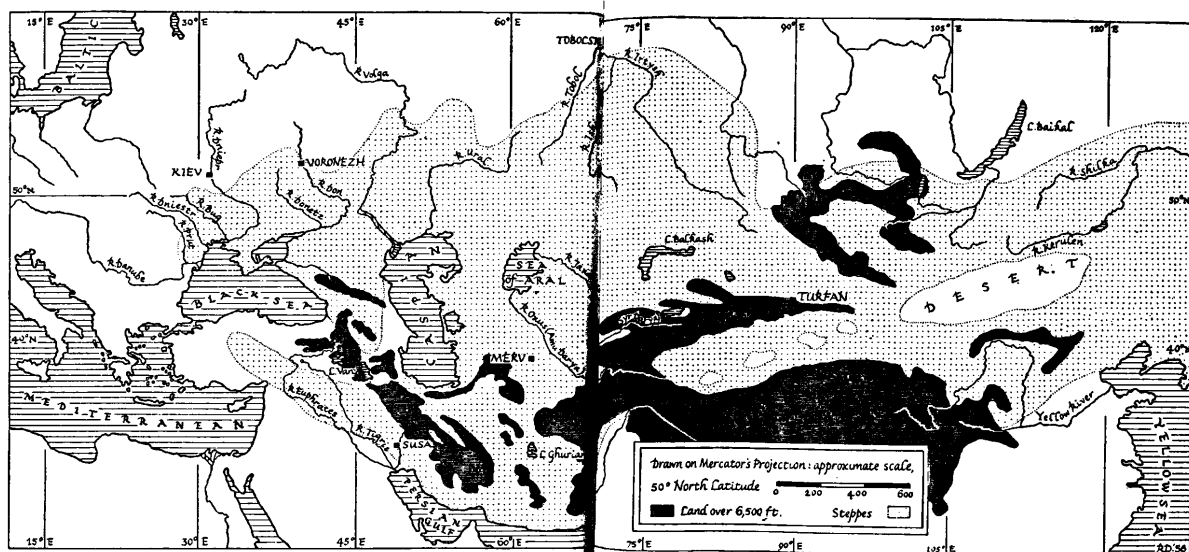
هر دو آنها شامل کتابنامه‌های نسبتاً جامعی هستند.

۳) S. I. Rudenko, *Kulturnoe naselenie garnovo Altaya v Skifskoe vremia*, USSR Academy of Science, Moscow, 1953.

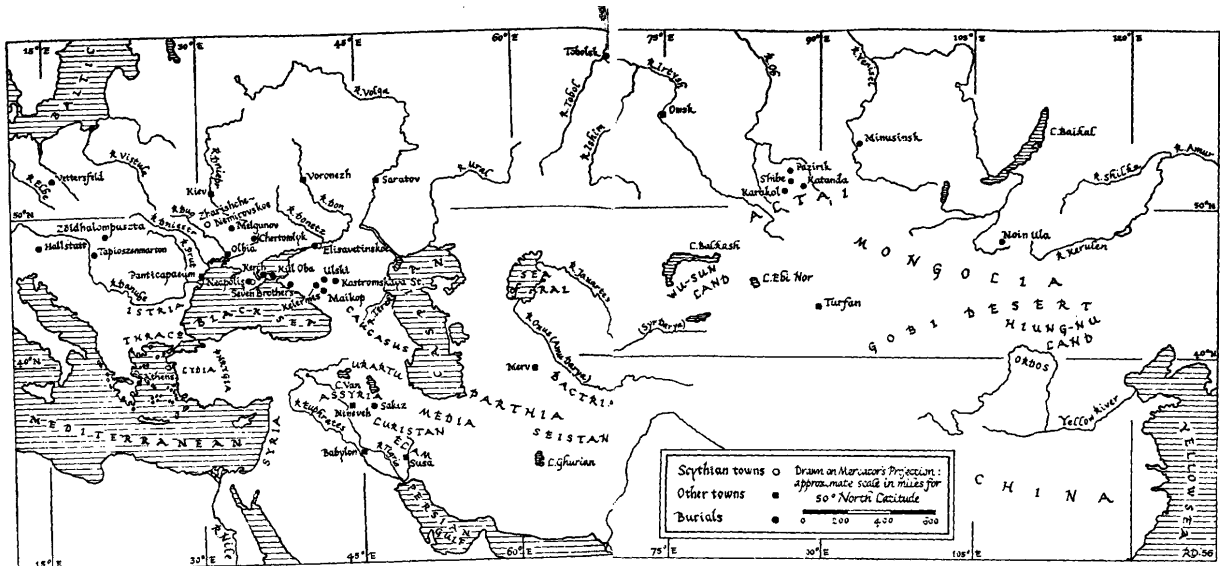
این کتاب نیز مورد نیاز است. همه تصاویر خطی مربوط به پازیریک از این کتاب اقتباس شده است که کتابنامه مفصلی نیز دارد، هرچند بیشتر به منطقه سبیری می‌پردازد تا سکائیه خاص. نویسنده کتاب حاضر مدیون این دانشمندان است، زیرا تهیه آن بدون مراجعه به آثار ایشان امکان‌پذیر نبوده است.

تعداد زیادی مقاله مربوط به سکاها و طوایف خویشاوند آنها از زمان انقلاب اکتبر به بعد در شوروی منتشر شده، ولی تهیه فهرست جامعی از آنها برای ما ممکن نبوده است. اما امید می‌رود که کتابنامه پیوست، که کامل نیست، اگر همراه با کتابنامه‌هایی مورد استفاده قرار گیرد که به وسیله روستوتسف، مینزو رودنکو تهیه شده است، برای خوانندگانی مفید واقع شود که بخواهند موضوع را بیش از آنچه در این کتاب کوچک امکان داشته است دنبال کنند.





تصویر ۲. نقشه طبیعی افان تحت نفوذ سکاها.



تصویر ۲۴. نقشه مناطق و نواحی تحت نفوذ سکاها.

می افزودند و گاهی چند شیء زرین نیز در آنجا می گذاشتند، ولی شمار اسبانی که قربانی می کردند به ندرت از دور آس فراتر می رفت. شمار گورهای غربی تر کمتر است. اما در هنگام شخم زدن مردی در فترسفلد در پروس مجموعه ای به دست آمده که دارای اهمیت است. این مجموعه حیرت انگیز شامل يك سبو و تجهیزات کامل یکی از جنگجویان سکایی است، ولی اثری از استخوان اسب در آن نیست. شیء قابل توجه آن عبارت از سپری است از طلای کم رنگ که قطعه مرکزی آن دارای تندیس جالب توجهی از يك ماهی است. يك سینه بند اسب یافت شده که تنها سینه بندی از نوع خود است که به يك فرد سکایی تعلق دارد. در کنار آن، يك صفحه زرین است که از غلاف

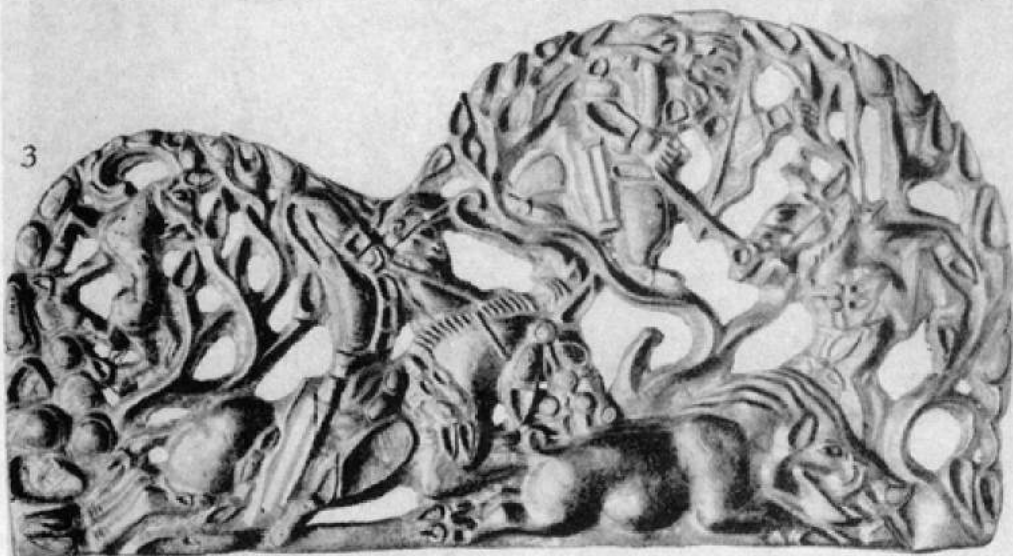
تعداد کمتری اسب مدفون است، و محتویات آنها کمتر غنی است و به جای طلا یا سایر فلزات، استخوان دیده می شود. تزئینات چوبی احتمالاً در آنجا به کار می رفته، که مقدار کمی از آنها در برابر تغییرات جوی مقاومت کرده است. اکثر گورهای این منطقه متعلق به قرن چهارم پیش از میلاد و از زمانی باقی مانده اند که در حجره های گورها محوطه ای با تیرکهای برای ثابت نگاهداشتن سقف چوبی مسطح می ساختند. غالباً در چنین حجره هایی اضلاع با دیوارهای چوبی و همچنین کفهایی از چوب بلوط درست می کردند. در اینجا نیز فرد متوفی را همیشه با سلاحها و تیرکش و گاهی با زره او به خاک می سپردند، و اشیائی که تصور می رفت در جهان دیگر برایش ضرورت داشته باشد در گورش می نهادند. در بیشتر موارد، آینه ای بدان



1



2

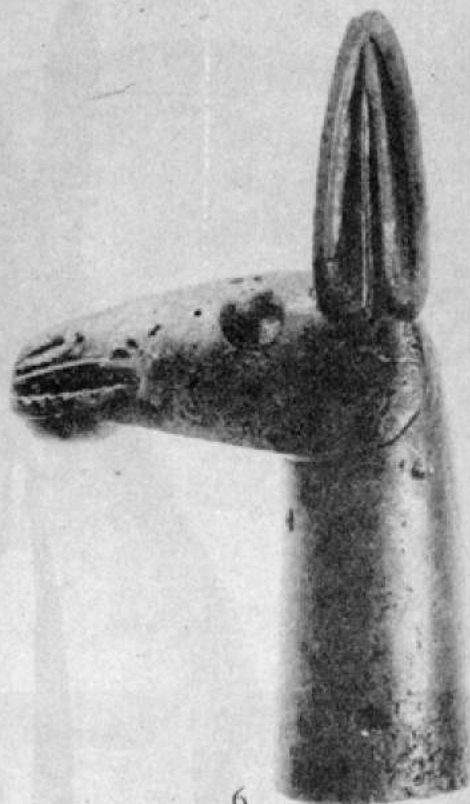


3





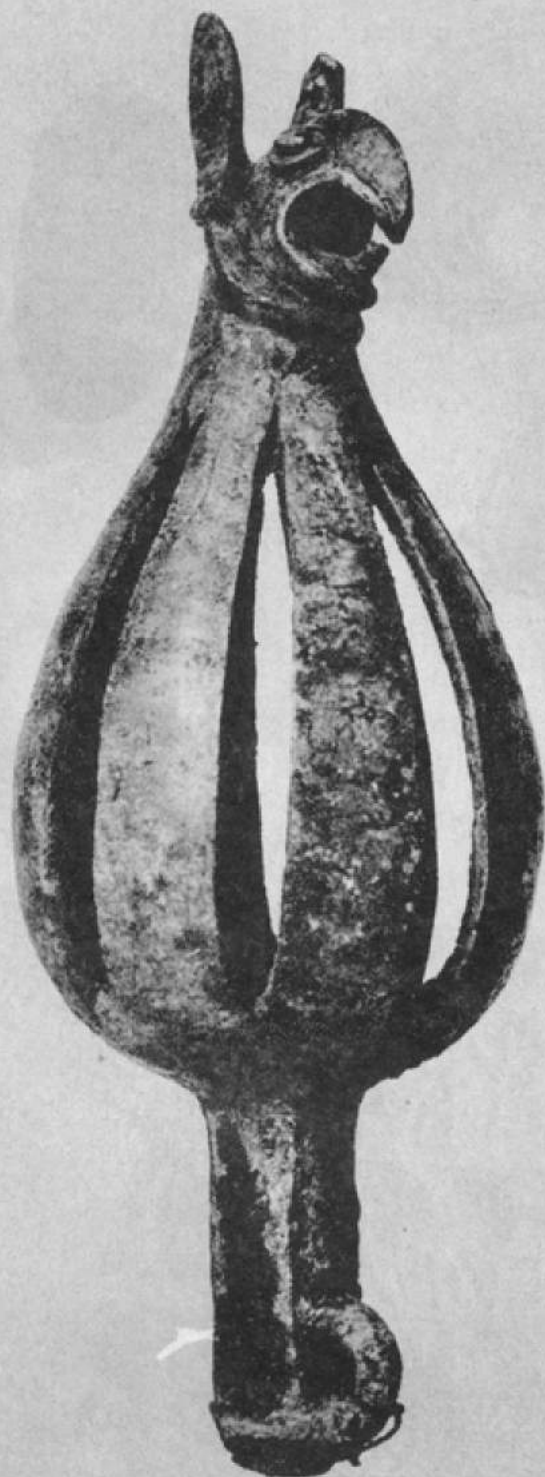
5



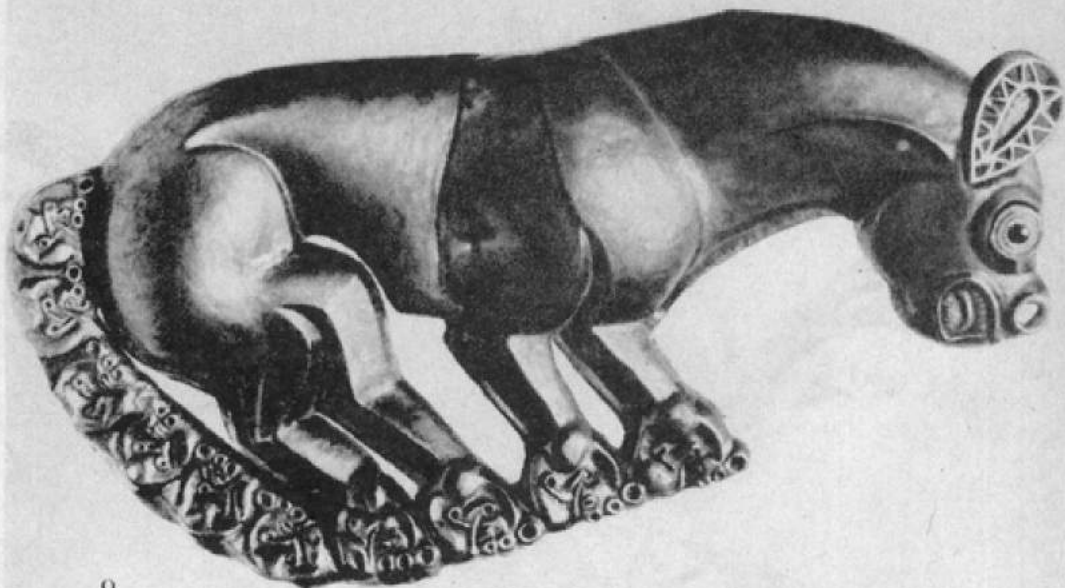
6



7



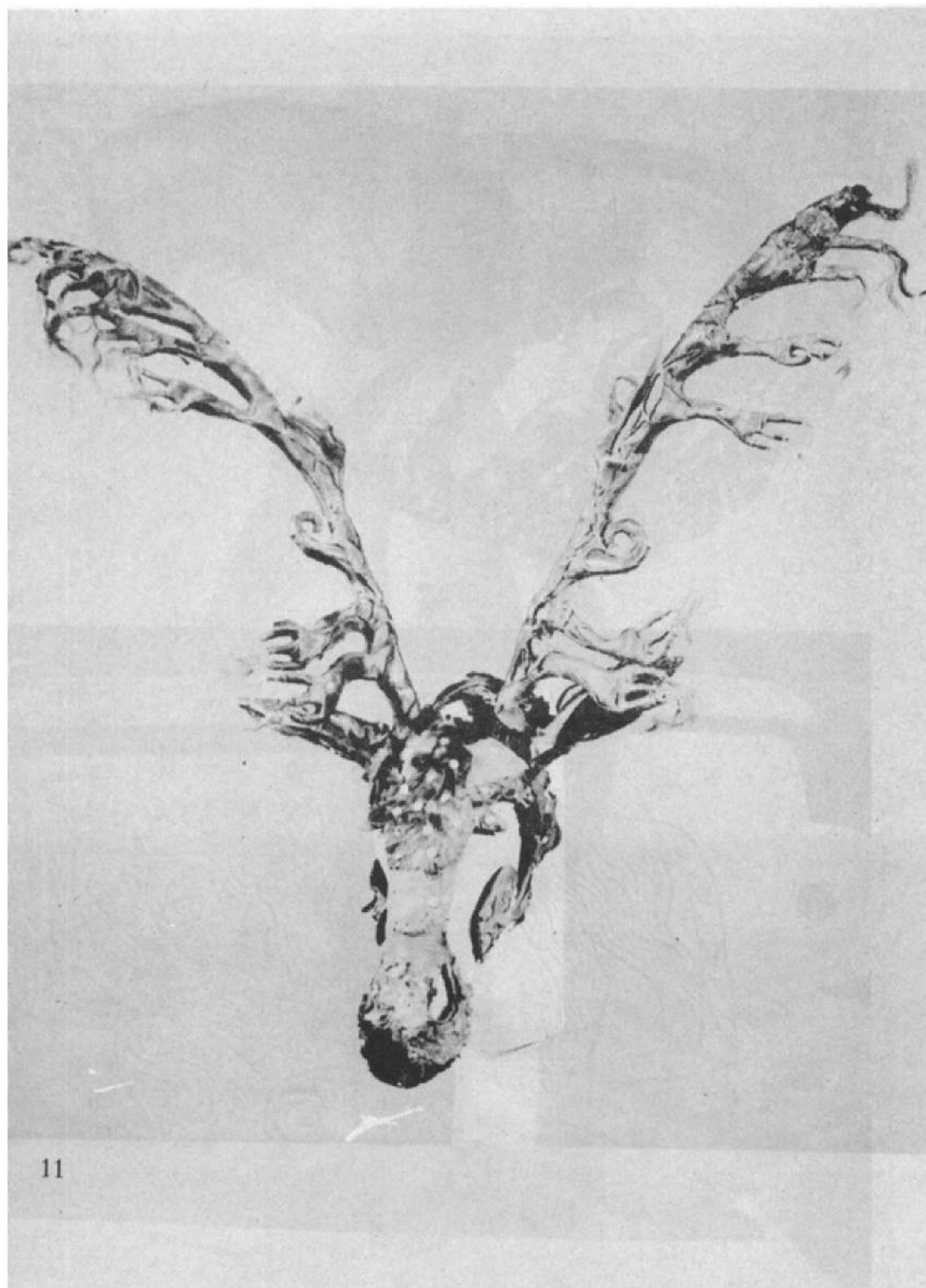




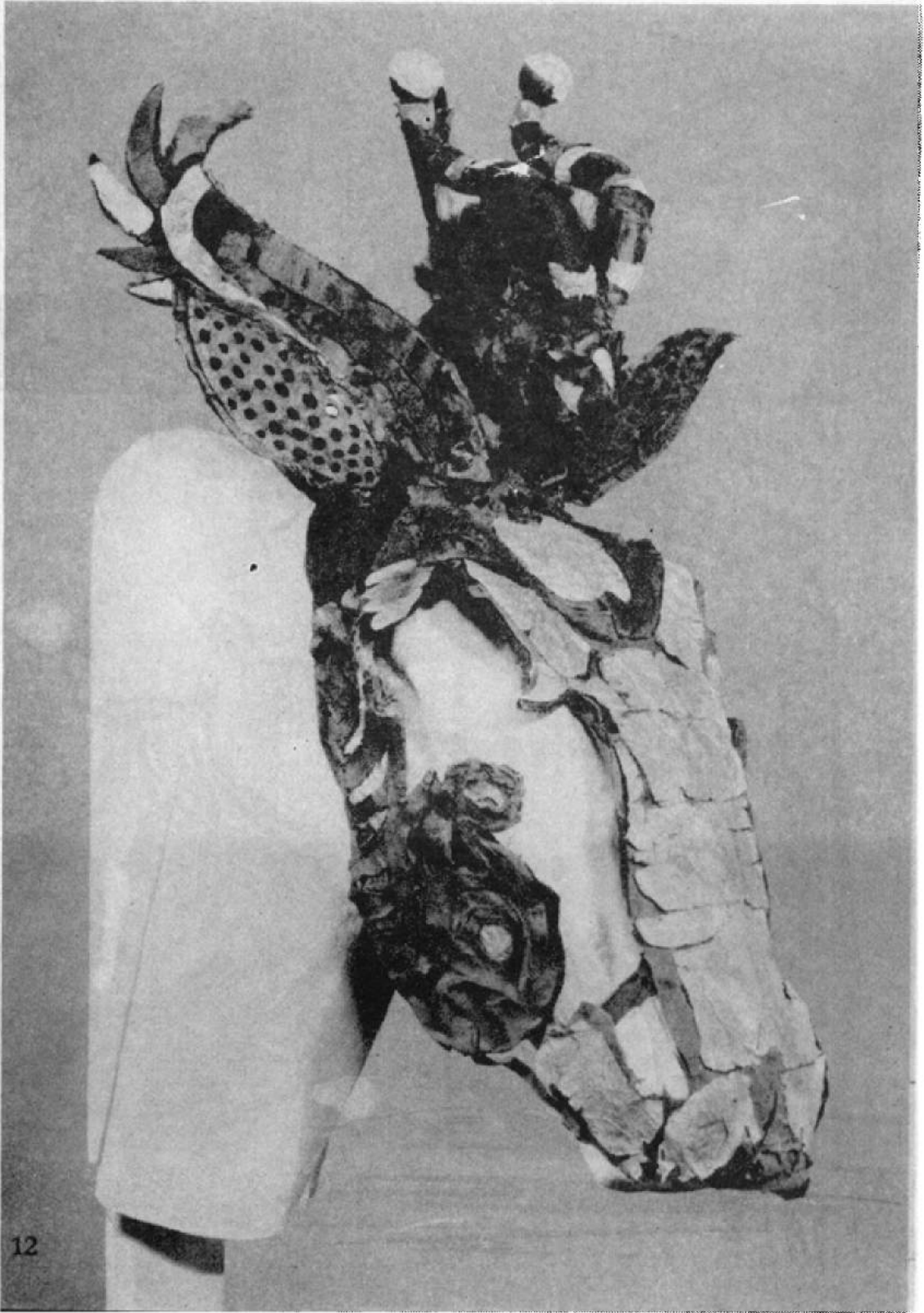
9

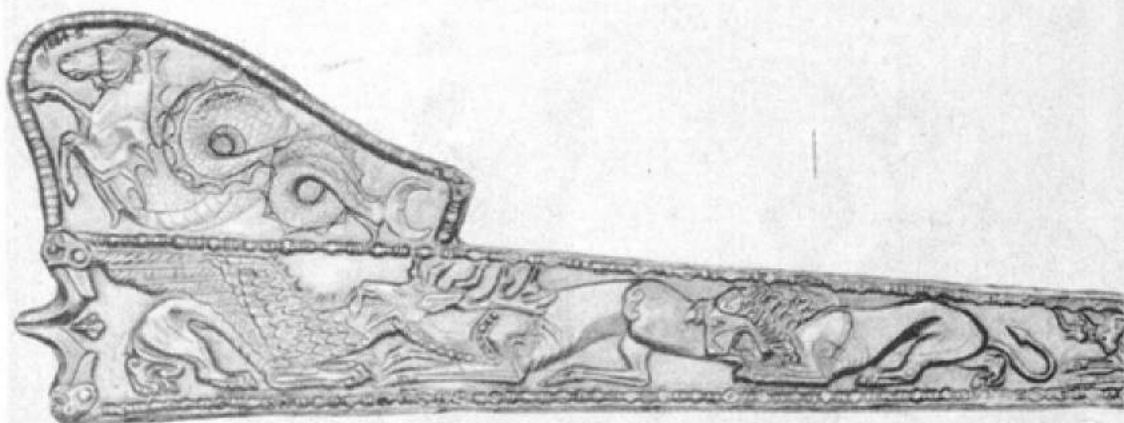


10

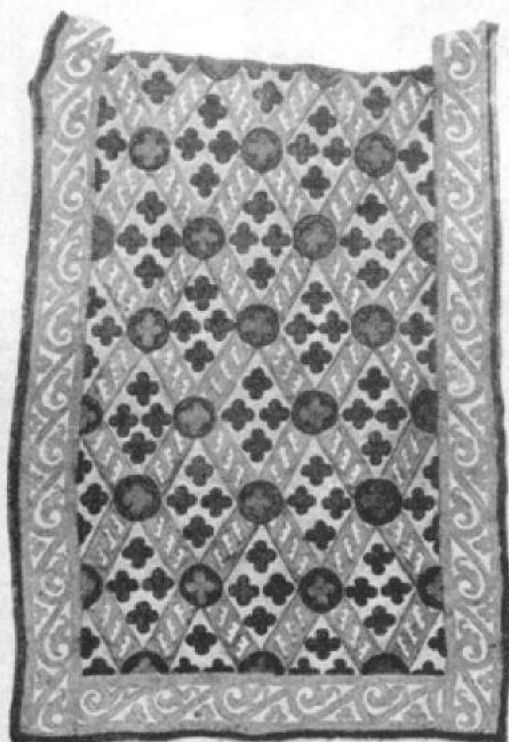




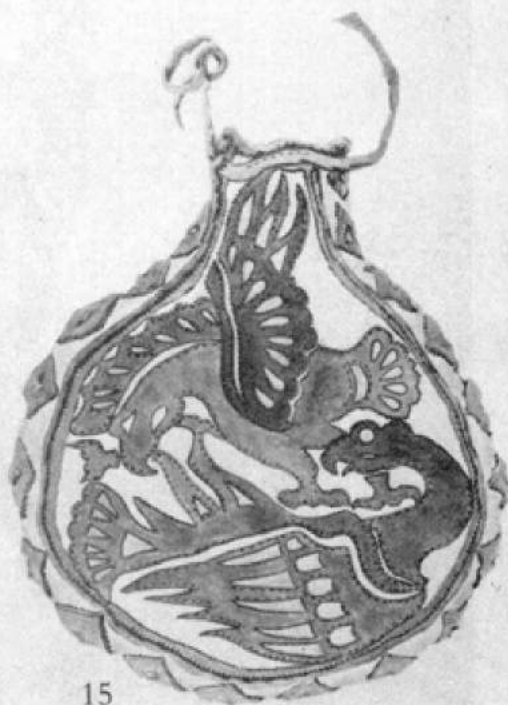




13



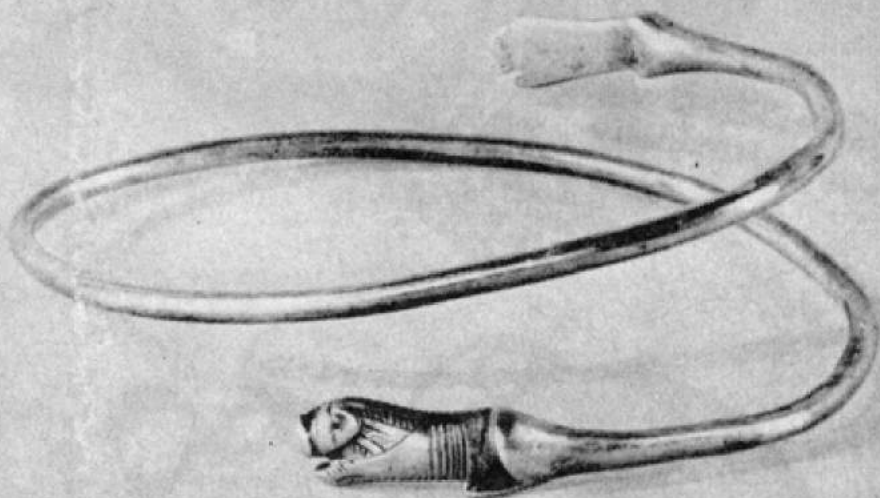
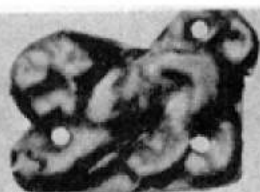
14



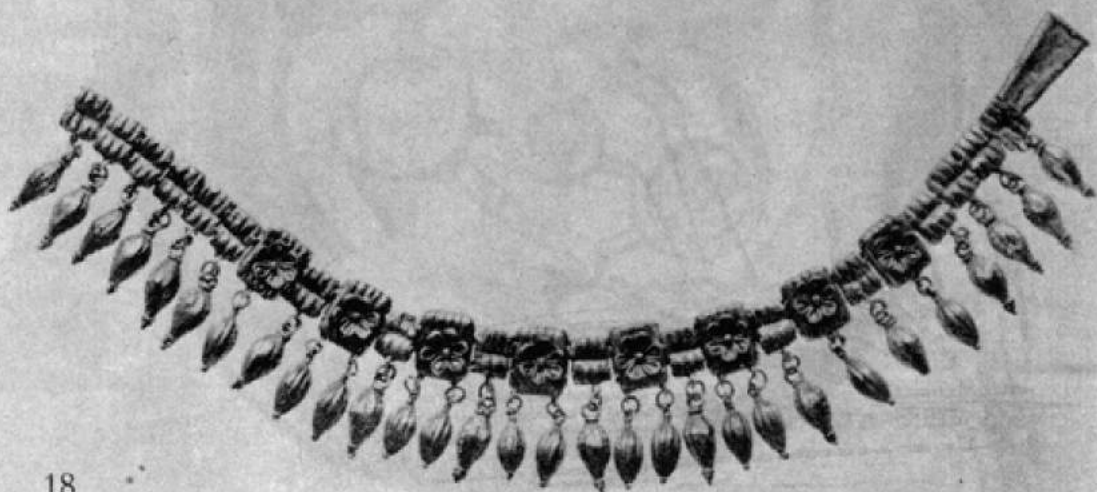
15



16



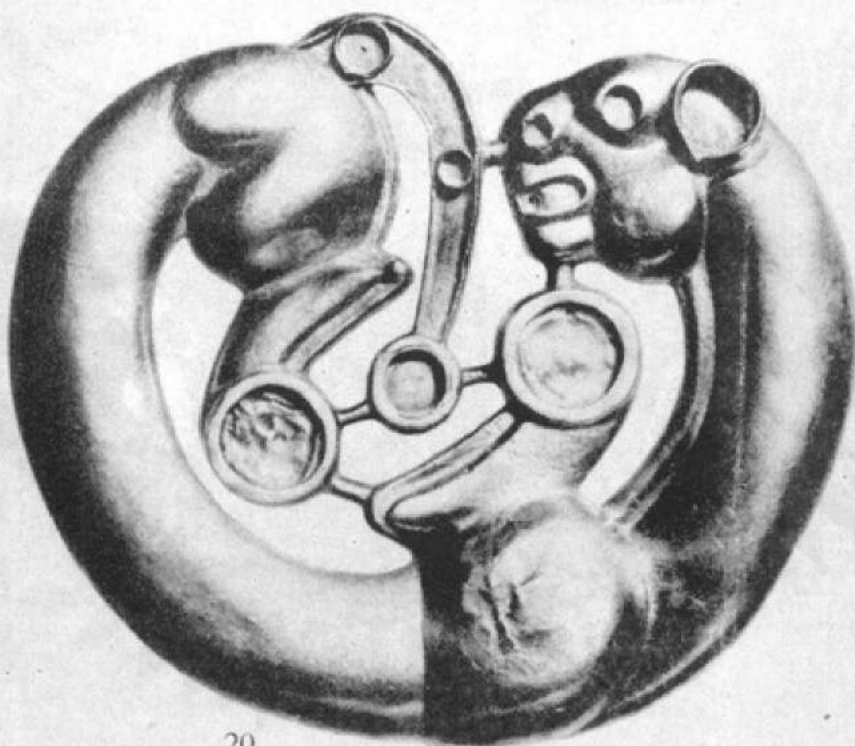
17



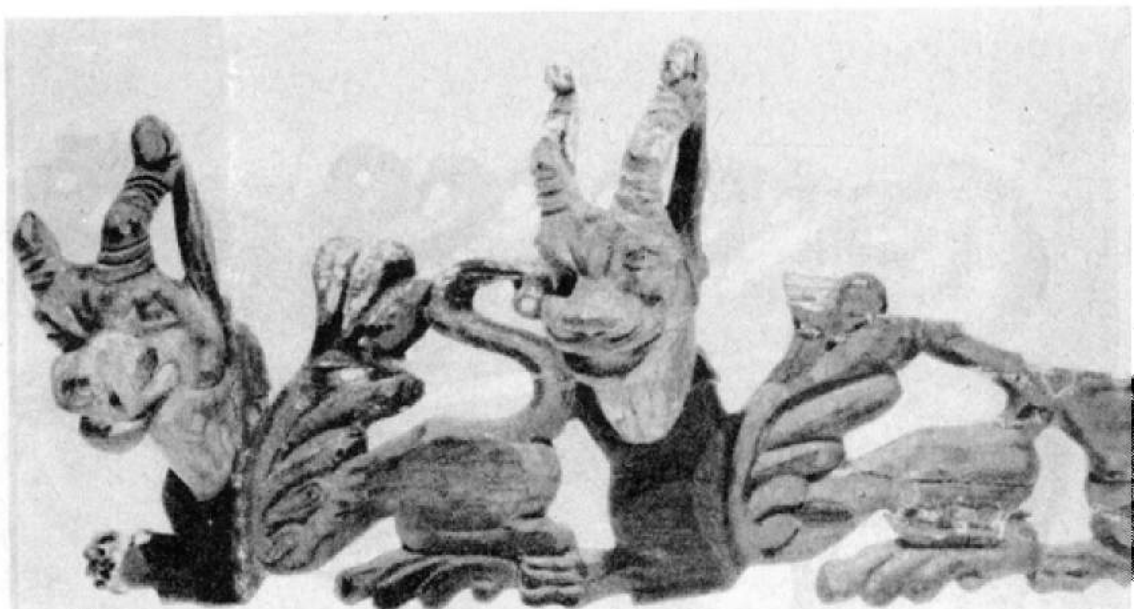
18



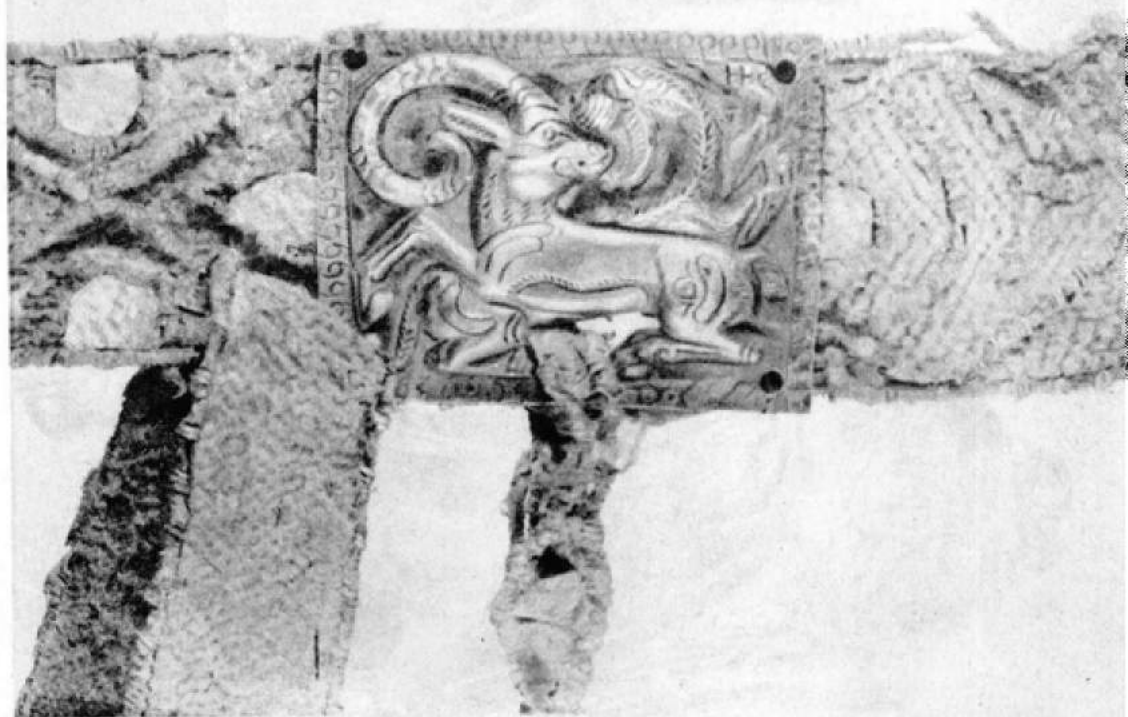
19



20

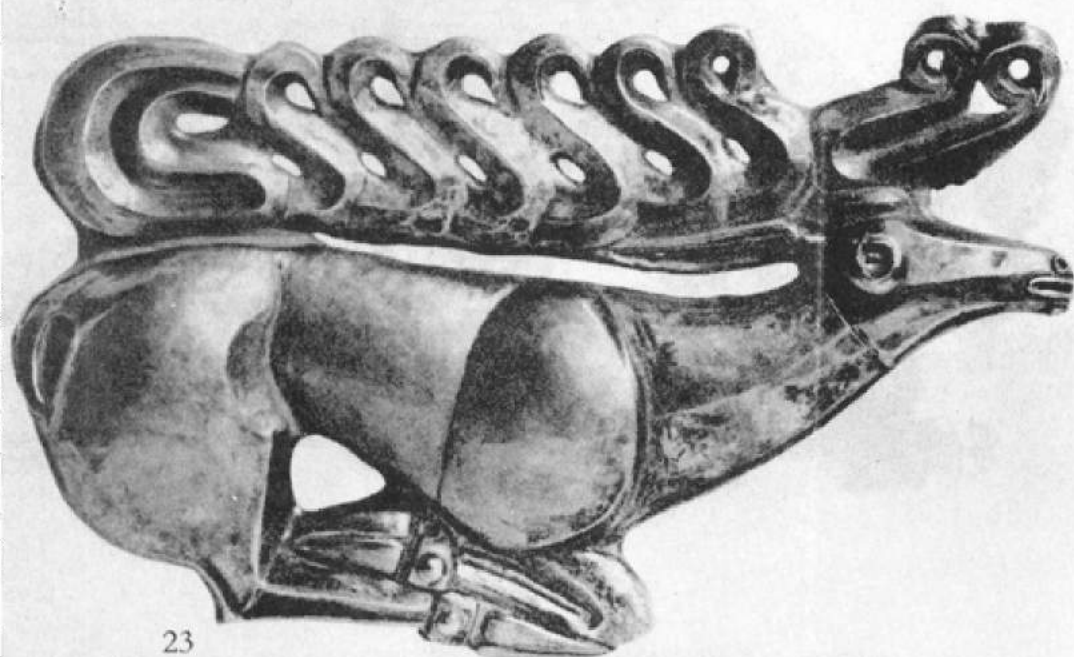


21

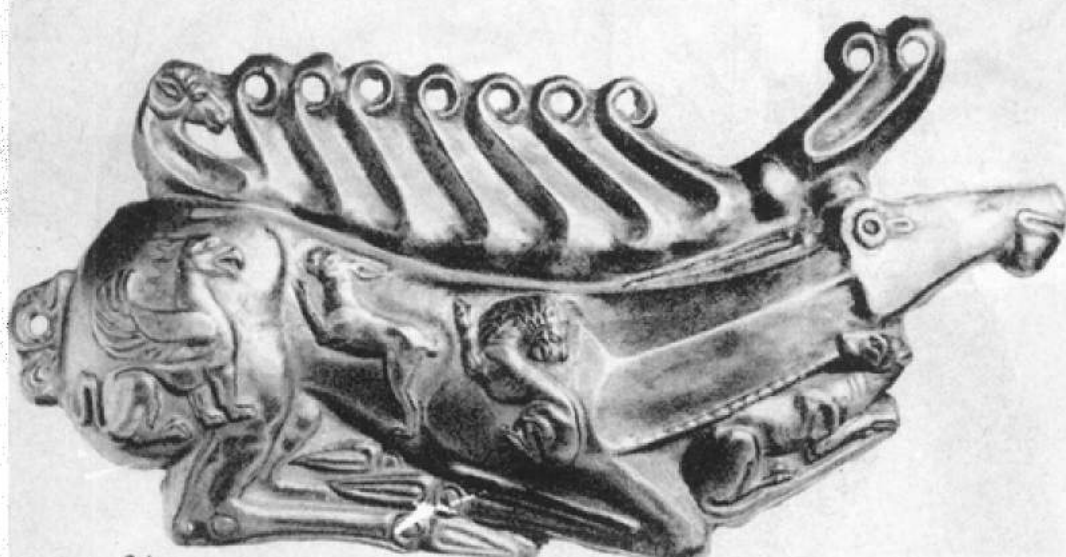


22

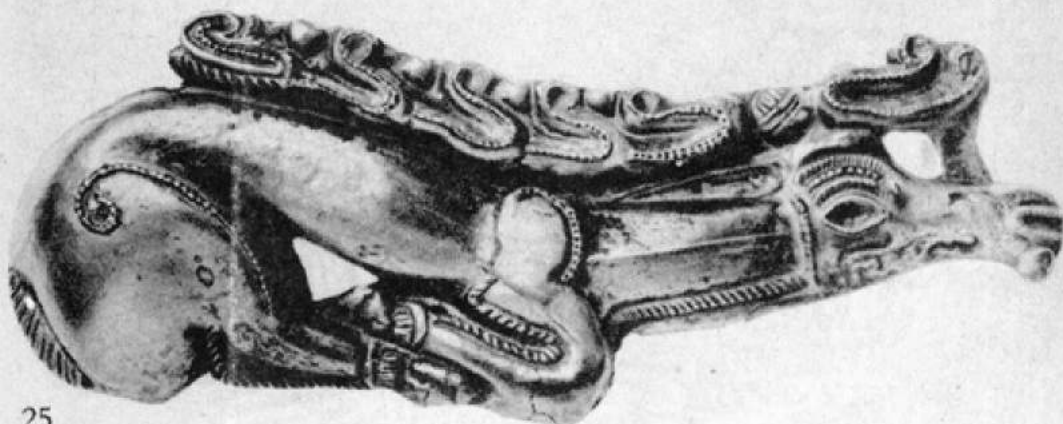




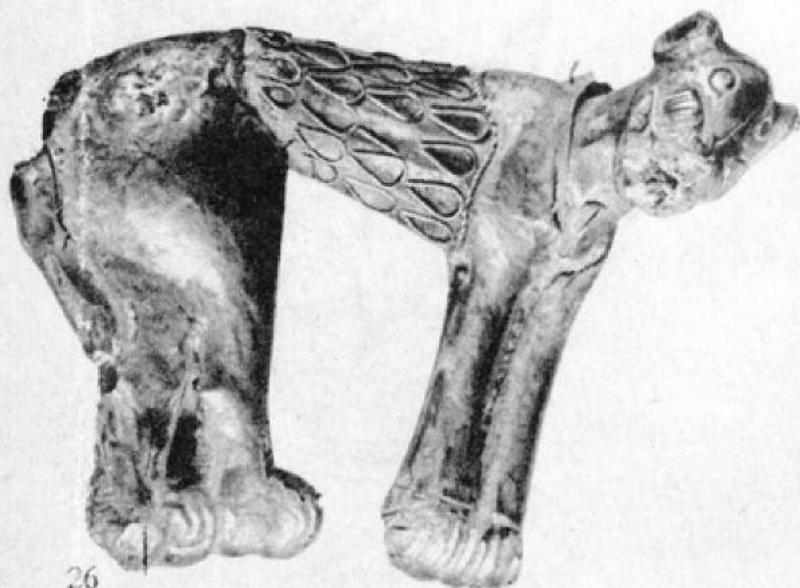
23



24



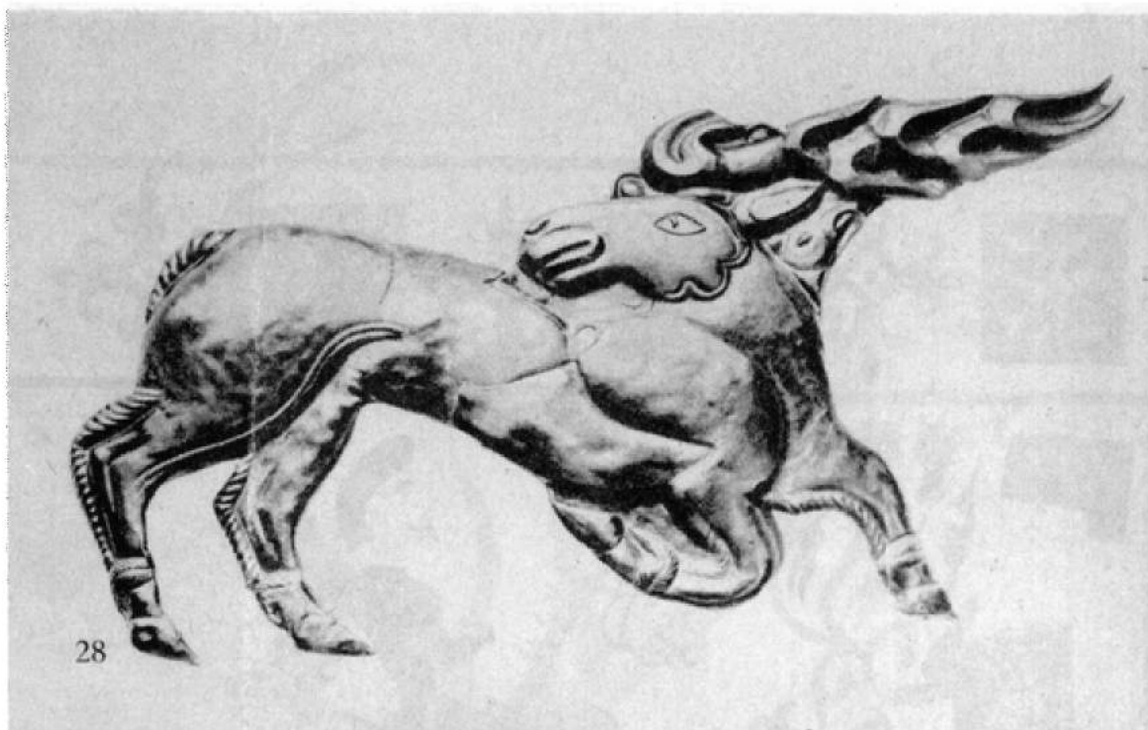
25



26













32



33



34



35

36

37





38



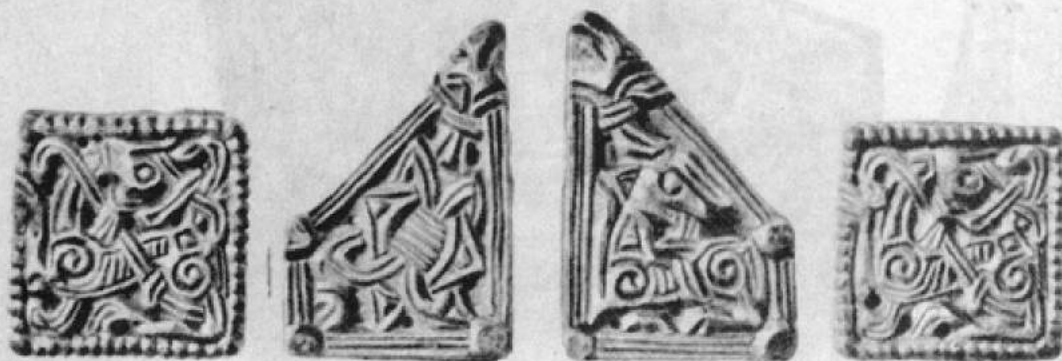
39



40



41



42





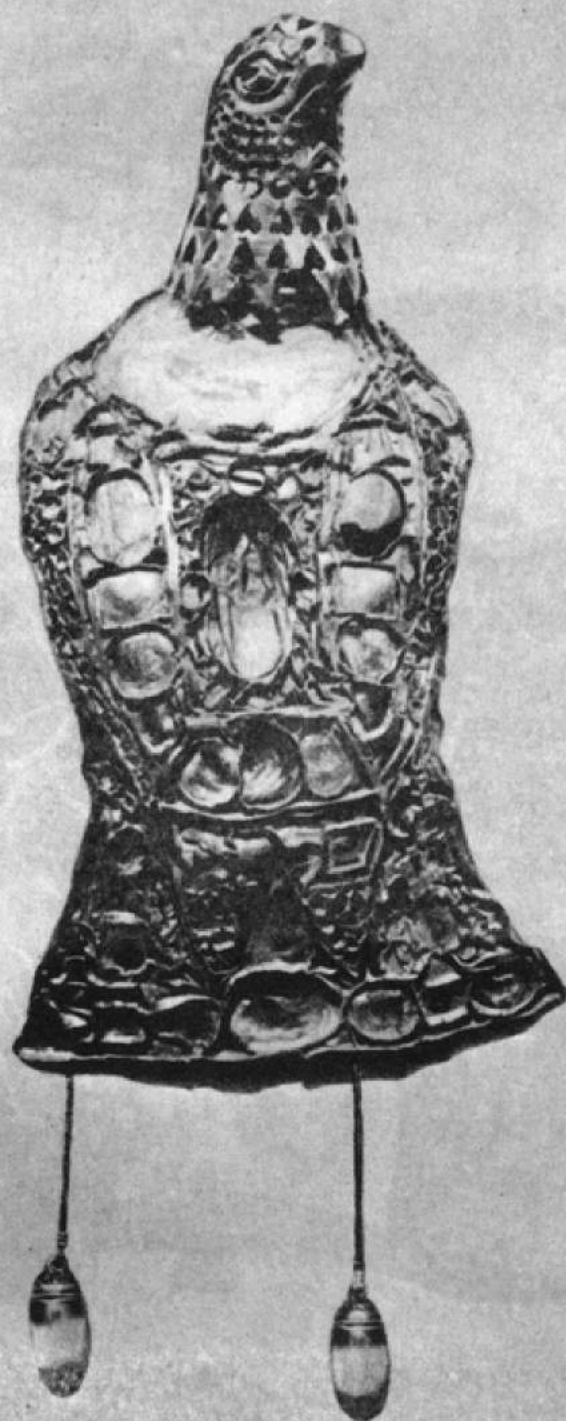
44



45





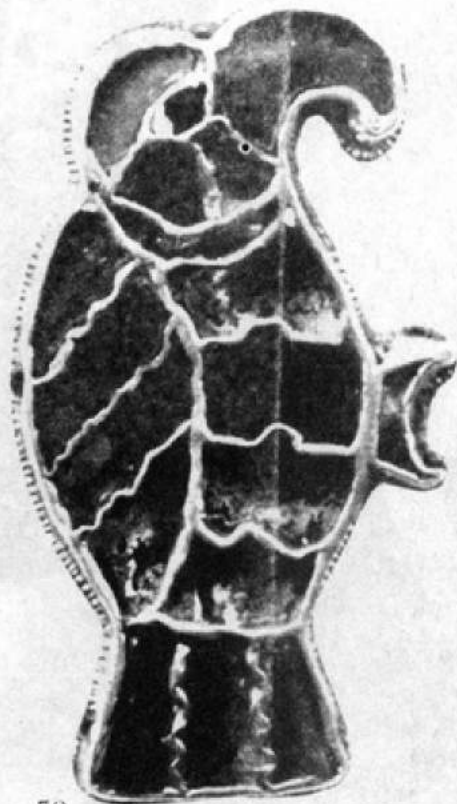




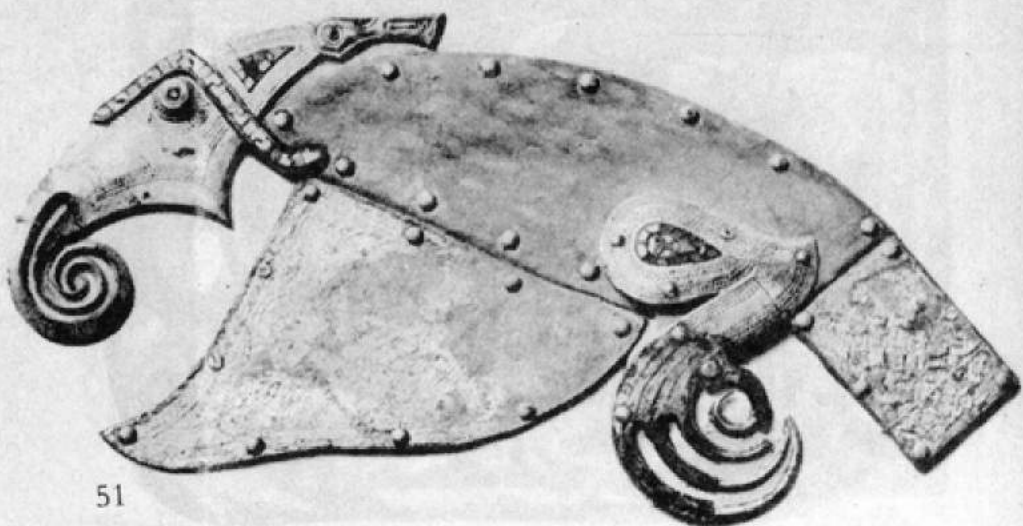
48



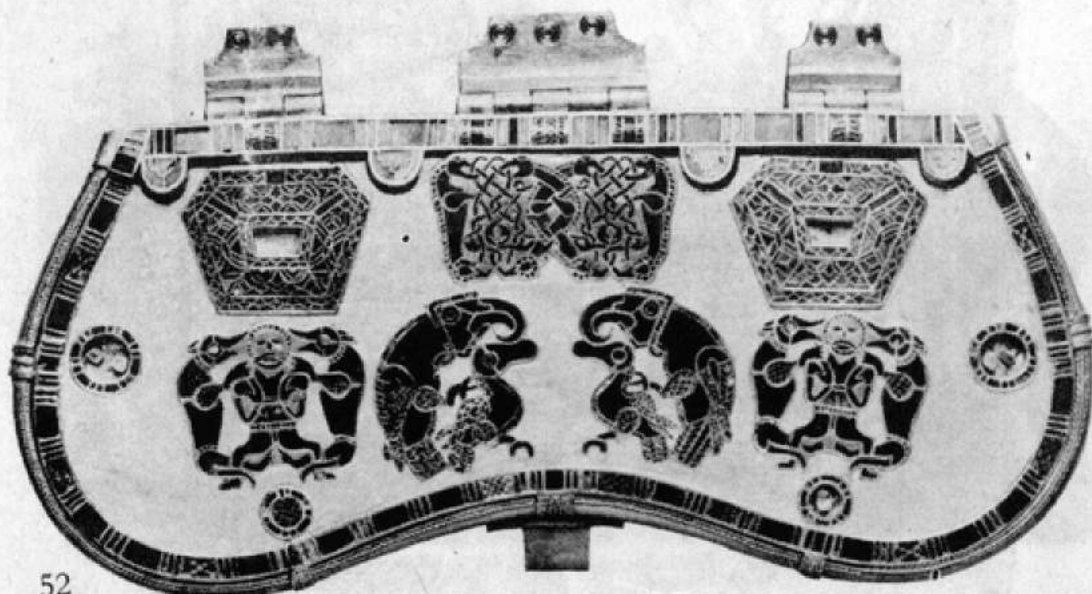
49



50



51



52





53



54



55



56



57

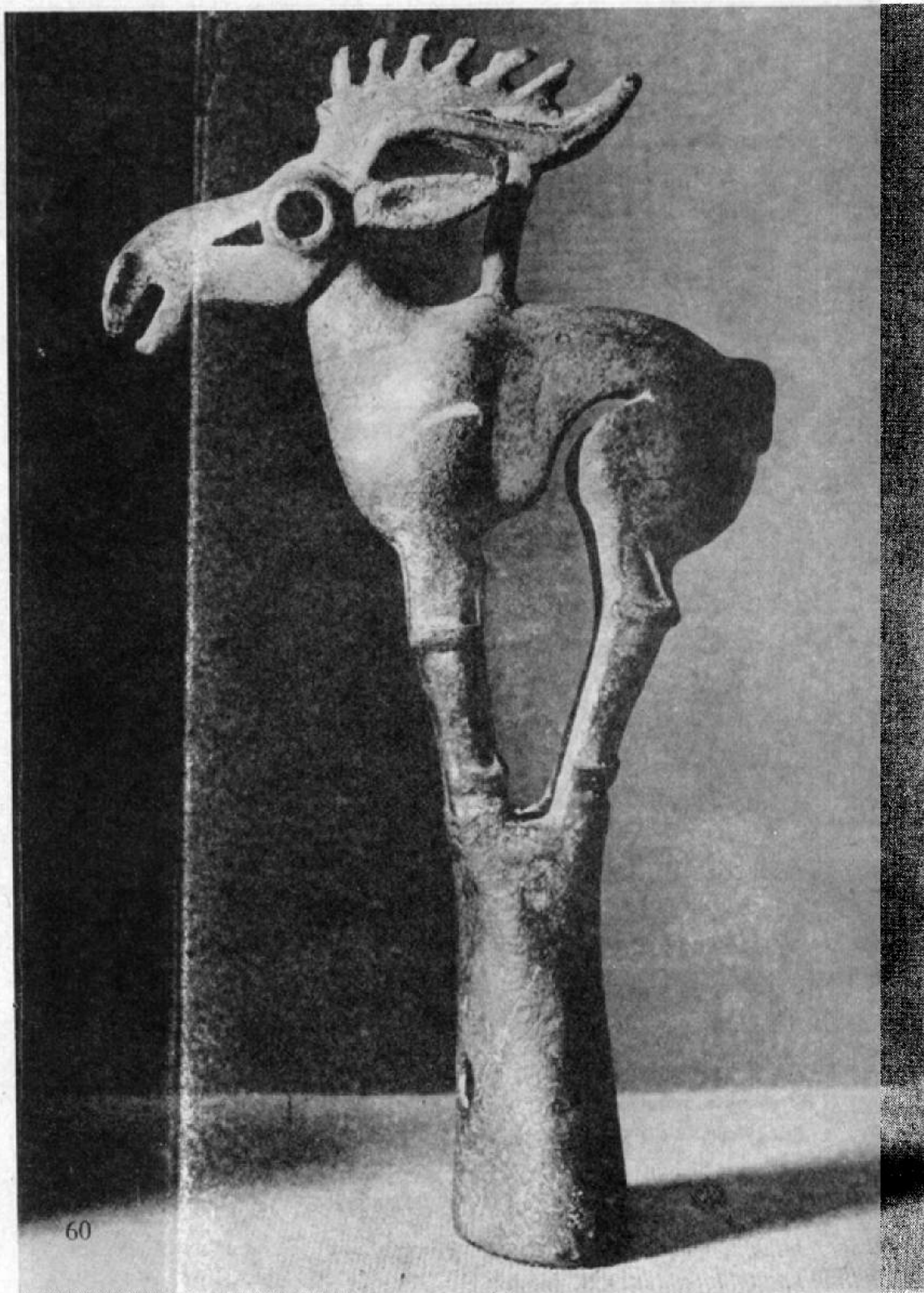


58



59







61



62

## لوح‌ها

- ۱-چلاك طلايی از سیبری.
- ۲-سنگ کمر بند از طلايی ریخته شده.
- ۳-شکار يك سنگ طلايی سوراخدار از سیبری.
- ۴-کوزه الكتروم از کول اوبا.
- ۵-علم مفرغی ریخته شده از اولسکی.
- ۶-سر علم از مفرغ ریخته شده از کلرمس.
- ۷-تیردان از طلا از چرتوملیک.
- ۸-زنگوله مفرغی ریخته شده، از کلرمس.
- ۹-پلنگ زرین چکش کاری شده از کلرمس.
- ۱۰-تابوت چوبی حکاکی شده از باسادار.
- ۱۱-آرایش سراسب از پازیریک.
- ۱۲-آرایش سراسب از پازیریک.
- ۱۳-غلاف شمشیر، از طلايی ریخته شده از کول اوبا.
- ۱۴-نمدزینی از پازیریک.
- ۱۵-قمقمه چرمی از پازیریک.
- ۱۶-زینت آلات زرین از کرچ.
- ۱۷-گردنبند زرین مدور از چرتوملیک.
- ۱۸-گردنبند از کرچ.
- ۱۹-پیرایه مفرغی از سیمفروپول.
- ۲۰-پلنگ از طلايی ریخته شده به صورت مدور از سپهری.
- ۲۱-گردنبند چوبی از پازیریک.
- ۲۲-سنگ سیمین برای کمر بند از پازیریک.
- ۲۳-گوزن زرین چکش کاری شده از کاسترومسکایا.
- ۲۴-گوزن زرین از کول اوبا.
- ۲۵-گوزن زرین از تاپسوس زینت مارتون.
- ۲۶-شیرماده ریخته شده از مفرغ از آلتین اوبا.
- ۲۷-پیرایه از گورته‌ای «هفت برادران».
- ۲۸-گوزن زرین از زولدهالوم پوتسزا.
- ۲۹-منظره‌ای از قالی پشم و کوك از نوین اولا.
- ۳۰-بخشی از پرده دیواری از پازیریک.

- ۳۱- سرچوبی از چانگک شا.
- ۳۲- سنگ مفرغی یا مینه بند اسب مکشوف در کوبان.
- ۳۳- پیلایکهای تزئینی از زین و یراق اسب.
- ۳۴- دسته کنده کاری شده از آبرامووکا Abramovka
- ۳۵- سراسب، کنده کاری شده از استخوان از کلرمس.
- ۳۶- سرفوچ، کنده کاری شده از استخوان از کلرمس.
- ۳۷- سرزکوهی، کنده کاری شده از استخوان از کلرمس.
- ۳۸- تزئینات زین و برگ کنده کاری شده از چوب از پازیریک.
- ۳۹- تندیس گربه ای از افساری از پازیریک.
- ۴۰- تندیس بزکوهی کنده کاری شده از چوب، از پازیریک.
- ۴۱- یراق اسب الهه بزرگ از آمین.
- ۴۲- اشیاء مفرغی از بر وایکینگهای متأخر.
- ۴۳- تندیس جلوکشتی وایکینگها، گوکشتات.
- ۴۴- پیلایک مفرغی به شکل سراسب از کرچ.
- ۴۵- دسته مفرغی از یک قنقمه مکشوف دریوتس سفلی.
- ۴۶- عقاب زرین مرصع از سبیری.
- ۴۷- عقاب مرصع از گنجینه پطروآسا.
- ۴۸- سرپرنده ای از استخوان کنده کاری شده از کلرمس.
- ۴۹- پرنده ای مفرغین کاراستادان قوم فرانک.
- ۵۰- یک پرنده مفرغی لعابکاری شده از قوم فرانک.
- ۵۱- یک پرنده زرین لعابکاری شده از سوتون هو.
- ۵۲- یک کیف زرین لعابکاری شده از سوتون هو.
- ۵۳- پیرایه چینی به شکل یک B افقی.
- ۵۴- سنگ قبر متعلق به طایفه ساکسون از کلیسای پل مقدس در لندن.
- ۵۵- پیلایک مفرغی جانوری با سرپرنده و بدن شیر، از چین.
- ۵۶- پیلایک ببری که قوچی را می یلعد، از چین.
- ۵۷- پیاپانه ریخته شده از مفرغ از مینوسینسک، سبیری.
- ۵۸- پیرایه از یراق یک اسب سکایی.
- ۵۹- پیاپانه کنده کاری شده به شکل گوزن از پازیریک.
- ۶۰- پیاپانه مفرغی به شکل یک گوزن شمالی، از چین.
- ۶۱- تندیس سیمین یک قاطر، از چین.
- ۶۲- پیلایک سیمین به شکل پلنگ.

## تصاویر

- تصویر ۱ (جدول). ترتیب زمانی تاریخ سکاها.
- تصویر ۲ (نقشه). نقشه طبیعی مناطق تحت نفوذ سکاها.
- تصویر ۳. کلاهی از گورهای تپه ای کوردزهیپ در کوبان که دو جنگجوی سکایی را نشان می دهد، یکی از آنها سر بریده دشمنی را در دست دارد. حدود قرن چهارم تا سوم پیش از میلاد. طول در حدود ۷۱/۲ اینچ.
- تصویر ۴. الگوی پیراهنی از تپه ۲، پازیریک. حدود قرن چهارم پیش از میلاد.
- تصویر ۵. الگوی نیمتنه از تپه ۳، پازیریک. حدود قرن سوم - دوم پیش از میلاد.
- تصویر ۶. آرایش روی جوراب زنانه از تپه ۲، پازیریک. حدود قرن چهارم پیش از میلاد.
- تصویر ۷. ردای زنانه از تپه ۲، پازیریک. حدود قرن چهارم پیش از میلاد.
- تصویر ۸. آستین از یک جامه زنانه از تپه ۲، پازیریک. حدود قرن چهارم پیش از میلاد.
- تصویر ۹. آرایش روی سینه بند لباسی از تپه ۲، پازیریک. حدود قرن چهارم پیش از میلاد. عرض قریب ۷۱/۲ اینچ.
- تصویر ۱۰. کیسه چرمی از تپه ۲، پازیریک. حدود قرن چهارم پیش از میلاد، عرض ۲۰ اینچ.
- تصویر ۱۱. کوزه سیمین از ورونژ. حدود قرن چهارم پیش از میلاد.
- تصویر ۱۲. تندیس میان تهی زرین از مردی که احتمالاً کاهن است و پیاله و تیردانی در دست دارد، از کول اوبا. حدود قرن چهارم پیش از میلاد، ارتفاع ۵ اینچ.
- تصویر ۱۳. کوزه مخصوص کومیس (کومیز) جنس الکتروم، از چرتوملیک. حدود قرن چهارم پیش از میلاد، ارتفاع ۲۷۱/۲ اینچ.
- تصویر ۱۴. بخشی از حاشیه آرابشی بر روی کوزه چرتوملیک مخصوص کومیز.
- تصویر ۱۵. شمشیری از چرتوملیک. حدود قرن چهارم پیش از میلاد، طول قریب ۲۰ اینچ.
- تصویر ۱۶. الهه بزرگ با دو جانور. بخشی از آینه سیمین و حکاکی شده و زر اندود از کلرمس در کوبان. حدود قرن هفتم - ششم پیش از میلاد.
- تصویر ۱۷. زنگوله مفرغی از الکساندریول. حدود قرن چهارم پیش از میلاد.
- تصویر ۱۸. دیگ مفرغی از چرتوملیک. حدود قرن چهارم پیش از میلاد.
- تصویر ۱۹. دسته شمشیر زرین شاه از گورستان چرتوملیک. حدود قرن چهارم پیش از میلاد. طول قریب ۶ اینچ.
- تصویر ۲۰. نقشه گورها در ناحیه دریای سیاه.

تصویر ۲۱. طرح گور در تپه ۵، پازیریک:

- |                            |                                   |
|----------------------------|-----------------------------------|
| ۱ - چرخهای ارابه           | ۱۴ - پوست گوسفند                  |
| ۲ - تابوتها و سربوهای آنها | ۱۵ - پایه های میز                 |
| ۳ - استخوان مرده           | ۱۶ - شش تیر چوبی برای چادر حشیش - |
| ۴ - تیرک ارابه             | کشان                              |
| ۵ - نردبان                 | ۱۷ - ظرف استوانه شکل از استخوان   |
| ۶ - قالی کرکی              | ۱۸ - متکای نمدين                  |
| ۷ تا ۹ - بخشهای ارابه      | ۱۹ - ظروف خانگی                   |
| ۱۰ - لاشه های اسبان        | ۲۰ - پوشش سرزانه                  |
| ۱۱ - قالیچه یا پرده نمدين  | ۲۱ - تیرک برای سقف حجره گور.      |
| ۱۲ - قطعات کوزه سفالین     | ۲۲ - باقیمانده بخشهای ارابه       |
| ۱۳ - پوست بز               | ۲۳ - بخشی از گاری                 |

تصویر ۲۲ - بخشی از گور کاسترومسکایا.

تصویر ۲۳ - طرح گور کاسترومسکایا.

تصویر ۲۴ - نقشه مناطق و گورهای تحت نفوذ سکاها.

تصویر ۲۵ - نیمرخهای خروس، کنده شده از چرم از تپه ۱، پازیریک. حدود قرن پنجم پیش از میلاد. ارتفاع قریب ۶ اینچ.

تصویر ۲۶ - نیمرخهای گوزن بریده شده از چرم از تپه ۲، پازیریک. حدود ۷ x ۶ اینچ.

تصویر ۲۷ - خالکوبی حفظ شده روی بدن رئیس قبیله مدفون در تپه ۲، پازیریک. حدود قرن پنجم پیش از میلاد.

تصویر ۲۸ - خالکوبی بر روی ساق پای رئیس قبیله.

تصویر ۲۹ - آرایش سراسب از نمد و چرم. از تپه ۲، پازیریک.

تصویر ۳۰ - ارابه (قابل جدا شدن) از تپه ۵، پازیریک. حدود قرن پنجم - چهارم پیش از میلاد. عرض ۱۰ پا، ارتفاع ۹ پا، قطر چرخها ۶ پا و ۶ اینچ.

تصویر ۳۱ - سپر از تپه ۳، پازیریک. حدود قرن پنجم پیش از میلاد. ارتفاع ۲ پا و ۳ اینچ.

تصویر ۳۲ - لگام از تپه ۵، پازیریک. حدود قرن پنجم - چهارم پیش از میلاد.

تصویر ۳۳ - لگام از تپه ۵، پازیریک. حدود قرن پنجم - چهارم پیش از میلاد.

تصویر ۳۴ - تسمه زرین از تپه ۱، پازیریک. حدود قرن پنجم پیش از میلاد.

تصویر ۳۵ - زرین از تپه ۱، پازیریک. حدود قرن پنجم پیش از میلاد.

تصویر ۳۶ - زرین از تپه ۵، پازیریک. حدود قرن پنجم پیش از میلاد.

- تصویر ۳۷ - زین از تپه ۵ ، پازیریک . حدود قرن پنجم پیش از میلاد .
- تصویر ۳۸ - عرقگیر زیر زین ، از حدود قرن پنجم پیش از میلاد ، کار هنر مندان ایرانی . مکشوف در تپه ۵ ، پازیریک . طول هر شیر  $۱۱/۲$  اینچ .
- تصویر ۳۹ - دسته تازیانه از تپه ۲ ، پازیریک . حدود قرن پنجم - چهارم پیش از میلاد . طول قریب ۹ اینچ .
- تصویر ۴۰ - میز از تپه ۲ ، پازیریک . حدود قرن پنجم پیش از میلاد . ارتفاع قریب ۱ پا و ۲ اینچ .
- تصویر ۴۱ - میز از تپه ۳ ، پازیریک . حدود قرن پنجم پیش از میلاد . ارتفاع قریب ۱ پا و ۲ اینچ .
- تصویر ۴۲ - روبالش چرمی تکه دوزی شده از تپه ۲ ، پازیریک . حدود قرن پنجم پیش از میلاد .
- تصویر ۴۳ - طرح تکه ددوزی شده از یک ورقه چرم . تپه ۲ ، پازیریک . حدود قرن پنجم پیش از میلاد .
- تصویر ۴۴ - الگوی ستاره شکل روی قالی کرکی از تپه ۵ ، پازیریک . حدود قرن پنجم پیش از میلاد .
- تصویر ۴۵ - جانوری افسانه ای با سر عقاب و تن شیر از قالی کرکی از تپه ۵ ، پازیریک . حدود قرن پنجم پیش از میلاد . قریب  $۲۱/۲ \times ۲۱/۲$  اینچ .
- تصویر ۴۶ - گوزن شمالی از قالی کرکی یافت شده از تپه ۵ ، پازیریک . حدود قرن پنجم پیش از میلاد . قریب  $۲ \times ۶$  اینچ .
- تصویر ۴۷ - طرح سوار از قالی کرکی از تپه ۵ ، پازیریک . حدود قرن پنجم پیش از میلاد . حدود  $۹۱/۲ \times ۶۱/۲$  اینچ .
- تصویر ۴۸ - آینه مفرغی از رومنی Romny ، جنوب روسیه . احتمالاً ساخت اولبیا ، طول ۱۲ اینچ .
- تصویر ۴۹ - پلاک زرین لباس از کول اوبا ، حدود قرن چهارم پیش از میلاد . شاید تصویر الهه بزرگ باشد .
- تصویر ۵۰ - نقشه محدوده صادرات اولبیائی .
- تصویر ۵۱ - گوشواره کار استادان یونانی - سکایی از ریزانوفکا Ryzanovka ، ناحیه کیف . قبل از حدود قرن سوم پیش از میلاد . طول ۲ اینچ .
- تصویر ۵۲ - بخشی از غلاف زرین شمشیر ملگونف  $۱۳/۴ \times ۱$  اینچ .
- تصویر ۵۳ - طرح از کوزه ای از مایکوپ . قرن سوم پیش از میلاد .
- تصویر ۵۴ - طرح از پارچه زین از تپه ۱ ، پازیریک . حدود قرن پنجم پیش از میلاد .  $۷۱/۲ \times ۱۲$  اینچ .
- تصویر ۵۵ - طرح از یک زین از تپه ۱ ، پازیریک . حدود قرن پنجم پیش از میلاد .  $۶ \times ۱۵$  اینچ .
- تصویر ۵۶ - طرح از پارچه زین از تپه ۱ ، پازیریک . حدود قرن پنجم پیش از میلاد .  $۱۰ \times ۱۸$  اینچ .
- تصویر ۵۷ - بخشی از طرحهای خالکوبی شده بر روی بازوی چپ رئیس قبیله .
- تصویر ۵۸ - بخشی از طرحهای خالکوبی شده بر روی بازوی راست رئیس قبیله .

- تصویر ۵۹ - جانور افسانه ای خالکوبی شده روی بازوی چپ رئیس قبیله .
- تصویر ۶۰ - جانور افسانه ای خالکوبی شده روی بازوی راست رئیس قبیله .
- تصویر ۶۱ - آفریده شاخدار ، نیمه حیوان ، نیمه انسان ، مشغول جنگ با یک پرنده افسانه ای ، از یک پرده نم‌دین مکشوف در تپه ۵ ، پازیریک . حدود قرن پنجم پیش از میلاد .
- تصویر ۶۲ - سرقوچ ، از نم‌د بر روی پارچه زین از تپه ۱ ، پازیریک . حدود قرن پنجم پیش از میلاد . حدود ۲×۵ اینچ .
- تصویر ۶۳ - طرح بر روی غلاف دم اسب از تپه ۱ ، پازیریک . حدود قرن پنجم پیش از میلاد .
- تصویر ۶۴ - سر شیر ، از یک پرده دیواری نم‌دین از تپه ۱ ، پازیریک . حدود قرن پنجم پیش از میلاد . قریب ۵×۵ اینچ .
- تصویر ۶۵ - طرح شیر روی پارچه زین ، از تپه ۱ ، پازیریک . حدود قرن پنجم پیش از میلاد ، از نم‌د و به اندازه ۶×۹ اینچ .
- تصویر ۶۶ - حوله کشاورز اهل لیتوانی ، قلابدوزی شده با شکل‌های الهه بزرگ که در دو سوی او رؤسای قبایل ، سوار بر اسب ، قرار دارند . Musee de l'Homme ، پاریس .
- تصویر ۶۷ - پلاک نقره ای کار هنرمندان اسلاو از مارتینوفکا ، نزدیک کیف . حدود قرن ششم میلادی .
- تصویر ۶۸ - سر اسب از مفرغ از حدود قرن ششم میلادی ، موزه ملی بوداپست .
- تصویر ۶۹ - جانوری از صلیب آبتنفورد ، سابقاً در وود وری ، فورفرشایر ، Woodward Forfarshire .
- تصویر ۷۰ - پلاکبرنجین نشان دهنده تأثیر چینیان ، از تپه ۲ ، پازیریک . حدود قرن پنجم پیش از میلاد . قریب ۴ ۱/۲ × ۳ ۱/۲ اینچ .



### پادشاهان سکایی

تارگیتائوس (Targiteus): بنیانگذار مشهور سلسله فالاتاها (Phalatae)، ولی احتمالاً شخصیتی کاملاً افسانه‌ای است.

کولاکسیس (Colaxis): احتمالاً سلسله سکاهای سلطنتی را بنیان نهاد.

اسپارگاپی‌ئس (Spargopeithes) .

لوکوس (Lycus): پسر اسپارگاپی‌ئس.

گنوروس (Gnurus): پسر لوکوس.

پارتاتوآ (Partatua): به اتفاق مادونس (Madyes)، که احتمالاً همزمان با او فرمانروایی می‌کرد یا نماینده او بود به حکومت پرداخت. آنها حدود سال ۶۳۰ پیش از میلاد در اورارتو سلطنت کردند.

سائولیوس (Saulius): برادر آناخارسیس (Anacharsis) در ۵۸۹ پیش از میلاد فرمانروایی می‌کرد.

ایدانثورسوس (Idanthysus): با تاکساکیس (Taxacis) و اسکوپاکیس (Scopacis) که احتمالاً نمایندگان او بودند یا همزمان با او حکومت می‌کردند، در حدود ۵۱۶ پیش از میلاد با داریوش به مخالفت پرداخت.

آریاپیثس (Ariapeithes): فرزند ایدانثورسوس، با زنی یونانی از ایستروس (Istrus) و همچنین با زنی سکایی و نیز با دختر ترس (Teres) رهبر تراکیه ازدواج کرد.

اسکولس (Scyles): فرزند آریا پیثس که پس از مرگ او با نامادری یونانی خود ازدواج کرد و به دست بردارش اوکتوماسادس (Octomasades) به سبب احساسات یونانی مآبانه اش به قتل رسید. اوکتوماسادس (Octomasades): جانشین اسکولس شد. درست پیش از زمان هروdot بود.

آریانثوس (Arianthus): اعضای طایفه خود را سرشماری کرد.

آریستاگوراس (Aristagoras): در حدود ۴۹۵ پیش از میلاد به سلطنت پرداخت.

آیرتس (Aertes): در جنگ به دست فیلیپ مقدونی در ۳۳۹ پیش از میلاد در سن نود سالگی کشته شد.

آگاروس (Agarus): جوانترین فرزند اسپارتاکوس (Spartocus)، فرمانروای بوسفوری را تحت حمایت خود گرفت. پس از اسپارتاکوس، کسی که همزمان با او سلطنت می‌کرد و پائیری سادس (Pairisades) اول نام داشت، از پرداخت خراج سکاهای خودداری کرد و در نتیجه در جنگ به دست آگاروس در ۳۱۰ پیش از میلاد کشته شد.

اسکولوروس (Scylurus): در حدود ۱۱۰ پیش از میلاد در اولبیا سکه زد و پایتخت خود را در نئاپولیس قرار داد.

پالاکوس (Palakus): پسر اسکولوروس.

## فهرست اعلام

آشوریها: ۳۷-۳۸-۶۲-۷۱-۱۱۶-۱۴۳-۱۴۹	آبوتسفورد، صلیب: ۱۹۰-۱۹۱
۱۵۰	آبودوس: ۴۰
آشیل: ۱۸	آپیا فلوس: ۸۲
آفرو دیت: ۹۴-۹۵	آتکینسون و پیگوت: ۱۲۰
آکروپولیس: ۷۶	آرتور ویلی: ۱۲۰
آگاروس: ۲۳۵	آتن: ۷۹-۹۶
آلاچاهویوک: ۱۵۰-۱۵۲-۱۹۱	آتنه: ۹۴-۹۶
آلتایی: ۱۲-۱۴-۱۶-۱۹-۲۱-۲۲-۲۳-۲۵	آنجو تینتی: ۱۴۲
۲۸-۳۰-۳۱-۳۲-۳۵-۵۵-۶۵-۶۹-۷۰	آدریاتیک: ۲۹
۸۳-۸۹-۱۰۸-۱۱۰-۱۱۳-۱۲۲-۱۳۷	آذربایجان: ۳۷
۱۳۹-۱۴۳-۱۵۹-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۸-۱۸۰	آرال، دریای: ۲۸-۳۸
۱۹۲-۱۹۴	آرتیم پنسا: ۸۲
آلتایی، اقوام: آلتاییها	آرگونوتها: ۱۱-۲۸-۸۱
آلتایی، مردم: آلتاییها	آرنت: ۱۴۴
آلتاییها: ۳۴-۶۶-۱۱۶-۱۲۲-۱۲۶	آریا پایتس: ۳۴-۲۳۵
آلتین اوبا: ۹۴-۱۵۹	آریا پیشس: آریا پایتس
آلمان: ۱۷-۱۸۳-۱۸۶	آریانئوس: ۱۳۲-۲۳۵
آلن: ۱۹۵	آریانئوس: آریانئوس
آمازونها: ۴۱-۵۲	آریستاگوراس: ۴۰-۴۱-۲۳۵
آمودریا: ۲۹	آسرخدون: ۳۷
آمین: ۱۸۷	آسکالون: ۸۰
آنا تولی: ۱۴۹-۱۵۰	آسیا: ۱۶-۲۵-۲۹-۳۱-۳۲-۳۷-۳۸
آناخارسیس: ۷۹-۲۳۵	۲۲-۶۵-۱۱۶-۱۴۹-۱۵۱-۱۶۲
آپایا: ۱۱	۱۷۷
آیرتس: ۲۲-۲۳۵	آسیای صغیر: ۱۴-۳۰-۳۷-۴۱-۴۲
انوس: ۹۵	۵۱-۵۲-۱۴۸
ابرت: ۱۴۹	آسیایی، اقوام: اقوام آسیایی
اتروسکیها: ۱۷۲	آشور: ۱۴-۳۷-۵۷-۱۲۶

ادسا: ۱۸	اسکویاکسیس: اسکویاسیس
ادنبرگ: ۱۹۰	اسکوت: ۳۴
ادنبرگ، دانشگاه: ۵	اسکوتیا: ۳۴
ادیسه: اودیسه	اسکولس: ۲۳۵-۷۷-۴۶-۴۵
ادینگ: ۱۴۶	اسکولوت: ۲۴
اردوس: ۱۹۲	اسکولوروس: ۲۳۵-۷۷-۴۳-۴۲
اردوگاه شکارچیان: ۱۶۶	اسکیموها: ۱۱۳
ارمنستان: ۱۸۳-۱۵۸-۱۴۹-۱۴۸-۳۸	اسلاوها: ۱۸۶ تا ۱۸۴-۱۸۱ تا ۱۷۹-۱۷۷-۷۳
ارمیتاز، موزه: ۱۸-۲۳-۹۵	اسملا: ۱۲۱
اروپا: ۱۰-۱۲-۱۳-۱۷-۲۰-۲۷-۲۹	اسمیرنوف: ۱۷۵-۱۳۱
۳۱-۳۶-۳۸-۳۹-۴۰-۴۳-۴۴	اسوردولوفسک: ۱۴۶
۶۵-۱۷۷-۱۸۳-۱۸۶-۱۸۸-۱۸۹	اشکانیان: ۳۸
۱۹۱	اشمیت: ۱۴۹
اروپائیان: ۱۱۳-۱۷۲	اطریش: ۱۸۶
ارومیه، دریاچه: دریاچه ارومیه	افسوس: ۴۰
ازبکستان: ۱۴۶	افی ژنی: ۱۱
۱. سالمونی: ۱۶۶-۱۶۷-۱۷۵	اقوام آسیایی: ۱۶۶
اسپارت: ۴۰	اقوام اوراسیایی: ۱۷۰
اسپارتاکوس: ۲۳۵	اقوام ژرمن: ۱۸۳
اسپارگانیئس: ۲۳۵	اقیانوس هند: ۲۹
اسپانیا: ۱۴۶	اکسفورد، دانشگاه: ۵
اسپیتزین: ۷۵-۸۷	اگرس کاتا: ۱۸۸
استارکار: ۱۶۶	التوسیسی: ۷۹
استرابون: ۱۳-۸۱	الامر: ۱۶۹
استمپوسکی: ۱۸	السورث: السورس
اسکاندیناوی: ۱۷-۱۶۷-۱۸۳-۱۸۴	السورس هانتینگتن: ۲۸-۳۶-۳۷-۴۹
۱۸۵-۱۹۱	الکساندریول: ۸۴-۹۳-۹۴
اسکندر کبیر: ۴۲-۷۸	الهه بزرگ: ۱۷۱-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۷
اسکندر مقدونی: اسکندر کبیر	الهه ماه: ۸۲
اسکویاسیس: ۳۹-۲۳۵	انجیلهای دورو: ۱۹۰

- ایڈانٹورسوس : ۳۹-۲۳۵  
ایران : ۱۶-۲۵-۳۸-۱۰۵-۱۴۹-۱۵۱-۱۵۲  
۱۵۸-۱۶۹  
ایرانیان : ۴۰-۶۲-۱۵۲-۱۵۸  
ایرلند : ۱۷-۱۶۷  
ایستروس : ۳۴-۲۳۵  
ایونی : ۲۸-۴۳-۸۰-۸۱-۱۴۹-۱۵۱-۱۵۳  
بابلی : ۸۱  
بابلیہا : ۳۸  
بازاکلیک : ۶۴  
باسادار : ۱۰۸  
باسادور : ۱۱۱  
باکستون : ۱۹۵  
بالتیک : ۱۸۳  
بالچیک : ۴۲  
بالخاش ، دریاچہ : ۴۸  
بالکان : ۱۷-۲۰-۳۸-۴۲-۴۸-۱۰۱-۱۰۴  
۱۸۰-۱۸۸  
بالہ دیاگیلف : ۱۹۵  
بانوان سنگی : ۶۳  
بُر : ۱۸۵-۱۸۶  
برا ( جزیرہ ) : ۱۹۰  
برزوکا : ۷۵  
برل : ۱۰۶  
برلین : ۱۹۰  
برنگ ، دریای : ۱۵۰  
بریتانیا : ۱۸۵-۱۸۶-۱۹۰  
بریتانیا ، موزہ : ۱۵۷-۱۹۲  
پس : ۱۵۱  
پسارایی : ۱۰۴
- انقلاب اکبر : ۵-۶۶-۶۸-۷۲-۷۳-۱۷۹  
۱۹۶  
انقلاب کبیر روسیہ : انقلاب اکبر  
انگلیس : ۵-۱۷-۲۱-۶۹-۷۸-۱۲۸  
۱۶۷-۱۸۶-۱۸۹-۱۹۰  
اواز : ۱۸۸  
اودیسیہ : ۱۱  
اور ( شہر ) : ۱۵۸  
اورارتو : ۳۷-۳۸-۱۵۱-۲۳۵  
اوراسیا : جلگہ اوراسیائی  
اوراسیائی ، اقوام : اقوام اوراسیائی  
اوراسیائی ، جلگہ : جلگہ اوراسیائی  
اوراسیائی ، طوایف : طوایف اوراسیائی  
اوراسیائی ، کمریند : کمریند اوراسیائی  
اورال : ۲۵-۲۸-۸۱-۱۰۷-۱۳۹  
اورخان : ۱۷۲  
اورسول : ۲۲-۱۰۷  
اورنبورگ : ۱۶۸  
اوریف پولسکی : ۱۸۲  
اوسبرگ ( کشتی ) : ۱۸۵-۱۸۶  
اوغوز : ۹۵  
اوکتوماسادس : ۲۳۵  
اوکراین : ۲۹  
اولاگان : ۲۲  
اولبیا : ۱۵-۲۲-۴۶-۷۷-۱۳۷-۱۳۹  
۱۵۷-۲۳۵  
اولسکی : ۵۴-۸۹-۱۵۷  
اولیافو : ۱۹۲  
اویتوسوروس آپولو : ۸۲  
ایتالیا : ۳۰

پارمیس (شهر): ۵-۱۲۰-۱۸۱	بطلمیوس: ۳۴
پارمیس، داوری: ۹۴	بقراط: ۵۷-۱۱۳
پازیریک: اکثر صفحات	بلارمیرگ: ۱۸
پالاس: ۱۸	بلخ: ۵۵-۵۷
پالاکوس: ۷۷-۲۳۵	بلغارستان: ۱۲-۱۷-۲۸
پامیر: ۲۵	بلیس نیترا: ۶۳
پانتی کاپایوم: ۱۲-۹۲-۱۵۱	بورینسکی: ۱۸۸
پرزپولسکی: ۱۱۳-۱۲۰	بوختارنا: ۱۰۷
پرگام: ۲۲	بوخوینا: ۱۰۴
پروس: ۱۲-۲۸-۱۰۱-۱۰۳-۱۰۴	بوداپست، موزه ملی: ۱۸۷
پرنام: ۹۴	بودایینا: ۱۶۷
پسامتیخ: ۳۷	بورنی: ۱۰۴
پطرکیر: ۱۵-۱۹-۱۸۳	بوروف: ۱۴۹-۱۵۱
پطروآسا: ۱۸۹	بوریاتنا: ۱۵۶
پلنوس: ۹۵	بوسفور: ۱۴-۲۷-۳۸-۱۸۳
پل مقدس، کلیسای: ۱۹۱	بوفن: ۱۷۲
پلوه موهلن: ۱۰۴	بوکوبینی: ۱۲۰
پنجاب: ۱۱۳-۱۲۰	بوگ: ۱۵-۲۷-۴۵-۸۱
پودولیا: ۱۸۷	بوندان: ۱۴۴
پوشکین: ۱۶۸	بیزانس: ۱۸۳
پولتاوا: ۴۵-۶۷-۷۵-۱۰۱	بین النهرین: ۱۴۹
پومپونیوس ملا: ۱۱۳	پائیری سادس: ۲۳۵
پونتوس: ۱۴-۲۲-۲۳-۴۴-۴۶-۵۳-۵۴-۵۷	پاپنوس-ژوپیتر: ۸۲
۷۱-۸۰-۱۵۱-۱۷۷-۱۷۸-۱۸۳-۱۸۶	پاپیل، صلیب: ۱۹۰
پیتروفسکی: ۸۷-۱۴۸-۱۷۵	پادولیا: ۲۵
پیکاسو: ۱۷۲	پارت: ۱۴
پیکتون: ۱۹۵	پارتاتوآ: ۱۴-۳۷-۲۳۵
پیگوت: ۱۵۰-۱۷۵	پارتیان: ۳۸-۷۰
پیه سیه: ۱۶۷	پاردوز: ۱۸۸-۱۹۵
تئودوسیا: ۱۸	پاریس (شخص): ۹۴-۹۵

توایت: ۷۲	تایتی وستا: ۸۱
تورایف: ۱۷۵	تایوس زنت مارتون: ۱۵۸-۱۰۴
توکماک: ۲۵	تارگیتانوس: ۲۳۵-۴۵-۲۲
تولسنوی: ۲۱	تاکساکیس: ۲۳۵-۳۹
تولستیا موگیلی: ۹۴	تالبوت رایس: ۱۹۵-۱۷۵
تولماچف: ۱۹۵	تالگرن: ۱۴۹-۲۱
تھامو ماساداس - نپتون: ۸۲	تامارا تالبوت رایس: ۵
تیان شان: ۲۵	تامان: ۸۱-۵۶-۱۱
تیبور ہرووات: ۱۹۵	تبت: ۱۴۹
جاسون: ۱۱	تبتیہا: ۱۶۷
جبی: ۱۵۰	تتیس: ۹۵
جت مار: ۷۲-۸۷	تخت جمشید: ۱۴۹-۶۲-۵۹
جلگہ: جلگہ اوراسیائی	تراس: ۲۳۵-۴۲-۴۱-۳۸
جلگہ آسیائی: ۳۱-۳۴	تراسیہا: ۳۴
جلگہ اروپائی: ۱۲۶-۱۱۳-۵۵	تراکیہ: تراس
جلگہ اوراسیائی، جلگہ، دشت: ۱۸-۱۳-۲۰	ترانسپلوانی: ۱۸۸-۱۰۴
۵۳-۵۲-۴۵-۴۳-۴۲-۲۸-۲۷-۲۶-۲۳	تیرس: ۲۳۵-۴۲
۶۴-۶۹-۷۱-۱۱۸-۱۲۱-۱۲۲-۱۴۸-	ترکستان: ۶۴
۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۶-۱۶۷-۱۷۲-	ترکستان روسیہ: ۱۴۹
۱۷۷-۱۹۰-۱۹۴	تروا: ۹۴-۲۲
جلگہ غریبی: ۳۸	تروور: ۱۷۵
جنگ جهانی دوم: ۱۸۱	تروگوس پمپٹوس: ۱۱
جیحون: ۱۴۲-۱۰۶-۳۷-۳۵-۲۸-۲۵	تربالتی: ۱۵۴-۱۵۰-۱۴۸
چانک شا: ۱۶۷-۱۵۷	تریپولہ: ۲۹
چایلد: ۱۷۵	تزار: ۱۸
چرتوملیک: ۷۴-۷۳-۷۲-۷۰-۶۹-۶۸-۶۷	تسارسکی: ۹۴
۸۹-۹۱-۹۲-۹۳-۹۵-۱۰۵-۱۲۵-۱۲۷	تسارسکی کورگان: ۹۴
۱۳۲-۱۳۳-۱۵۴-۱۸۷	تسالکین: ۱۲۰
چو، سلسلہ: ۱۹۳-۳۵-۳۱	تسیمبالکا: ۹۳
چوتین: ۱۸۸	تفلیس: ۱۴۸-۴۱

چولیشمان: ۲۲	دریای آزوف: ۳۵
چوویکا: ۸۷-۷۳	دریای خزر: ۱۸۵-۳۸-۲۸-۲۷
چین: ۹-۱۳-۱۶-۲۵-۳۱-۳۴-۳۵-۳۶	دریای سفید: ۱۵۰
۶۵-۶۶-۹۸-۱۱۸-۱۱۹-۱۳۹-۱۵۷	دریای سیاه: ۱۱-۱۳-۱۴-۲۵-۲۷-۳۳-۳۵
۱۶۷-۱۷۱-۱۷۵-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴	۵۲-۹۷-۱۴۹-۱۵۱-۱۸۳-۱۸۴
چین امپراطور: ۱۱۹-۶۵	دشت اوراسیایی: جلگہ اوراسیایی
چین، مردم: چینیان	دن (رودخانه): ۱۳-۱۶-۲۷-۳۹-۴۲-۴۵
چینیان: ۳۱-۶۲-۶۵-۶۶-۸۳-۱۷۲	۱۷۸
۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴	دنپیر: ۲۷-۲۸-۳۵-۴۲-۴۵-۶۷-۷۵-۸۱
خاور باستان: ۱۷۸	۱۰۴-۱۴۴-۱۸۸
خاورمیانه: ۵-۱۶-۶۵-۱۳۸-۱۴۸-۱۵۰	دنیستر: ۱۵-۲۷-۳۵-۱۸۳
۱۵۱-۱۵۸-۱۹۴	دوبرو: ۱۸
خرسونسوس: ۴۱-۴۲	دوبروجا: ۱۳-۴۲-۱۰۴
خروس طلایی: ۱۹۵	دوبوا دومونپرو: ۱۸
خزر، دریای: دریای خزر	دونتس: ۲۷-۸۱
خشیارشا: ۵۸	دیاگیلف، باله: ۱۹۵
خلیج سکائی: ۲۸	دیانا: ۱۱
خورشید: ۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱	دیودوروس سیسیلی: ۲۸
داریل، گردنه: ۳۷	دیونوسوس: دیونیسوس
داریوش بزرگ: ۳۸-۳۹-۴۰-۷۱-۸۹	دیونیسوس: ۴۶
۱۵۱-۲۳۵	دیوید تالبوت رایس: ۵
دالتون: ۲۱	رادلوف، و. و. و.: ۱۹-۲۰-۲۲-۵۹-۸۷-۱۰۶
دانوب: ۹-۲۵-۳۸-۳۹-۴۰-۴۲-۱۸۴	۱۰۷-۱۱۷-۱۲۰-۱۸۷
دانیلوسکی: ۱۸۸	راودونیکاس: ۱۷۵
داوید سینور: ۱۷۲	راین: ۱۸۶
داهه ای: ۳۸	راینک: ۲۱
دراویدها: ۳۸	رمنی: ۱۳۷
دربند، گذرگاه: ۳۷	روفس: ۷۷
دریاچه ارومیه: ۳۷	رودنگو: ۲۱-۲۲-۲۳-۶۶-۷۲-۸۷-۱۰۷
دریاچه خزر: دریای خزر	۱۱۳-۱۱۶-۱۱۷-۱۲۰-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۸

۱۲۲-۱۵۲-۱۶۵-۱۷۵-۱۹۵-۱۹۶	سانولیوس: ۷۹-۲۳۵
روستوتسلف: ۲۱-۵۲-۶۳-۸۱-۸۷	ساتن هو: ساتون هو
۹۳-۱۲۰-۱۳۲-۱۴۲-۱۴۹-۱۵۱	ساتوماره: ۱۰۴
۱۷۵-۱۸۹-۱۹۵-۱۹۶	ساتون هو: ۱۸۹
روسلین ولودمیلا: ۱۶۸	ساردی: ۱۳۷
روسها: ۷۵-۱۳۳-۱۷۹-۱۸۰	سارگن: ۳۷
روسیه: اکثر صفحات	سارماتها: ۱۶-۳۱-۴۲-۴۳-۴۸-۷۷-۱۷۷
روسیه، اهالی: روسها	۱۷۸-۱۸۳-۱۸۴
روسیه اسلاوی: ۱۷۳	سارماتها: سارماتها
روم: ۷۷	سافوک: ۱۸۹
رومانی: ۱۲-۴۸-۱۰۴-۱۸۶	ساکای: ۲۸
رومیان: ۲۲-۴۳-۶۲	ساکسونها: ۱۸۵-۱۹۰
رومیلی: ۱۹۵	سالمونی: ۱. سالمونی
رومیها: رومیان	سالواها: ۱۱۳-۱۲۰
ریبلی: ۷۳-۸۷	ساموس: ۳۸
ریزانوفکا: ۱۴۳	سرزمین خورشید طالع: آبیایا
ریوم: ۱۵۰	سقر: ۱۲-۱۶-۳۷-۱۵۱-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵
زنوس: ۹۴	سکائی، پادشاهان: ۱۳۵
زاخاروف: ۱۷۵	سکائیان: سکاهها
زارا اوتسی: ۱۴۶	سکائیه: ۱۱-۳۸-۴۳-۵۲-۶۶-۶۷-۷۸
زپوریون: ۴۲	۱۱۱-۱۱۲-۱۱۷-۱۲۴-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۹
زلنین: ۱۷۵	۱۴۱-۱۵۸-۱۵۹-۱۷۰-۱۷۲-۱۹۲
زموآچالا: ۴۱	۱۹۲-۱۹۶
زننس و کرزوگ: ۱۸۸	سکائیه خاص = سکائیه سلطنتی: ۴۶-۱۰۴
زولدهالوم پوتسزا: ۱۰۴-۱۵۹-۱۹۰	۱۹۶
زونگازیا: ۲۵	سکائیه سلطنتی = سکائیه خاص: ۴۶-۱۰۴
ژرمن، اقوام: اقوام ژرمن	۱۹۶
ژرمن، طوایف: طوایف ژرمن	سکائیه شرقی: ۱۳
ژوتلند: ۱۸۴	سکائیه کوچک: ۱۳-۲۲
ژورنال آزیاتیک: ۱۲۰	سکاهها-اکثر صفحات



سیلک: ۲۹	سکاه، لوازم زندگی: ۱۲۱
سیمفرو پول: ۷۶	سکاه، میراث: ۱۷۷
سین جاوکا: ۱۴۱	سکاه، هنر: ۱۴۵
سینریا: ۳۴	سکاه - سارماتها: ۱۸۴
سینوپ: ۷۷	سکاه - گورها: ۸۹
سینور: ۱۷۵	سکاهای خویشاوند: ۱۲-۱۳
شان تونگ: ۱۳۰	سکاهای سلطنتی: ۱۰-۱۴-۱۶-۱۷-۲۳-۲۸
شانگ شا: چانگ شا	۳۴-۴۱-۴۵-۴۶-۴۸-۵۵-۷۰-۷۷
شان های چینگ: ۱۶۷	۹۳-۱۰۲-۱۰۵-۲۳۵
شاهپور (شهر): ۱۶۹	سکایی، طوایف: سکاه
شتلندز: ۱۹۰	سکایی، فرهنگ: ۳۰
شتلیگ: ۱۸۲-۱۹۵	سکر: سقر
شرق: ۲۹-۳۱-۳۸-۳۹-۴۸-۶۹-۷۱-۱۲۶	سلت: ۲۰
۱۴۸-۱۴۹-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴	سلتها: ۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸
شفلد: ۱۷۵	سن پترزبورگ: ۵-۱۵
شلسویک: ۱۰۴	سوان (امپراطور): ۱۶-۳۶-۳۸
شمنی ها: ۱۶۷	سوریه: ۳۷-۱۴۹-۱۵۰
شنسو: ۱۹۲	سولوخا: ۱۲۴
شوروی: ۹-۱۰-۱۳-۲۲-۳۵-۱۵۱-۱۹۶	سولون: ۷۹
شوش: ۱۵۱	سوماروکوف: ۱۸
شولتس: ۷۶-۸۷	سومریها: ۱۴۸
شیه: ۳۴-۷۲-۹۵-۱۰۷-۱۱۰-۱۱۱	سه برادران، غار: ۱۶۶
شی چون: ۱۱۹	سیبری: ۱۵-۱۶-۱۸-۱۹-۲۲-۲۹-۳۰
صلیب آبتسفورد: ۱۹۰-۱۹۱	۳۵-۷۲-۱۰۶-۱۱۳-۱۲۱-۱۴۶
صلیب پاپیل: ۱۹۰	۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۶-۱۵۸-۱۶۷
طایفه هون، هونها: ۳۱	۱۶۸-۱۷۷-۱۸۹-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴
طوایف اوراسیایی: ۵۲	۱۹۶
طوایف ژرمن: ۸۰	سیبری: سیبری
طوایف سکایی: سکاه	سیحون: ۳۷
طوایف هند و اروپائی: هند و اروپائی	سیلزی: ۱۰۴

۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۸	عرب، جهان: ۵۱
قفقاز، کوههای: ۲۵	عیلام: ۸۱
قفقازیه: ۱۲۹	غرب: ۱۵-۲۹-۳۱-۳۸-۶۹-۱۲۶
کاپادوکیه: ۵۲	۱۶۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳
کاتاندا: ۱۹-۲۲-۵۹-۷۲-۱۰۶-۱۱۷-۱۶۸	۱۹۲
۱۸۷	غلاطیه: ۳۸
کاربات: ۱۳-۲۵-۳۴	فاسیس: ۴۰
کاریشا: ۱۹	فاک: ۱۹۵
کاسترومسکایا استانیترزا: ۹۶-۱۰۰-۱۰۶-	فالاتاها، سلسله: فالاتای
۱۵۱-۱۵۳-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۵	فالاتای: ۴۲-۲۳۵
کاکس، موزه: موزه کاکس	فترسفلد: ۴۸-۱۰۳-۱۵۷
کامنسکویه: ۷۵-۷۶-۷۸	فرانه: ۲۱-۱۲۶-۱۸۸
کاها: ۳۴	فرانکفورت (شخص): ۱۴۸-۱۵۰-۱۷۵
کراسنو کوتسک: ۹۳	فرانکها: ۱۸۹
کراسنوودسک: ۲۸	فرغانه: ۲۵
کرج: ۱۹-۲۸-۹۴-۱۸۶-۱۸۸	فروگیه: فریژه
کرج، موزه: ۱۸	فرهنگستان علوم شوروی: ۱۲۰
کرک کادیرایتشایر: ۱۱۶	فریزر: ۱۱۳-۱۲۰
کریمه: ۲۸-۵۵-۶۳-۷۶-۸۱-۱۵۷-۱۵۹	فریژه: ۳۷
کلنومنس: ۴۰	فنلاند: ۲۱
کلارک: ۱۸	فنیقیه: ۱۵۰
کلرمس: ۱۰۵-۱۲۲-۱۴۱-۱۵۱-۱۵۳-۱۵۵	فنیقیها: ۱۷۲
۱۵۸-۱۵۹-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۲-۱۸۹-	فیلیپ دوم: ۴۲-۲۳۵
۱۹۲	فیلیپ مقدونی: فیلیپ دوم
کلیساهای روسی: ۱۸۲	فیلیستایا: ۳۷
کلیسای پل مقدس: ۱۹۱	قرقیزها: ۱۱۳
کلیسای ژرژ مقدس: ۱۸۲	قره گودن اشمنخ: ۶۳-۹۳
کلیسای شفاعت مریم مقدس: ۱۸۲	قزاق: ۶۶
کمبرند اوراسیایی: ۱۸۷	قزل ایرماق: هالیس
کنداکوف: ۲۱	قفقاز: ۲۸-۳۰-۳۵-۵۶-۶۶-۸۱-۱۴۲-

کنراد: ۹	گل: ۱۷
کنیدوس: ۷۷	گوبیشویلی: ۱۵۰
کویان: ۱۱-۱۲-۱۹-۲۲-۲۹-۳۵-۴۳	گوتها: ۱۶-۱۷-۲۳-۱۷۸-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۶
۲۷-۵۳-۵۴-۵۵-۶۷-۸۲-۸۹	۱۸۹
۹۳-۱۰۱-۱۰۵-۱۰۶-۱۱۰-۱۵۹	گوربونفسکی: ۱۴۶
۱۶۶	گورهای سلطنتی: ۸۹-۹۴-۱۰۱-۱۰۵-۱۴۱
کورای: ۷۲	۱۴۹
کوردزهیپ: ۴۷	گوساله لوقای مقدس: ۱۹۰
کوروکو: ۷۵	گوکشتات (کشتی): ۱۸۵
کوزیکوس: ۷۹	گولووکینا: ۷۶-۸۷
کوسی اورول ماره: ۱۰۴	گونچارووا: ۱۸۱
کوفتین: ۱۴۸-۱۵۰	گوندستروپ: ۱۸۴
کولاکسیس: ۲۴-۲۳۵	گیرشمن: ۱۴-۱۵۱-۱۷۵
کول اوبا: ۵۶-۶۱-۶۲-۶۳-۷۲-۷۳	گیلدهال، موزه: ۱۹۱
۷۲-۹۴-۹۶-۱۰۵-۱۳۹-۱۴۰	گیلگمش: ۱۴۹
۱۵۷-۱۵۸-۱۶۰-۱۹۰	لاتین: ۱۸۴-۱۸۶-۱۸۸
کونتو: ۱۷۵	لامایف: ۱۴۶
کونمو: ۱۱۹	لرستان: ۳۸
کی روف هان: ۱۴۸-۱۵۰	لرها: ۱۴۸
کیلف: ۲۹-۳۰-۴۹-۱۰۷-۱۱۷-۱۲۰	لندن: ۱۹۱
کیف: ۲۹-۶۷-۷۵-۱۰۱-۱۲۱-۱۳۹	لنین گراد: ۵-۱۸-۱۷۵
۱۲۳-۱۵۱-۱۷۹-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۸	لودیه: ۳۷
کیمری، افراد: کیمریها	لورن: ۱۸۶
کیمریها: ۳۱-۳۷	لوقای مقدس، گوساله: ۱۹۰
گرا بار: ۱۹۵	لوکوس: ۲۳۵
گراکوف: ۸۷	لیتوانی، اهل: لیتوانیاییها
گرجستان: ۱۸۳	لیتوانیاییها: ۱۸۱
گریاسنوف: ۲۲-۳۴-۹۵-۱۰۷	ماجوج: ۱۱
گزاناجی: ۳۱-۳۵-۴۹	ماتسولویج: ۱۸۸-۱۹۵
گزنفون: ۱۱۴-۱۴۴	ماتس هاووزن: ۱۹۰

مقدونیه : ۲۲	ماد: ۱۴-۳۸
مقدونیه: ۲۲	مادوئس : مادوئس
ملگونف: ۱۸-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۵	مادوئس : ۱۵-۳۷-۲۳۵
ممنون: ۹۵	مادها: ۳۷-۳۸
موزۀ انسان: ۱۸	مادیها: مادها
موزۀ بریتانیا: ۱۵۷-۱۹۲	مار: ۱۲۰-۱۷۵
موزۀ کاکس: ۱۶۷	مارتین: ۱۲۰
موزۀ گیلدهال: ۱۹۱	مارتینوفکا: ۱۸۵-۱۸۶-۱۹۰
موزۀ ملی بوداپست: ۱۸۷	مارس: ۸۲
مولداوی: ۱۰۴	مازمیر: ۳۱
مولوخنایا: ۴۵	ماسازنها: ۳۷
مونتسکیو آوانتس: ۱۶۶	ماکارونکو: ۱۹۵
مون گیت: ۱۲۰-۱۷۵	ماگراس زله: ۱۸۸
مهرداد: مهردادانویاتور	ماندروکلس: ۳۸
مهردادانویاتور: ۴۲-۴۳	مایکوپ: ۱۴۹-۱۵۰-۱۵۲-۱۵۵-۱۶۹
میداس: ۳۷	مجارستان: ۱۲-۱۶-۱۷-۲۳-۳۱-۴۸
میسن: ۲۲-۹۴	۶۷-۸۹-۱۰۴-۱۳۹-۱۵۸-۱۵۹
میلیتیداس: ۴۱	۱۸۶-۱۸۸
مینز: ۲۱-۳۵-۴۹-۸۷-۹۲-۹۵-۹۶-۱۲۰	مچانینوف: ۱۲۰
۱۳۱-۱۴۲-۱۴۸-۱۷۵-۱۹۶	مدیترانه: ۵
مینوسینسک: ۱۶-۳۰-۱۲۱-۱۷۸	مردم آلتایی: آلتاییها
نفاپولیس: ۱۶-۲۲-۷۶-۷۷-۷۸-۱۴۱-۲۳۵	مردم تبت: تبتی ها
نان شان: ۲۵	مردم چین: چینیان
نرل: ۱۸۲	مرو: ۲۹
نروژ: ۱۸۵	مروئترین: ۲۰-۱۸۸
نمیروو: ۱۸۷	مصر: ۳۷-۶۵-۸۱-۱۴۸-۱۵۱
نووچرکاسک: ۱۴۲	۱۶۹-۱۹۴
نوبین اول: ۵۵-۱۰۷-۱۶۲	مصریان: ۱۱
نیژنناگیل: ۱۴۶	مغولان: ۷۲
نیکلایف: ۱۸	مغولستان: ۵۵-۵۶-۱۰۷

هخامنشیان: ۱۱۳	نیکوپول: ۷۵-۹۲
هرا: ۹۲	نیکورادزه: ۲۹-۴۱
هرکول: ۸۲	نینوا: ۱۳۷-۱۱۶-۳۷
هرودوت: ۱۱-۱۵-۲۱-۲۲-۳۲-۴۲-۴۷	واسمر: ۴۹
۴۸-۴۹-۷۱-۷۲-۸۲-۸۳-۸۵-۱۱۳	واشنگتن: ۱۶۷
۱۲۲-۲۳۵	والاشی: ۱۰۴
هفت برادران: ۹۵-۱۰۵-۱۵۹-۱۶۰	وان: ۳۷
هلاس: یونان	وان لوکوک: ۶۴-۸۷
هند، اقیانوس: اقیانوس هند	وایکینگها، وایکینگ: ۱۷-۲۰-۱۸۵
هند و اروپایی، طوایف: هند و اروپاییان	۱۸۶
هند و اروپایی، گروه: هند و اروپاییان	ورونز: ۵۶-۶۱-۶۲-۷۲-۷۳-۱۰۵
هند و اروپاییان: ۱۶-۳۰-۳۱	و. شیلف: ۱۷۵
هندوستان: ۳۸-۶۵	وکرز وگ: ۱۸۸
هندیان: ۱۷۲	ولادیمیر: ۱۷۹
هوگارد: ۱۶۲	ولادیمیر-سوزدال: ۱۸۲
هون: ۱۶۲	ولگا: ۲۷-۳۷-۳۹-۱۰۷-۱۸۵
هونان: ۱۵۷-۱۶۷-۱۹۲-۱۹۳	ونوس آسمانی: ۸۲
هونها: ۱۶-۳۶-۱۷۲-۱۸۲	و. و. رادلوف: رادلوف، و. و.
هیپوکرات: ۲۱	ووسون: ۱۱۹
هیتی ها: ۱۲۸-۱۵۰-۱۵۲-۱۵۴-۱۶۵-۱۶۶	ویت: ۶۶-۸۷
هیونگ نو: ۳۵-۳۶-۳۸-۶۲	ویرا: ۱۷۵
یاسون: جاسون	ویشاپ: ۱۵۸
یاکوب اشتال: ۱۸۷-۱۹۵	ویکتوریا، ملکه: ۱۳۴
یاکوستان: ۱۹۵	ویلز: ۶۲
یتنر: ۸۷	وین: ۱۸۶
ینی سنی: ۱۲-۱۶-۳۰-۱۲۱	ویورا: ۱۵۰
یوتس سفلی: ۱۸۶-۱۸۹	هالشتات: ۱۷-۱۸۴-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸
یورکشایر: ۱۶۶	۱۹۰
یوگوسلاوی: ۱۸۲	هالیس: ۳۷
یونان: ۱۱-۱۴-۱۶-۱۷-۳۰-۳۸-۴۳-۴۵	هان، سلسله: ۹۸-۱۶۷-۱۹۲-۱۹۴

۱۷۸	۱۲۳-۱۰۵-۹۴-۹۳-۷۹-۶۷-۵۷-۴۶
یونانیها: یونانیان	۱۳۹
یهودیان: ۱۱	یونانیان: ۱۴-۱۵-۲۷-۲۸-۳۲-۴۱-
یهودیه: ۳۷	- ۷۹- ۷۱- ۶۴- ۵۴- ۵۳- ۴۶- ۴۲
	- ۱۶۹- ۱۳۹- ۱۳۷- ۱۳۳- ۱۰۵- ۸۱

## سکاها

این کتاب، اثری ارجمند درباره یکی از اقوام برجسته کهن است و اگرچه در کتابهای مربوط به ایران باستان از آنها نام برده شده، ولی به آن اندازه نبوده است که حتی کنجکاوی محققان را افشاح کند. مثلاً، نوشته اند که داریوش شاه هخامنشی چندین بار با آنها به مبارزه پرداخت ولی آنها هر بار با درپیش گرفتن سیاست «زمین سوخته» از پیشرفت کار او جلوگیری می کردند. گذشته از این، در کتابهایی که به زبان فارسی ترجمه شده است تقریباً هیچگونه نشانی از آثار هنری آنها یافت نمی شود، در صورتیکه این قوم از لحاظ هنری به پاپه ای ارجمند نایل شده و در بعضی موارد با هنرمندان یونان باستان به رقابت پرداخته بودند. گذشته از این، سکاها رسوم و تشریفات جالب توجهی داشتند و گورهای تپه ای ایجاد می کردند که از درون آنها گنجینه های هنری ارزشمندی به دست آمده است. همچنین این قوم ضمن تشریفات خود، تعداد فراوانی اسب همراه با سوارکاران آنها را قربانی می کردند.

مطالعه این کتاب، درجه ای بر روی علاقه مندان تاریخ باستان می گشاید.

انتشارات یزدان



بها : ۲۲۰۰ ریال